

سربرزده، محل مدارا و مواسا و ملاحظه صلهٔ رحم نیست. حبس میرزاعلی اولی می‌نماید. بیت:

گفتن ز من از تو کار بستن

غافل نتوان چنین نشستن

چون هنگام فرونشستن چراغ دولت بود و انوار مصباح این نصایح به خلوت دل و صومعهٔ سامعه، محل اضاعت نیافت. حضرت اعلای سلطانی از صفای اعتقاد و ضیاء اخلاص که با میرزاعلی داشت الحان این موعظت نافع که ثمرات آن از نتایج نهال اخلاص و خدمتگاری بود، به گوش دل نشنید و از استماع آن آیات، اکراه به ظهور رسانید.

سخنهای شریف که به عبارات لطیف اعلای سلطانی در جواب مؤدی گشت این بود که هرگز سد مؤاخات ما که حصار عمارت مودت و حامی ثغور موالات میرزاعلی است، از نقب زنان وهم و خیال به تیشهٔ احتمال رخنه پذیر نخواهد شد و در مذهب اخلاص و اعتقاد ما رخصت فتوی اصحاب اسماع کاذبه و شما نیست که به وسیلهٔ ترتیب مقدمات و همیه، از صراط مستقیم اخلاص صمیم برگردد و بر منشور اخوت و طغرای مودت رقم بی‌رحمی و بی‌شفقتی به حال میرزاعلی کشیده شود و عهدنامه دوستی «کطی السجل لکتاب» گردانیده آید و از دایرهٔ وفا قدم به صحرای جفا نهاده شود. تا باشم در وظایف احترام میرزاعلی سر موئی تقصیر نخواهم کرد. خلق کریم حضرت سلطانی خوچنان گرفته و عادت چنان نموده بود که به هر هفته دو نوبت به دیدن میرزاعلی می‌رفت و نخل هر گونه آرزوی او را به بر مقصود می‌رسانید و دست هوس او را به خان نوال مطلق می‌گردانیده و در ظلمت مشکلات استضعاف از پرتو خورشید رای او می‌نمود تا یکدل و یک‌رو به حق بپیوندند و از تفکر غیر معرض باشد.

## بیت

چون تفرقه دل است حاصل ز همه

دل را به یسکی سپار و بگسل ز همه

اما با وجود مصاحبان ناجنس شیطان صفت، مثل فرزند مهدی محمد حجام و فرزند شیخ احمد حجام که دل زنده او را به انواع خیالات بی سرانجام مبتلا و مرده و به صورت قید و حبس و همناک می گردانیدند، و حضرت میرزا علی نیز مقید سجن سخنان ایشان گشته، غم و غصه به خاطر راه می داد [و] از پریشانی حضوری نداشت.

و همچنانچه مذکور گشت رکاب همایون شاه اسماعیل از کردستان به عزم تسخیر بیه پس، به طارم نزول جلال می داشت. شیخ کبیر اردویلی که به اوصاف کمال و جمال و محامد خصال آراسته بود، به طلب حضرت اعلای خانگی فرستاد که غرض کلی نواب اعلای پادشاهی شاهی در اشاعت قانون عزایم پادشاهانه منحصر است که تصمیم جهاد بر اهل بلاد بیه پس ظاهر گردد و از غلبه قهر و انتقام پادشاهانه اهل بلاد هشیار گردند و اتباع و اشیاع در جمیع خواطر سرایت کند و خواص توجه خاطر اقدس همایون که همواره قرین قضا و قدر و همنشین ظفر است، بر عالمیان واضح شود.

چون شیخ کبیر بر وفق فرمان قضا جریان شرط رسالت به جای آورد و در ادای سخن فی صفة الرسول تمهید مقالات مرجوعه نمود و به بدایع الفاظ و لطایف معانی استتلاب اعلای خانگی و سلطان عباس، مجلس سلطانی را بیاراست و عنایت نامه شاهی که کافل احوال و شامل مآل حضرت خداوندی است، در سلك عبارت مرغوب انتظام داد، اعلی حضرت سلطان حسن فوحات اشارات بشارت آیات را مقوی قلوب و مرتب دماغ دانست و دست دریانوال به ارسال تحف بر گشاد و اختیار خزانه نقود دل به نواب خانگی داد.

و ظاهراً در آن اوقات کسی که به کیاست و فراست و دراست آراسته باشد، سدید بود، به ملازمت و خدمت اعلای خانسی مقرر گردانید و لمسر و طالبان که مخصوص اوامر و نواهی اعلای خانسی بود، اعیان لمسر مثل کیا-رضی کیا که مرد شجاع و به خصال پسندیده، متحلی، خبر دادند که با مردم منتخب متعین به پا کده مراقبت نمایند، تا از آنجا بسه رکاب همایون ملحق گردند.

به ساعت سعید رکاب دولت اعلای خانسی عزیمت اردو نمود و حضرت سلطانی وظایف مشایعت مرعی داشت و وداع فرمود. حضرت خانسی جهانبانی همان شب به ملاط سایه سعادت انداخت و کالجار با تمام ملازمان حضرت سلطانی تا لاهجان وظایف ملازمت به جسی آورد. قضا را طریق صواب از نظر بصیرت بوسعید میر پوشیده، خیال محال ضبط حدود در سر گرفته، با تمام جنود به لاهجان تشریف می داشت.

چون نگاشته «جَفَّ الْقَلَمُ دِمَا هُوَ كَأَنَّ» چنان بود که بقای دولت ابد پیوند به شعبه ارجمند این دودمان سیادت باشد و مضمون آیه کریمه «وَمَبَشَّرًا جِرَسُولِي يَأْتِي مِّنْ جَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» خبر از سلطنت نواب اعلای خانسی می داد، حکمت ایزدی مقتضی آن شد که شداید مشقت اسفار و تفرج اقطار اراضی و عجایب ادوار حال و ماضی را دریابد و حلاوت اوطان و تلخی حرمان احبه و خلان را بداند و مضمون محرر «الضَّنْدَلُ الْرَطْبُ فِي الْوَطَائِهِ حَتَبٌ وَالْمَرْءُ لَيْسَ جِبَالِغٌ فِي أَرْضِهِ كَالصَّقْرِ لَيْسَ جِبَالِغٌ فِي وَكْرِهِ» ثبت صفحه خاطر انور باشد. بیت:

مردم به شهر خویش نیابد کمال و جاه

گوهر به کان خویش ندارد بسی بها

تا بعد از ارتکاب مشقات و زحمات، قدر نعمت حکومت و سلطنت

را بشناسد و فرصت جمعیت اولیای حضرت را دریابد، بیت :

به رنج اندرست ای خردمند گنج

نیابد کسی گنج نابرسده رنج

خدام عالی بر نهج مقرر راه سفر پیش گرفت و از لاهیجان منزل به منزل به مقام پاکده ایات سعادات منصوب ساخت و سلطان عباس به اسنکوبن اقامت نمود و روز دیگر رضی کیا و اعیان لمسر به پای بوسی حضرت اعلیٰ خانی مستسعد گشتند و صلاح در آن دانستند که شیخ کبیر پیش باشد. همچنان شیخ کبیر را پیشتر روانه گردانیدند.

میرزا علی که بوسعید میر و کالجار را با جنود به لاهیجان دریافت و میدان فرصت را فسیح دید، قوت عقل در فضای عالم شناخت حق ، فتور یافت و آب رونق اخوت و طراوت محبت از روی صلاح برد و به خاک و خاشاک بیگانگی صفای چشمه یگانگی تیره گذاشت و به تهییج گسرد نبرد و فتنه و فساد هیجا ابتهاج نمود و به وهم کاذب، سراب آب نمای غرور ، به غربال پیمود و تنی چند از ملاحظه کستامیران که اسامی نامبارک ایشان در صدر این فصل سمت تحریر یافته و منتهز فرصت بودند تا مگر عرصه درگاه سلطانی از بندگان خالی یابند و کام خود جویند ، طلب کرد و گیاهند مردود را هم معد گردانید و در شب پنجشنبه چهارم رمضان سنه عشر و تسعمائه که حضرت سلطان حسن به حمام رفته ، به خانه گیاهند که محل و مسکن سلطانی بود مراجعت فرمود. زبان مبارک به ورد تحمید و تمجید و ذکر تقدیس و تنزیه حضرت احدیت برگشاد و جبهه مهر سیما از سر تواضع برخاک نهاد و سرشک ندامت و انسابت «کتواتر الدر من السرع» روان کرد و از سجاده راز و نیاز به درگاه بی نیاز فارغ شد و در میدان خلوت گوی و حسدت راند . در چنین وقتی ناپاکان مذکورین علیهم اللعاین گرداگرد خانه را فرو گرفتند و گیاهند

با جماعت خود در در دروازه ایستاد و میرزاعلی با ملازمان و غلامان خود به آن طرف رودخانه منتظر بود .

کستامیران از سگ کمتر يك نوبت دست به کارد و شمشیر بردند و سوی خوابگاه شاه پاك اعتقاد ، چون ابر و باد دوان گشتند . از آواز فریاد و فغان ، حضرت سلطان حسن بیدار شد تا سخن گفتن ، بدرون خوابگاه شتافتند .

حضرت سلطان حسن استفسار فرمود که شماچه کسانید؟ ملاعین جواب دادند که ما فلان و فلانیم که دشمن توئیم و به جهت قتل تو میرزا علی ما را فرستاده است.

کجی محمد بی اسلحه بدیشان حمله آورد. فی الحال شهید گردانیدند. بعد از آن ملاعین نمک بحرام خون خوار مکار، سی و دو زخم گران برشهریار جهان روان کردند و مرغ روح آن خداوند از شوق جنت پروبال زنان به بالای قصر هشت بهشت و کنگره نه آسمان پرواز کنان سوی ارواح عشره مبشره «فی مقعد صدق عندمليك مقتدر» شتابان رفت . بیت :

کو خسروی که بود جهانی به جان او

پیوسته بود جان جهانی به جان او

ای مرغ نوحه گرشو و ای ابرخون گری

بر قامت چو نارون ناروان او

حضرت سراجاً قاسماً للامارة والجلالة که صفات کامله [اش] از شرح مستغنی است و براندازه قامت استعداد و تفرس انواع قابلیت سزاوار، نسایج کسوت تربیت و عنایات خسرو گردون غلام، فریدون کسری احتشام گشته رتبه اعلی و درجه. قصوای امارت یافته است و هنگام خلافت و سلطنت حضرت

سعید شهید ، منزلت شربتچی گری داشت و در شب قتل مخلوط و ممزوج با خدام ، در ورطه تلف و معرض هلاک می گشت ، و به عون عنایت صانع بی بدل ، از خلل و زلل مصون و محفوظ از آن معر که بیرون آمده بود ، رسانید که به دیده یقین دیده و به نظر تحقیق دانسته ام که قاتلان حضرت شهید مبرور مغفور و ضاربان سعید سرحلقه و مقدم ملاعین شمر صفت ، میر حمزه و بعد کره بوسعید و در عقب لیلج امیره و برادر کره بوسعید و برادران گیو - حمزه حسین و علاءالدین و جلال - بودند .

از ملازمان حضرت شهید مرحوم که در آن شب به قتل آمده بودند ، کجی محمد بود ، دوسه نفر دیگر زخم دار بیرون رفته بودند. دیگر خدام به سلامت بودند.

آن روز چنان سیاه و تاریک به شب رسید که روز [را] از شب تفرقه ای نبود. بیت :

هوا از قعر دریا تیره تر شد

فلک چون قعر دریا پسر گهر شد

میرزا علی از بی قراری به مسکن خود قرار گرفت و زمام نفس خود به دست غضب داده و عنان خرد در کفه عجلت و غفلت نهاده دریافت سپاه پشیمانی براو تاختن آورد و بانفس خود در کارزار شد. بیت :

میرم از درد و ندارم کس که دارد ماتمی

ای اجل بگذار تا گریم به حال خود دمی

از ناکامی نقاره شاد کامی فرو کوفتند و در تلبیس خطا تدبیر عنا به جا می آورد و به استفسار بلیغ تحقیق منزل حضرت اعلائی خانی در پسا کده فرمود.

و کاتبی که حاضر بود، کتابتی به اسم میرحسین اسوار دیلمانی که از

سپهسالاری لمسر معزول و کیا جلال‌الدین - فرزند کیا رکابزن دیلمانی کشج<sup>۱</sup> - که به خانواده ورستری دیلمان منصوب بود، استمالت‌نامه‌ای مشحون به حرکات خارج‌مظلوم و عدوان و کفر و طغیان و خلاصه مضمونش ناطق به ضبط و قید خصما و اعدای دولت حضرت اعلای خانسی و سدید جانی و محفوظ گردانیدن ایشان . و نامه‌ای دیگر به اسم سلطان هاشم که به‌مازندران اقامت داشت قلمی فرمود . ماحصاش آنکه چنین صورتی به‌ظهور رسیده و سلطنت دارالمرز نامزد استحقاق آن حضرت شده است . بی‌مکث و درنگ متوجه گردد که حضور شریف مطلوب و مقصود است .

چشم بینش و راه دانش میرزا علی از مضمون شریف «یَوْمَ تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ قَوَدٌ لِّوَانٍ بَيْنَهُمَا وَ بَيْنَهُ اَمَدًا دَعِيمًا» فرو بسته و بصر بصیرت رای و رویت از مفهوم این بیت:

گر بد کند کسی ، تو مینداز کان بدی

گردون فرو گذارد و دوران رها کند

قرضی است فعلهای تو در پیش روزگار

در هر کدام دور که خواهی<sup>۲</sup> ادا کند

پرده حجاب گرفته چه استعداد رتبه سلطنت و حکومت محض موهبت الهی و به‌مکر و خدعت بدان رتبه عالی نتوان رسید و با قضا پنجه درنتوان فکند و بی‌رضای حق به‌دست غدر و احتیال ، آرزوی خویش نتوان یافت . چون از تقدیر الهی در آن وقت کالجار و بوسعید میر باعلاء‌الدین تولم حسام‌الدین رانکویی که خلایر ورستر رانکوه و علی حسام‌الدین چپکوبند خلایر و رستر لشتن‌شاه و لشکری جهت حفظ حدود ، جمعیت نموده بودند ، و امیره انوز فرزند کارگیا احمدبن کارگیا یحیی به رانکوه بود . میرزا علی

۱- شکل دیگری از «کوشج» است ۲- ظاهراً : خواهد.

امیره انوز را در همان شب نزد خود آورد و عهد داد و دل او را به انواع رعایت مطمئن گردانید و مکتوباً و ملفوظاً نزد بوسعید میراستمالت فرستاد که سپه سالاری لاهجان که موروث شماسست به ابد متصل باد، مستظهر به عنایت کامله بوده، کالجار را مضبوط گردانیده، به هر چه زودتر متوجه رانکوه گردد که هر چه مدعا و مطلوب است، بی واسطه به حصول مقرون خواهد شد.

امیره انوز را در ساعت به تبلیغ این رسالت به لاهجان فرستاد. در این اثنا از ملازمان حضرت شهید سعید شیروی خراودی کشج که خادم خاص و پاس انفاس و اشارت و خدمات بود، سربرهنه از مقام قتل فرار جسته، علی الصبح به لاهجان به کالجار رسید و احوال رسانید. حضار مجلس حمل به جنون و مجنون کردند و طبیبان شروع به علاج نمودند. در این گفت و گو، نوکران کالجار خبر تحقیق این واقعه آوردند و امیره انوز هم رسید و تبلیغ رسالت و کتابت کرد. از این حرکات و حکایات بوسعید میر متفکر و متحیر گشت و با کالجار همجلس شده، خاک بر سر ریختند و سینه سوزان و جامه دران گشتند و اشک ندامت و حسرت از ممر سهو و غفلت و سستی تدبیر و کسالت و تقصیر، از دیده اندوه روان کردند و بر نقصان فکر و خساست جوهر تعقل و رکاکت طبع خود اطلاع یافتند که بدین رتبه اخص انواع اند. طریق ازاله این جهل مهلك و حل این مسئله مشکل، پیش گرفتند و به استقصای بلیغ و احتیاط رفیع قصد استنباط ادله قصاص به استعمال تدابیر مسایل صحیحه نمودند و به تدارک موضع خطا و تلاقی منشأ غلط شروع کردند و به عرض انتقام و وجوب قتل و انصرام میرزا علی کمر جرد و جهد بر خاسره جان بستند و به تعدیل و تمزیح اقوال مختلفه و تکافی آرای متضاده اکابر و اصاغر قواعد تحلیف و اجب شمردند و استحکام این اساس لازم دانستند و در محاورات و مجاملات اخلاق کوشیدند. خیال باطل و فکر غلطی که در افتتاح خوض و



ابتدای شروع بوسعید میر به لشتنشاہ رفتہ ، استحکام آن ولایت نمودن و کالجار به رکاب همایون به اردو سرافراز شدن متخیل گشته بود. رای صواب نمای نو کر بیرام بیک - میر محمد معانی - ناسخ افکار ناصواب ایشان شد<sup>۱</sup> و به صراط مستقیم خون خواهی حضرت سلطان شهید دلیل و هادی گشت . و فرزند فقیہ فاضل ، فقیہ حسین متقاضی لاهجان - قاضی محمد - که مرد زیرک و در انجام مهم بغایت رشید و دلیر و مبارز بود، بوسعید میر نزدیک خود خواند و مصحف مجید حاضر گردانید و اول خود دست به زیارت کلام ملک علام دراز کرد و به وظایف خدمتگاری و لوازم طاعت داری حضرت اعلای خانسی مضمون «حَلَمْتُ جَانِّهِ وَ مَلَأْتُ كَيْبَهُ وَرُسِيهِ» بر زبان راند و قسم یاد کرد.

بعد از این کالجار ارکان این قواعد به جای آورد و علی حسام الدین با صد و پنجاه نفر لشتنشائی بدین نیت متفق شد و علماء الدین تو لم حسام الدین که خلایق و رستر رانکوه بود، باتمام خلایق بر نهج مسطور قسم یاد کردند و کارگیا جلال الدین فرزند کارگیا محمد که در وظایف آداب مذکورہ اهمالی کرده بود، بوسعید میر مقرر گردانید که اگر کارگیا جلال الدین در موافقت این امر تقصیر ورزد همان جا به قتل آرند.

و در روز پنجشنبه پنجم رمضان، علی حسام الدین را با مردم لشتنشاہ منتلاً ساختند، و قراول سوره جان محمد و خواجه محمد غلام و ایاز غلام و مخصوصی چند را گردانیدند .

میرزا علی که منتظر قدم بوسعید میر بود و در اخلاص او گاهی شکی به خاطر می گذرانید جهت احتیاط و تیقظ بر اہم کیا را به محافظت بنہ بر ملاط

۱- شاید، میر محمد ناسخ معانی افکار ناصواب ایشان شد.

۲- دراصل، برہیم کیا .

مراقب ساخت . قراولان مقرر به بنه بر ملاط که رسیدند ، براهیم کیا بانگ به ایشان زد که شما چه کسید ؟ گفتند « کالجار را جهت میرزاعلی می آریم و مشتلق می طلبیم . » براهیم کیا ایشان را راه داد . چون دوسه نفر سوار درون بنه بر درآمدند ، براهیم کیا ممانعت نمود . فی الحال براهیم کیا را همین جا به قتل آوردند . قراولان میرزاعلی را اولاً خیر بردند که کالجار را مضبوط می آرند و در عقب قاصد دیگر خبر برد که پره‌نشین ملاط را به قتل آورده‌اند . حضرت میرزا علی به گیاهند اشارت کسر د که تا منزل گوراب چهارده رفته ، منتظر باش تا ببینم که از قضا چه می آید . اتفاقاً ملك اشرف که حاکم رستم‌دار و ملك الملوك بود ، با برادر خود ملك سلطان بوسعید که به خدمت شهید سعید آمده بودند ، در این هنگام به همراهی میرزاعلی حضور شریف داشتند . خبر جسارت بوسعید میر که حضرت میرزاعلی تحقیق کرد ، تدبیری به خاطر میرزاعلی خطور کرد که محافه سلطان شهید را که روانه ملاط گردانیده شده است ، در راه چون کالجار و بوسعید میر بینند ، دست به خاطر نهاده ، قطع ماده جنگ و خصومت خواهند کسر . محافه را که نزدیک شکیت بردند ، کالجار و بوسعید میر با لشکر رسیدند ، چشم که به محافه شهید سعید افتاد ، از اسب فرو آمده ، سر محافه را گشودند و پای مبارک او را به سر و چشم نهادند و جزع و فزع از حد و نهایت گذرانیدند . و محافه را روانه ملاط ساختند و گوش سپاه را به صیت سلطنت و حکومت اعلا سلطانی پر ساختند . و صدای این ندا برزبانها جاری گشت و نشاط جنگ و انتقام از خاطرها سر برزد و محافه روان شد و سپاه بر نسق مقرر متوجه قصد میرزاعلی شدند . چون لشکری میرزاعلی اندک و بی‌یوق بود و لشکری بوسعید میر منتخب

و بسیار و با یرق به گیاهند که نزدیک شدند ، بنیاد محاربه نهادند . به اندک زمان شکست به گیاهند واقع گشت و گیاهند هزیمت نمود . کستامیران هم با گیاهند در هزیمت اتفاق نمودند و پروای میرزاعلی هم نکرده ، به یک طرف به در رفتند . گیاهند با آن قدر لشکر که داشت ، خود را به میرزاعلی به لب کچا که جو رسانید ودلالت فرار کرد و الحاح تمام نمود .

چون مواکب کواکب دولت و کوبه خورشید سلطنت میرزاعلی به افق غربی عمر خرامید و جمال جهان افروز روز حیات در نقاب تیرگی متواری شده و پیری وضعیفی و واماندگی دستگیر او گشته بود ، اسپ سعادت به مهمیز بخت تند نگشت و عنان دولت سست شد و لشکر فنا بدو تاخت آورد و قلم قضا رقم عزل بر منشور حکومت کشید و نفس او به ریاضت سواری مداومت نیافته ، خود را از معرکه نتوانست بیرون بردن .

گیاهند بالضروره به کنار کچا که جو با خصوم ، جزوی وقت محاربه نمود . چون قوت مقاومت نداشت ، پشت کرد . جلال الدین مگسی رودباری ، به گوراب رانکوه شمشیر به گیاهند رسانید . اما کارگر نیامد . گیاهند اسپ را تند کرد و از میرزاعلی در گذشت ، میرزاعلی در این محل به برنجار فرخزاد رسید . علی حسام الدین که خلا بر ورستر لشتن شاه و از نبیره چپکوبند بود ، پرده حیا و حجاب از رخ شجاعت برداشت و بانگ به میرزاعلی زد و به خطاب آیه کریمه «وَعَلَىٰ جُرُومِهِمْ قِصَاصٌ» مخاطب گردانید و به نونک سنان قصد جان شریف میرزاعلی کرد و از اسپ انداخت و تن آن پارسا به شمشیری که در کمر میرزاعلی بود پاره پاره کرد و از اوج عظمت به خاک خواری نشست . بیت :

آن سایه آفتاب قدرش

چون سایه نهاد روی بر خاک

و از ابر خنجر و برق تیغ آن شجاع، زمین پر خون و هوا لعل گسون  
شد. بیت :

بخونم نیزه را چون نیزه خور سرخ و تابان کن

پس آنکه نام او شمع سر خاک شهیدان کن  
و عقاب اجل در فضای معرکه پرواز نهاد و کوب رفعت از اوج جلالت  
برگشت و شاخ حیات از دوحه ممالک بریده شد و هوا از غبار این  
هیجا و غصه آن روز شب آسا، به رنگ غراب جامه سیاه کرد. ابیات:

چو از راه دانش پپچید سر

نه سر ماند با او نه تاج و کمر

چنین است آئین گردان سپهر

به یک دست کین و به یک دست مهر

که بر کس نماید سرای سپنج

سه کام دل و پادشاهی و گنج

بخور هر چه داری فزونی بده

تو رنجیده ای بهر دشمن مته

نیم جانی که در غرقاب بحر بلا دست و پائی می زد، به ساحل فنا  
رسید و جسد مبارک حضرت میرزا علی شهید مغفور پایمال هر کس و ناکس  
شد. فحوای «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْاَبْصَارِ» بر عقول کامله که در شب یلدای  
حوادث و بیدای روز نوائب، دلیل نیک رای و رفیق رهنما است، روشن  
و مبرهن باد که آنچه نوکرزاده های کافر نعمت بی دین بی ملت، به مکر و  
حیلت با دو پادشاه ولی نعمت و دو گوهر صدف سلطنت و خلافت در یک  
شبهانه روز ماه مبارک رمضان به ظهور رسانیده اند، مگر یزید و معاویه با  
امیر المؤمنین حسن و حسین علیهما السلام من رب العلی، در دشت کربلا کرده

باشند. تقریر آتش این نامرادی و صفت نایره این نا ملایمی که در صمیم فؤاد ملتهب است شرح پذیر نیست. بیت :

قلم نی است و دل آتشکده زبان قلم

چگونه شرح دهد در زبان آتش نی

سپاه نصرت پناه که دل قوی به فتح شدند، قوت شوکت و ماده شجاعت تضاعف یافت و همه چون تیر از حرص کارزار به مسارعت و جلالت پر بر آوردند و بر مثال سرو در چمن اطاعت و فرمان برداری به قدم اخلاص ایستادند و در پی خبریچیان سرعت زیاده گردانیدند. ایاز غلام چور به گیاهند نزدیک شد گیاهند دستار و پرتال پیش انداخته، ایشان را مشغول به کسب ساخت و خود را به جنگل رسانید. چون تشابک اشجار به حد کمال بود، مانع فرار سوار و آن بد کردار شد. ملعون خجلا سب را گذاشته، پای برهنه جراحت خس و خار را راحت جان خود دانست و به بدرقه گراز، نشیب و فراز زیر قدم می آورد.

بعضی سپاه که در پی کستامیران مردود رفتند، بسوسعید میر و کالچار به گوراب رانکوه قرار گرفتند و بر مصداق «فَأَنْتَظِرُوا إِيَّايَ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ» چشم به راه داشتند و خنجر انتقام به کینه و ستیز مشرکان تیز می کردند. مردان کار که در پی کستامیران مدبر فراز رفته بودند، میر علاءالدین را همان جا به قتل آوردند و دیگر برادران و لیلج امیره را مضبوط ساختند و فرزند گیاهند - کیا تاج الدین - را پيله میر طالش به سلاسل و اغلال آورد. گویو حمزه را بر فحواى «اَو لَيْتَكَ مَا وَا هَمَّ النَّارُ دِمَا كَا فَوَا يَكْسِيوُنَ» به نبط و بوریا سوزانیدن فرمود و باقی را بر مؤدای «وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ دِمَا كَا فَوَا يَكْفُرُونَ» به سزا و جزا رسانیدند.

روز دیگر گیاهند مخدول را جمعی که همراه پاشاتوران شاه در عقب

رفته بودند، گرفته به زجر و ملامت و دیگ کهن درگردن، نزد بوسعید میر آوردند. بر ممتضای «فَأَمَّا الَّذِينَ بَدَلُوا فَعِمَا ظَنَّمُوا أَنَّهُمْ كُفْرًا وَأُحِلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَيَنُبِّئُونَ الْقَرَارِ» به بوريا و فقط احراق فرمودند و فغان و اصوات حمیر صفت او را استماع بفرمودند و از زمرة «الْمُذَلِّينَ الَّذِينَ بَدَلُوا وَعَمَّاهُ اللَّهُ كَفَرًا وَأُحِلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَيَنُبِّئُونَ الْقَرَارِ» شد و باقی غلامان و مطرودان و مردودان را به صرصر قهر استیصال و آتش غضب و درد انتقام «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُنَادِيُوكُمْ كُفْرًا» دمار از دودمان بر آوردند و به سرعت مضا و نفاذ، بر خنجر قضا و قدر سبقت نمودند و از سیاست ملکانه، جهان از ابناى نوایب خالی شد و دامن زمان از ارتباب حوادث خالی ماند و مصدوقه «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالسَّحَقِ إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» شایع و ظاهر گشت .

بوسعید میر و کالجار تمام اعیان و ارکان رانکوه را جهت حضرت اعلای خدایگانی خانی عهد دادند و منشی افلاک منشور ملک دنیا به اسم حضرت اعلای خانی بر حریر فلک تحریر کرد و خطیب منبر قضا خطبه ممالک دارالمرز به القاب فر و بهای همایون بیاراست.

چون قانون و ضبط مملکت بروفق مرام مهیا گشت، فتح نامه ای به کتاب کامیاب اعلائی قلمی فرمودند و به دست پیک سرعت روانه طالغان، سراپرده عظمت و جلال ساختند. بوسعید میر و کالجار، بعد از انجام و اتمام مهام صلاح اندیشیدند که چون حالیا کسی که قیم امور ملک و دین باشد، حاضر نیست، فرزندان سلطان حمزه یکی را به گرجیان فرستادن و دو برادر دیگر را هم همراه کالجار به رانکوه داشتن واجب دانستند، تا نوکرزاده ها تمام مکدر نشوند و از سمت اخلاص برنگردند بروفق صلاح عمل نمودند.

از این نسق که فراغت حاصل کردند، بوسعید میر متوجه ضبط و قانون

لاهیجان شد و کالجار به رانکوه اقامت نمود و همچنانچه مذکور گشت که میرزا علی به اسم سلطان عباس و میرحسین اسوار و کیا جلال الدین خساناده ورستر کتابتی بنا بر ارجاع نواب همایون نوشته بودند دیدند که امر غالب است و میرحسین و کیا جلال الدین بجز اطاعت در این امر تدبیری ندانستند. چسه احصاطت عقول از تعقل علم غیب قاصر است «فَحْنُ ذَحَمُ بِالظَّاهِرِ» از مقررات شمرده، بعضی سپاهیان گرد آورده، به مقام ویه و ناوه فرستاد و کتابتی از خود نزد سدید نوشتند که حضرت سلطان حسن به جهت بعضی مهم کالجار را به دیلمان فرستاده و مشورت کلی در میان است. می باید که در آمدن مسارعت نمایند تا از آردو، به اتفاق به دیلمان برویم.

از وصول این کتابت، سدید تهتک پیدا کرد و سراسیمگی آغاز نهاد که از این حکایت بوی حیل به مشام می رسد و از تقریر و تحریرش رقم غدر متخیل می شود. از مضمون این کتابت که حضرت اعلای پادشاهی مطلع گشت به سدید اشارت اطاعت شد، بالضروره سدید سوار شد و توجه به آردو کرد.

کتابت میرزا علی که به سلطان عباس رسید، گوئیا غدیری سلطان عباس را به خاطر خطور کرده بوده است. همان کاغذ را به دست سلطان بوسعید فرزند میرحسین بازی کیا - که خواهرزاده سلطان عباس بود، داد و به خدمت اعلای خانی فرستاد.

سلطان بوسعید که دولت مقاربت یافت. و به صحبت خلوت مستعد گشت، کتابت مذکور به مطالعه نواب کامیاب که زینت پیدا کرد، چون مضمون قتل حضرت شهید سعید و قید اعداء دولت بود، حضرت اعلای خانی در جواب فرمود که آنچه میرزا علی صلاح دیده، از خطا مصون است. شما تشریف فرمائید که من اینست که سوار می شوم.

حضرت اعلای از غایت تمکن و وقار، تزلزل و تهتك پیرامون خاطر انور نگردانید و کتمان این سربرخود واجب شمرد و ساعتی اندیشه کرد که چون تیر و اقعۀ دلدوز جگرسوز حضرت سلطان شهید که غم افزا و غصه زاست از کمان تقدیر بر نشانه راست افتاده و در این وقت، مشکل این واقعه به هیچ تدبیر تدارک پذیر نیست، رعایت مصالح حال و فکر مآل خود از واجبات است. از گشاد شست زمانه که پیوسته در کمین است، تحرز و اجتناب واجب دید و از مکر و خدیعت اهل دنیا احتیاط لازم دانست و داعیۀ گشت و شکار را شهرت داد و بی یرق بر اسپ ماه سیر هلال نعل خورشیدوار که بر سبز خنگ فلک سوار شود، رکوب اختیار کرد و بر فرس تمکن مهمیز کین زد و متوجه سیکه رود گشت و دیگر ملازمان و اعیان لمسر، در عقب به سیکه رود، به رکاب همایون ملحق شدند و خدام و مقربان مطلع احوال نبودند و کیفیت آن معلوم نداشتند.

حضرت اعلای پادشاهی به سیکه رود ساعتی بواسطه نرسیدن رکاب و توخچی توقف فرمود و به سعدالدین لمسری اشارت عالی شرف تخصیص یافت که در پی رکاب برود و به سرعت رکاب و رکابند را بیارد.

سعدالدین قبول خدمت کرد و متوجه شد و به اسنکوبن، به رکاب و رکابدار رسید. چون خبر قتل حضرت شهید شایع شده [بود] رکابدار را دشنام داد و رکاب و رکابند را نزد سلطان عباس برد.

سلطان عباس جهت ضبط جهات اعلای خانی به پاکده آمد و در ضبط اسباب و جهات شروع نمود و میر حسین اسوار و کیا جلال الدین هم به پاکده آمدند.

حضرت اعلای خانی به سیکه رود اقامت نکرد و بی اسباب و بی یرق



با وجود زمستان و سرما متوجه کرمساک<sup>۱</sup> شد و هنوز هیچکس از ملازمان ، مطلع احوال نیستند که قصه به چه منوال است ، به کرمساک نزول فرمودند و کیا رضی کیا و کیا محمدجان و گیاهند و کیا سهراب و چند نفر سوار لمسر را نزد خود خواند و اظهار درجه شهادت سلطان سعید کرد و زبان حال در آن مجال از حدت حزن و ملال فحوای این ابیات نوحه گری ساخت . ابیات :

بنگر گردش این چرخ جفا آئین را

که چه سان زیروزبر کرد من غمگین را

سیم درخاک شود سوده ندانم ز چه رو

ساخت درخاک نهان آن بدن سیمین را

مایه شادیم آن بود ندانم به چه چیز

شاد سازم دگر این خاطر اندهگین را

-حرفت فرقت او می زند از دیده علم

دم بدم می کشم آهی طلب تسکین را

بی رخس دیدن عالم چون خواهد دل من

بستم از خون جگر دیده عالم بین را

بعد از فراغ این مقال و قیل و قال به لسان مبارک به عبارت دربار

فرمود که با وجود این حال عزم اردو که تصمیم خاطر بود ، اهم مهمام شده .

اگر شما را داعیه همری ما باشد، خوب والا هر یک به وطن خود رجوع نمائید .

کیا رضی کیا که مرد عاقل و سلیم و به احوال عواقب خبیر و علیم و

هنگام آزمایش و صعوبت صبور و حلیم بود، با جماعت لمسریان قدم ارادت

پیش نهاد و درر اخلاص از صدف سینه بیرون آورد و بدین معانی نثار قدوم

مبارك همایون گردانید که ما را سر و مال و اهل و عیال، طفیل ملازمان است: مدّة العمر را صرف ملازمت می کنیم و روگردان نیستیم.

صفای اخلاص و اعتقاد و صدق نیت ایشان که به ملازمان حضرت اعلای پادشاهی سمت وضوح یافت، اعتماد واثق تر شد و به توفیر التفات استمالت یافتند و ایادی مکارم خسروانه بر صحایف آمال شرف ظهور یافت و جهت استحکام قواعد اخلاص و صدق عبودیت عالی جناب کیارضی کیا، زیان به کلمه اخلاص بر گشود و به زیارت کلام حمید بر آسود و دیگر اعیان لمسر همعهد شدند.

حضرت اعلای خانی که همه تن دل بود و صفات عقل در همه حال به حد کمال و رای صائب در تدبیر مدینه و منزل آیتی منزل، صلاح بر محافظت قلعه لمسر که باب کلی و حصن حصین بود دانست و اشارت علیه شرف نفاذ یافت که کیا رضی کیای مذکور و گیاهند سهراب که از اصیل دیالمه و مردم شجاع و فیروز جنگ بودند، به لمسر بروند و از زبان اعلای خانی امر جهان مطاع به نفاذ رسانند که کو تو ال مستمال به عنایت کامله بوده، حقوق تربیت و رعایت و عنایت پیش نظر آرد و در محافظت قلعه تاده روز از واجبات شناسد و به میرزا علی نسیپارد. رجا به کرم عمیم الهی واثق است که مهمام بر وفق مرام سرانجام یابد.

بر موجب اشارت کیا رضی کیا و گیاهند و کیا محمد جان روانه لمسر گشتند و اطاعت را فوزه به سعادت دارین دانستند و نواب عالی از کرماک نهضت اختیار کرد و یک پاس از شب گذشته به لوشان رسید و شیخ کبیر که همین جا تشریف داشت، از حرکت و آواز قدوم مراکب رواکب بیدار شد و سراسیمه از خانه بدر آمد که احوال چیست. تحقیق فرمود که رکاب دولت تشریف ارزانی فرموده است و صدای موحش سلطان شهید که استماع کرد، انگشت

حسرت در دندان تأسف گرفت و به خاطر جوئی نواب عالی خانی و وظایف خدمتگاری شرایط آداب به جای آورد و شرف این خدمت و فرصت این ملازمت را از فیض فیاض سعادت دانست.

خدام علیه به همین خانه شیخ کبیر نزول جلال اختیار فرمود و ارکان دولت زمانی آسایش یافتند. شیخ کبیر خوردنی حاضر گردانید. نواب عالی افطار نمودند و از غصه ایام و دغدغه صوم و صیام فی الجمله مطمئن گشتند. شیخ کبیر بواسطه قربیت ولایت رحمت آباد و حافظان حدود که متعلقات امیره حسام الدین بود، احتیاط و تیقظ واجب شمرد و ملازم خود را به خبرگیری اطراف فرستاد و بعد از ساعتی صلاح برنقل و تحویل دانست. از آن مقام سوار شد و وقت طلوع آفتاب، از پای قلعه طارم مسمی به «شمیران» گذشت و به نزدیک حدود زرد نزول اختیار کرد و خدام رفیع الشأن شیخ کبیر را به ملازمت لله بیک فرستاد و احوال مفصلاً پیغام داد. شیخ کبیر را بواسطه گشت و شکار نواب اعلای پادشاهی ملائک انتباهی شاهی تهاونسی دست داد.

خدام اعلای خانی بوسیله مصاهرت لله بیک، چون به نزدیک حرم خانه لله بیک رسیدند، دوست آقا - حرم لله بیک - شرف قدم نواب خانی را هدیه ای از هدایا و عطیه ای از عطایای الهی دانست و تعظیم فوق مایتصوره الاو هام به تقدیم رسانید و به همان خانه که لله بیک و حرم محترمه معظمه صالحه آسایش می یافتند، باهمان یرق جامه خواب و تمام اسباب فرو آورده و فر حضورش را مایه سرور شمرد.

آمدیم به قصه سدید و میرحسین اسوار و کیا جلال الدین - فرزند کیا رکابزن دیلمانی - و سدید را از خدمت اعلای خانی طلبیده، به آردو<sup>۱</sup> بردن و

۱ - منظور «آردوسامان» است که قصر تابستانی و شکارگاه میرزا علی بوده است.

حبس و قید او.

چون سدید مرد زیرک و صاحب فراست و بسیار دان و از حیل اهل روزگار آگاه و از طلبیدن میرحسین اسوار به آردو و از کاغذ بلباس التباسی به مکرایشان پیدا شد و تفرقه و ترددی از این حیثیت داشت. عنان نرم نرم کرده به احتیاط متوجه آردو بود. چون نزدیک آردو رسید، ساعتی توقف لازم شمرد، تا از نسیم اخبار نزول میرحسین به آردو چه چیز به مشام شعور و وقوف می رسد تا از عدم تیغز به پشیمانی و ندامت نینجامد و صرفه ذکا از دست نرود و از آثار و علامات، استدلال جوید و شروع به بصیرت باشد. میرحسین اسوار که در آردو بود، توقف و تامل سدید را دریافت و به سرعت فهم وحدت ادراک و تندی حس سدید مطلع بود، به تصور وحشت و فوت فرصت صلاح در آن دانست که با چند نفری که آماده می داشت، بر سر سدید برود. سدید استشمام احوال که نمود، توقف محال دانست و بر قصبه فرار نواب همایون از پاکدیه و به سلامت متوجه اردوی شاهی بودن هم به قرینه و تفحص معلوم کرد و راه قزوین پیش گرفت و به راه بی راه بدر رفت. قریب غروب آفتاب به یک دیهی از ولایات رودبار رسید. از مردم آن دیه استفسار کرد که راه گم کرده ام و صدشاهی به شما مسی دهم راه به ما بنمائید. مردم آن دیه گفتند که ماه رمضان است و هنگام افطار، ساعتی نزول فرموده، حضری خوردن مصلحت تمام است، تا بعد از افطار بسدرقه همراه گردانیده راه قزوین بنمائیم.

سدید با کمال فطانت خوش آمد رودباریان را به سمع رضا اصفا نمود و بدان مقام نزول کرد. مردم رودبار فرار و اضطراب سدید را جهت، معلوم کردند و به رسم جهاد، جهات بسراو بستند و او را مضبوط و محفوظ گردانیدند.

سلطان عباس و میر حسین اسوار و کیا جلال الدین که به پاکدیه جهت ضبط اعدای دولت و وجوهات اعلای خانیه رفته و فرصت قید آن خصوم سعادت خبر، از دست داده، نهب و غارت که دست داده بود، به ضبط خزانین و اسباب کوشیده، از پاکدیه چون به آرد و رسیدند، خبر ضبط سدید آوردند. از این، خوش وقت گشتند. مصراع: اگر گل برفت گلستان باقی است<sup>۱</sup>. قید اعدای حضرت اگر از ما فوت شده باشد، سدید جهت میرزا علی تحفه ای نفیس است.

ساعتی که سلطان عباس با مذکورین به آردو مکث نمودند، سدید را به یک استری سوار گردانیده، به یک توی<sup>۲</sup> پیرهن آوردند.

همچنانچه مذکور گشت که بوسعید میر و کالچار بعد از قتل میرزا علی شهید مرحوم، فتح نامه ای به دست فیج داده، روانه خدمت اعلای خانیه گردانیده بودند.

اتفاقاً پیک مذکور در این محل رسید و فتح نامه به دست سدید داد. از فتح آن نامه نسیم راحت به مشام جان سدید رسید و فرج بعد از شدت شامل حال سدید گشت. بیت:

نامه سربسته آوردی که گرچون نافه اش

سرشکافی بر مشام جان زند بوی وفا

بعد از فراغ مطالعه نامه فرح فزا روبه اصحاب قطاع الطریق و متعینان

مضیق مضایقات جاده کل فریق که منتظران قید و مخصوصان منجنیق حیل و کمند مکر و حبس بودند کرد و فرمود که: بیت:

لله الحمد که هر نقش که خاطر می خواست

آخر آمد ز پس پرده تقدیر پسید

۱- این مصراع بی وزن است ۲- شکل دیگری از «تا» است.

خار هر کید که بسدخواه به راه تو نهاد

خنجری گشت که جز بر جگرا<sup>۱</sup> او نخلید

بر مطالعان دفتر تحقیق واضح باد که دولت شعاعی است از فیوضات

ربانی شارق بر ذوات کامله سلاطین. [بیت:]

سلطنت خیمه ایست بس موزون

کش بسود راستی و عدل ستون

واز مبدأ فیاض، این صفات تامه بر ذات شریف و عنصر لطیف اعلا

خداوندی خانی تکمیل یافته. عون ربانی در حراست و نگهبانی و تأیید آسمانی

کافل آمال و امانی خدام رفیع گشته است، خون بناحق که میرزا علی کرده بود

زمانه روز امید او را به شام مقصود نرسانیده، گرفتار اعمال خود گشت و در دست

بوسعید میر و کالجار درجه شهادت یافت. هر آینه طایر دولتی که از آشیان

عنایت ازلی پرواز گیرد، به مکر و حیلۀ دام بدفرستان بندنگردد و به هر ناله ای

که حادث شود، امید از رحمت حق منقطع نتوان کرد.

میر حسین و کیا جلال الدین از استماع این اخبار متحیر گشتند و دود

ندامت به سر آمد و آتش خوف و هراس در خرمن تمکن افتاد. چاره آن

دیدند که راه عجز و انکسار پیش گیرند. فی الحال از اسپ فرو آمده، سراسیمه

شدند و تذلل بسیار و تشفع بی شمار نمودند که ما را بی اختیار این چنین

صورتی دست داده و کرم کامل آن حضرت را شفیع جرایم خود ساخته ایم

«بیت»:

جائی که برق عصیان بر آدم صفی زد

ما را چگونه زبید دعوی بی گناهی

چون از این بشارت، سدید بشاشت تمام و فرح مالا کلام داشت، ماده

کدورت از خاطر محو گشته و استیلای قوت غضبی ناپدید شده، در زبسان قلم بجز نیکوئی و احسان محترمنمی گشت. به دلدهی ایشان مشغول شد که من از شما آزادی دارم. زیرا که چنان فرصتی که شما را حاصل بود، توانائی قتل و انواع تعذیب دسترس شما بود. بسا وجود عزت داشت و مروت شما از این صورت بد نبرده ام .

باز کیا جلال الدین و میر حسین دامن سدید را گرفته، استدعا و التماس عفو جرایم کردند . بیت:

مکن عتاب از این بیش و رحم بردل من

کنی هر آنچه توانی که جای آن داری

چون ایشان قدم در دایره ندم نهاده ، از تبه کاری خویش پشیمان شدند، مرقوم رقم اغماض گشتند. بیت :

عذر به آن را که خطائی رسید کآدم از آن عذر به جائی رسید

سدید از قصورات درگذشت و عفو شامل حال ایشان ساخت و فرمود که جهت خدام علیّه رفیعه ، به تأکید عهد قبول تحلیف باید کرد . ایشان التماس نمودند که اگر از قصورات ما گذشته باشی، به زیارت کلام مجید التفات باید نمود. اَمِنِیَّتِ ایشان را رقم اسعاف کشید و رعایت خاطر نمود و وظایف تحلیف از جانبین به ثبوت پیوست. بعد از تطهیر اخلاص، سدید به ایشان گفت که اکنون شما را به دیلمان باید رفت. میر حسین و کیا جلال الدین تشفع بسیار نمودند که ما را به دیلمان کاری نیست و همراه به اردوی می آئیم. سخن ایشان به اجابت پیوست و همراه سدید متوجه اردو و ملازمت اعلای خانی شدند و سلطان عباس که خبر شهادت حضرت میرزا علی سعید استماع نمود، روی درهم کشید و متوجه الموت شد.

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)  
تبرستان



## باب سیم

### [فصل اول]

در ابتدای سلطنت اعلای شهرباری خانی و خیر قتل میرزا علی جهت  
نواب خدایگانی به اردوی شاهی [بردن] و انصراف ر کتاب  
همایون از اردو و قتل یوسعید میر و کالچار و جلوس  
به تخت را نکوه به تاریخ سنه احدی عشر و تسمایه

عنایت الهی چون رقم اختصاص بر صفحه احوال برگزیده ای کشد،  
حکمت بالغه چنان اقتضا کند که عرایس مطالب و مقاصد به کسوت مکاره و  
شداید جلوه دهد و لطایف نعمت و عطا یا را در مائده عنایم آورد تا هنگام  
آزمایش و اوقات مخوفه مستوثق به عنایت حق شود و بی واسطه فضل حق  
دریابد و غیره را در مساعدت و مساهمت دخلی نهد و در استحصال منایا،  
دل خود را به فیض حضرت احدیت پیوند دو بعد از حصول مقاصد و مرام،  
مقادیر دولت و مراتب سعادت خود را بشناسد و در انجام آمال هر بی پرو  
بال و شکسته دل کثیر المسال، آئین رحم و شفقت و عدل و مروت مرعی  
دارد و ایام گذشته یاد آرد و عنایتی که از جانب حق یافته، پیش نظر آورد، تا  
محبوب دلها و از برگزیدگان درگاه کبریا باشد.

پیکر اختر بی نور سعادت حضرت اعلای خانی که از حوادث روزگار

و درجهٔ شهادت اب رحمت شعار در بیت‌الاحزان غربت مانده و آینهٔ جمال حال در حریم عنایت شاهی پادشاهی منتظر انوار حسن مرحمت و رأفت بود و در بیدای دهشت گوش به بشارت «وَلَا تَيْمَسُوا مَن رُّوحِ آلِهِ» داشت و نظربه قدوم آیندگان جادهٔ سلامت می‌گماشت تا مگر از آستار غیب لطیفه‌ای که موجب بهبودی باشد، روی نماید و صبح نجاج و فیروزی از مشرق اقبال طلوع کند. بیت :

روز و شب ز آرزوی این مقصود

چشم و گوشم به سوی راه و دراست

إِذَا طَلَّتِ الْأَذْدَانِ قُلْتُ ذَكَرْتَنِي

إِذَا أَحْتَلَجَّتْ عَيْنِي رَجَوْتُ التَّلَاقِيَا

در این هنگام که ناکامی به مرتبهٔ کمال و سن مبارک حضرت اعلای خانی به حد اعتدال رسید و از ریاض حرکات و سکناش بوی سلطنت و جهاننداری چون نکهٔ ریاحین از نسیم بهاری می‌دمید و از مجاری کردار گفتارش نور سروری و کامگاری می‌درخشید و آینهٔ خرد و کیاستش، از صغر سن به صیقل تجربه‌های گوناگون جلا یافته و از ارحام بنات مصطفوی و اصلاب امهات و اظهار آباء مرتضوی نتیجه‌ای بدین کمال درحیز ظهور نرسیده و سالها در بستان سعادت نهالی بدین سرسبزی و بهجت و استعدادی بدین قابلیت پیدا نشده بود، ذات همایون اعلای خانی که مستعد قبول سلطنت و مستحق افاضت نشأة حکومت از مبدأ فیاض شد، کرامت عون آلهی و میامن شعاع قدسی بر بیرهٔ همایون ساطع گشت و فرّ ایزدی ظهیر شهریار شد و سلطنت و مهتری از معدات غیبی یافت. بیت :

گرچه از پشت پدر با افسر و تاج آمدی

افسر از بازوی خودداری نه از پشت پدر

## گر نگشتی گوهر ذات شریف و اسطه

می گسست ایام عقد سلك را از بوالبشر

حضرت اعلای خانی در این اندیشه‌ها بود که ناگاه فیج مبارک قدم مسیح دم رسید و به شمامه نامه فتح رقم، مشام آمال نواب عالی بی‌همال را معطر گردانید و دیده امید از مشاهده جمال مقصود منور گشت و چشم سعادت به سرمه کام روشنائی یافت و تابشیر صبح بهجت از افق مراد پیدا آمد و از ورود و حصول این امنیت نواب خانی وظایف شکرشکور به تقدیم رسانید. بر عالمیان ظاهر شد که کاخ رفعتی که بر افراخته لطف آلهی باشد، به منجنیق مکر و احتیال اهل ضلال اختلال نیابد. بیت:

بزرگ کرده او را فلک نبیند خرد

عزیز کرده او را جهان ندارد خوار

آفتاب سلطنت از کسوف ملال انجلا یافت و چمن ملک را به میامن رشحات سحاب ایزدی طراوت زیادت گشت و طبقات اکابر و اصاغر و اعیان و اماجد درگاه شاهی، زبان بهجت و استبشار به تهنیت فتوحات برگشادند و از فر حضور مبارکش قوتی تازه و ارادتسی بی‌اندازه ایشان را به نسبت خدام رفیعه حاصل شد و عاطفت بی‌انتهای شاهی حضرت اعلای خانی به مزید تربیت و نوازش و تهنیت سلطنت و حکومت دارالمرز اختصاص بخشید و طبل بشارت فرو کوفتند و مجلس شادکامی آرایش دادند و حضرت اعلای خانی به حصول غایات امانی و آمال واثق و مستظهر گشت.

برای عالی که مقارن مشیت الهی است، چون امارات فتح و نصرت و استحكام قواعد سلطنت واضح شد بیش از این به اردوی همایون اقامت

مصلحت وقت ندانست، امرای شاهی به طمع کلی تقبلی حریص شدند و پیش-کشی طلبیدند خدام عالی يك هزار تومان به رسم پیش کشی متقبل گشتند و رخصت انصراف ملازمت، حاصل کردند و قامت مبارکش به تشریفات لایقه و کمرشمیر طلا و تاج مرصع زینت یافت و از اردوی شاهی، رکاب عالی متوجه ممالک محروسه گیلان شد. و در حین توجه، حضرت لله بیک، يك قطار استر با جهات ورخوت و جامه خواب اضافه مکرمات و بدرقه کاروان مروات و هدایا و عطایا ساخت.

مناشیر سلطنت و خلافت اعلای خانی که به توقیع رفیع «کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» مسجل گشت و امور ملک و ملت مستند به ذات کامل شد و بر اهل بصائر ظاهر گشت که سنت قادر حکیم تقدست اسماؤه بسدان جمله جاری شده که «وَلَنْ نَجْعَدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»، اعلای خانی جاده سلامت پیش گرفت و پای عزیمت به رکاب استعجال در آورد و عنان سعادت و اقبال به صوب دارالمرز معطوف فرمود.

چون شقاوت و شیطنت و بدبختی و اخلاق ذمیمه سدید را جبلی بود و چنانچه در فصول گذشته شرح ذمائم و ایقاف فتنه های او مبسوط گشته است که سدید در نوبت دوم که حضرت اعلای خانی خاقانسی متوجه اردوی شاهی بود، از ابتدای نهضت از لاهیجان تا هنگام اقامت به اردوی پادشاه زمان، در ازمان حرکات و رکضات کلمات سدید با نواب عالی خانی نقص اطوار و مذمت اخلاق و ابطال افکار و نفی استحقاق حکومت و جهاننداری حضرت شهید سعید بود و در صدد آن شد که فیما بین اب و ابن مؤدی به خلاف وجدال و فساد و خشونت گرداند و اگر چنانا که قصه شهادت حضرت سلطان سعید به ظهور نمی رسید، شامت اقوال سدید در ماده خلاف احتمال را دخلی می داد که چون غول بیابان دائماً کار او راه زنی بود و خدام علیه را از جاده سلامت

منحرف می ساخت و به راه ظلمت و طریق عقوبت دلالت می نمود . اما اشعه خورشید رای و عقل اعلای خانی در همه حال خصوصاً در آن ماده ماحی ظلمت غمام آرای فاسده خسران شعار سدید می شد.

چون سدید غبار این فکری عاقبت و آتش فتنه که در میان افروخته می گردانید ، به زلال دولت و میاه سعادت اعلای خسانی اطفاء یافته دید ، بوسعید میرو کالجار را فتح کرده و شرط خداوند دوستی به جای آورده ، دریافت . به نظر یقین می دید که مهمات دارالمرزبه کف اختیار و ایادی اقتدار ایشان منوط و متمشی خواهد بود و تابعیت او لازم خواهد آمد . اگر چه ظاهراً اخلاص خود را در آینه موافقت ایشان می نمود ، اما باطناً مخالفت و مخادعت مکنوز ضمیر [ش] بود و مدعائی که هرگز پیرامون ضمیر بوسعید میرو کالجار نمی گشت ، به سبب قتل میرزا علی و تربیت فرزندان سلطان حمزه ، خاطر نشان حضرت اعلای خانی می کرد و شب و روز به اغوا و افساد مواظب و ماثرب بود و استحقار ایشان به نخوت و استکبار می نمود . همزاتی که سدید را به قتل ایشان بود متجاوز البیان است . اسباب و اصناف به ذمائم ایشان از حد و نهایت می گذرانید و استزادت و استراحت خود ، در هدم بنیان ایشان می دانست و به عبارت سلخ و تقریر سمج استیصال و استهلاك بوسعید میرو کالجار به براهین یقینیه ثابت می کرد و این صورت العمل<sup>۱</sup> و سر بند دائماً مذکور مجلس همایون می شد که اگر در ابتدای طلوع کو کب سلطنت و ظهور اشعه آفتاب سعادت علاج خبط دماغ و رفع ظلمت خیال باطل استیلا و طغیان ایشان نشود ، منجر به مباسطات و ابرامات ایشان خواهد گشت . و چون اختیار الملك و مطلق العنان شوند ، ترهیب و تهدید فایده نخواهد داشت و بعد از استدامت و استقامت بطر ایشان ، مصداق «إِنَّ الْغُصُونَ إِذَا قُوِّدَتْ بِهَا أَلْخَشَبُ» قطع ماده فضولی ایشان

محال خواهد بود. بیت :

دماغ فاسد حاسد به حال صحت کلی

نیاید تا نیاید بر سرش تیغ مبارک دم

سدید در محل انصراف رکاب همایون از اردو، به استعمال مکرو حیل، به وسیله ایفاء تقبلی، حسن علی نام را با صد سوار همراه آورد و با امرای شاهی بدین نوع ساخت که اگر سپاه گیلان به قتل بوسعید میر و کالجار اجمال و اغفال نمایند، غازیان بلا توقف ایشان را به قتل آرند. با وجود آنکه عنایت شاهی کافل امانی و آمال بوسعید میر و کالجار شده، به جلدوی فتح، خلعت عنایت فرموده و به کتابت مخصوص التفتات گردانیده بودند، سدید چون مصر به قتل ایشان بود، جهت حصول مدعا و استحکام تدبیر خود حکم شاهی حاصل کرد. ماصدتش آنکه هر که مخالف دولت قاهره و مطیع امر نباشد بر موجب اشارت به قتل آرند. نتیجه و قصد و نیت این نوع حکم حاصل کردن آن بود که بعد از قتل بوسعید میر و کالجار اگر نواب اعلای شاهی اعتراضی فرماید، حکم قاطعه همایون دافع اعتراض باشد. سقاوت سدید نه بدان مرتبه استیلا داشت که در معرض تعریف در آید و در مهمی و امری که سدید بدان راغب بود، منتظر رحمت و رضای خدام اعلای خانی باشد. رشته طغیان او زیاده از حد طولی داشت و قصد و عزم و رغبت نواب عالی خانی را به مدعا و دلخواه سدید مانعیتی نبود. و در آن وقت کسی که مشارالیه و معتمد علیه و قیم دولت باشد، در خدمت و ملازمت اعلای خانی نبود که دفع عزایم نافرجام او کند.

علی ای حال، سدید از حضرت عالی استشمام رخصت قصد بوسعید میر و کالجار نمود و به مجرد استشمام، مدعای خود به حصول مقرون گشته دید و طوارق حدثان را نحلی در بنیان رفیع الارکان خود تصور نکرد.

رایات جلالت آیات چون به پاکدیه که ملک موروث است منصوب گشت، سدید که بی منت و معونت غیرى حضرت اعلی را به متکای خلافت و سلطنت ثابت و راسخ و منازعان ملک رامقهوور و مقتول دریافت، غصه حرکت خارج فرزند میر شاه علی خالق بردی نام بیخاطر آورد و صدد انتقام او گشت. فرزند میر شاه علی را مقید ساخت و جهات او را ضبط فرمود و اسباب را تالان کرد و شهباز بلند پرواز عزایم خسروانه جناح همت بر گشود و اراضی دیلمان را سایه فرعاطفت گسترانید و تمام اهالی آن ولایات مراسم استقبال و لوازم تکریم و اجلال به تقدیم رسانیدند و زبان بهجت و استبشار به تهنیت شرف قدوم و فتوحات برگشادند و جهانیان از بشارت مراجعت به خیر، در عین کمال و کامرانی نهال آمال و امانی به ازهار و اثمار بهجت و شادکامی تازه و بارور گردانیدند و کافه خلق در مهاده امن و امان، مرفه و شادمان و برخوردار شدند و این بیت :

به قومی که نیکی پسندد خدای

دهد خسروی عادلی نیک رای

شعار خود می گردانیدند.

آنچه سدید در دل گرفته بود در باب قتل کالجار به ظهور آورد و در وقت نزول به دیلمان، از مقام انتقام دو مثال متحتم الامثال به اسم بوسعید میر و کالجار شرف صدور یافت. مضمون یکی آنکه خدام عالی از دیلمان متوجه لاهجان است. کالجار از رانکوه جهت وظایف استقبال و تعظیم، نزد بوسعید میر به لاهجان آمد. روز دیگر خدام اعلی در وقت سوار شدن کتابتی به اسم کالجار قلمی فرمود. مضمون آنکه عزیمت لاهجان منفسخ گشته، رکاب همایون به مستقر سریر سلطنت رانکوه متوجه است. تا بوسعید میر در غلط افتد و از اجتماع ضدین ابطال مدعای سدید نشود.

کالجار که به اتفاق بوسعید میر داعیه رکاب بوسی به لاهجان داشت،

وقت شام که توفیق رفیع به کالجار تخصیص یافت، از لاهجان روانه رانکوه گشت. وقت صبح کالجار به کولستان رسید و به اتفاق فرزندان سلطان حمزه و میر حسین کار گیابازی کیا و دیگر اکابر و اشراف در دیمه بن متوجه خاگ- بوسی سنب مراکب همایون شد و بوسعید میر به خیال ضبط حدود به لاهجان اقامت می‌داشت سدید در باب قتل کالجار با مخصوصان مواضعه بدان قرار داده که چون کالجار به قاضی کلایه به پای بوسی مستعد گردد و عزیمت سوار شدن کند او را به قتل آرند.

مخصوصان بر موجب مقرر مهیا گشتند. چون کالجار به قاضی کلایه به پای بوسی مستعد گشت، سوار نشده گرفتار نیزه و شمشیر بود. همان جا به قتل آوردند. میر حسین بازی کیا متحیر بود و از غایت حیرت و سراسیمگی راه به‌مانی نتوانست بردن. رو به طرف غازیان که در رکاب همایون بودند آورد. غازیان به تصور آنکه مخالف دولت همایون است که رو به ایشان کرده است، یکبار به میر حسین اسوار حمله آوردند و او را نیز شهید گردانیدند. غالباً حضرت حق در قتل او مصلحتی دیده باشد.

فرزندان سلطان حمزه که همراه کالجار آمده بودند فرار جستند. سپاه خانی در پی ایشان رفته، مضبوط آوردند. در همین منزل علاء الدین تولم حسام الدین که خلابرو رستر رانکوه بود، جهت حبس و قید برادر کالجار- حسام الدین - که فرزند سلطان حمزه را همراه داشت فرستادند و سیف الدین طالقانی همراه سپهبدار خراگام که ناصر کیای پشی<sup>۱</sup> بود، با چهل سوار منتخب جهت حبس و قید بوسعید میر روانه لاهجان گردانیدند.

چون حضرت اعلای خانی نسق این مهم از سر اتمام به تقدیم رسانید، عنان سعادت از قاضی کلایه به تختگاه رانکوه معطوف فرمود و به مقرر سلطنت

۱- شاید : پشه‌ای که امروز مراغیان به غیر خود گویند.



و مکان حکومت نزول کرد.

طبقات اکابر و اصاغر مملکت که در غیاب تفرقه و ظلمات هموم سرگشته بودند، در ایام ظهور دولت و سلطنت اعلای خانی، به مزایای عنایات مخصوص التفات شدند و به میامن ترشیح عواطف و مراحم پادشاهانه نضارتی بی اندازه بر اغصان احوال هر یک ظاهر شد، بیت:

ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزت

وی دولت تو ایمن از صدمت تباهی

بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم

ملك آن تست و خاتم فرمای هر چه خواهی

در همان روز غازیان که به لاهجان وقت قریب غروب آفتاب رسیدند، بی توقف رو به خانه بوسعید میر نهادند. بوسعید میر فهمید که غازیان قصد او دارند، فرار اختیار کرد و به خانه همسایه ها پناه جست. غازیان همانجا پی برده [اورا] مضبوط گردانیدند و به رانکوه به خدمت اعلای خانی آوردند.

سدید اکتفا به استشمام رخصت اول کرده محل را نازک و فرجه را مضیق دید و فرصت حیل که قبل از وقوع حبس بوسعید میر کرده بود، از مغتمات دانست و بی رخصت مجدد از نواب عالی همایون، جلاد را فرستاد و به حوالی تخت رانکوه، بوسعید میر را به قتل آورد.

هنگام قتل، بوسعید میر این قدر بر زبان آورد و توقع نمود که طمع به لطف شامل پادشاهی این است که نام خبریجی گری بر او اطلاق نکنند که در اقوام ایشان خبریجی گری نبوده و عشایر منزه از این صفت بوده اند.

سدید به قتل بوسعید میر سرعت و استعجال بواسطه آن نمود که هنگام محاورات و حکایات با نواب عالی توفیر التفات خاطر در باطن و ظاهر به نسبت بوسعید میر فهمیده و در اہمال و امہال قتل بوسعید، مظنه خلاص و عفو

حضرت اعلائی متخیل گشته، به استعجال قتل بوسعید میر مقصود خود حاصل کرد تا بنای تدابیر او مستحکم و از حیل متمتع<sup>۱</sup> باشد.

حقیقت حال آنکه هر چند بوسعید میر و کالجار شرط خداوند دوستی به جای آورده بودند، اما به قتل آوردن چنین پادشاهان ولی نعمت نه حد نوکرزاده‌ها است که به صرافت خود یکی را به قتل آرند و یکی را منصوب سازند.

حکمت باهره الهی چون مقتضی عدل بود، مکر و حیلتی که نوکرزاده‌ها به قتل دو پادشاه عالی شان در يك شبانروز ماه مبارک به ظهور رسانیده بودند، هفته‌ای نگذشت که تیغ قضا به رسم قصاص به فرق ایشان آمد و فرق میان حق و باطل کرد تا بر ابرار و واقفان رموز و اسرار حکمت کامله ایزدی ظاهر و هویدا و ثبت صفحات اوراق دقاتر تواریخ شود.

علاءالدین حسام‌الدین تولم را که به جهت حبس و قید حسام‌الدین - برادر کالجار - که فرزند سلطان حمزه را همراه داشت فرستاده بودند، حسام - الدین را با فرزند سلطان حمزه مضبوط آورد. چون از سلطان حمزه چهار فرزند از ذکور در وجود آمده بود، سه نفر از کنیزک و یکی از زن فرزند امیره سیاوش که سلطان حمزه به تبریز در حباله خود در آورده بود که هر چهار حاله و هذبه به قلعه مبارک (؟) لمسر محفوظ کردند.

حضرت اعلائی خانانی را که ارثاً و کسباً حکومت ممالک میسر و مسلم گشت و نسباً و حسباً سلطنت ولایات متخلص شد و این سعادات حاصل گشت و مراتب کمال گرفت و چهره بی رنگ ارباب امانی به نیل مقصود و یسافت مطلوب مورد گشت و دیده تاریک اصحاب آمال که به ورود آیه کریمه «وَأَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ» به جمال یوسف مراد روشنی دید، عزیزم خسروانه

متوجه قانون و نسق ممالک محروسه شد و به تعیین منصوبات مساند امارات پنج الکه که معطل نهاده، بی سامان بود، شروع پیوست.

چون نسل اکابر و اشراف سدید به طمع بزرگی خود به مخادعتی که دانست و شعبده‌ای که توانست مستأصل گردانیده و غرض کلی و مقصود اصلی او منحصر به اختیارالملکی بود و سودهای خام از این معامله در سرداشت، چه اگر تمیز فضیلت امارت و استحقاق این مرتبت برای عالی پوشیدگی نداشت، اما انجام مقاصد سدید به دلایل چند که شرح آن طولی دارد، به ملازمان عالی سمت و جوب گرفته بود. از آن جهت سالاری سپاه لاهجان و اختیارالملکی به سدید رجوع فرمودند و عقد امسور کلی و جزوی در قبضه اختیار و نهاد و چون ملاعلی جان در احتیال و قتال و جدال با سدید شریک و مزاج العله بود، علی جان را به سپه سالاری خلیط ساخت و سپه سالاری دیلمان برای او از نواب همایون استدعا نمود و سپه سالاری دیلمان به علی جان رجوع نمود و سپه سالاری رانکوه به علاء الدین تولم حسام الدین محول ساخت و علی حسام الدین را به سپه سالاری لشتن شاه و براهیم کیای حاجی محمدشکوری را به سپهداری گرجیان نصب کردند و سپه سالاران دیگر ولایات را به حال خود گذاشته، تغییر و تبدیل ندادند و طبقات ملازمان حضرت سعید شهید را علی مراتب اقتدار هم به عنایت و مرحمت ملتفت گشت.

و چنانچه قبل از این ذکر رفت که سلطان عباس به موافقت خدام عالی متوجه اردوی شاهی بود و از قصه قتل میرزا علی از پاکدیه به الموت مراجعت نموده، در وقت انصراف همایون از اردوی شاهی، باز شیخ کبیر را نواب شاهی به طلب سلطان عباس فرستاد و علی ای حال سلطان عباس به شرف بساط بوسی نواب شاهی مستعد گشت. ضعف ماسکه سلطان عباس به مجالس شرب فوق الحد بود و طبیعت او متحمل شرب مدام نبود و مشرب او مخالف مشارب و از

شرب خمر در ایام الخمار و در اوقات خمار میل طبیعت به کنج خمول و آسایش در آن مقام می‌یافت و در ایام حکومت الموت به ارتکاب مهمات کسالت تمام داشت و خامل الذکر بود و از بی‌رشدی، قوت‌الیوم به هم نمی‌رسید. چون دیده بصیرت اهل ملک دارالامان لاهجان خفتت عن طوآرق الحدیثان از آیات حسن و جمال جهان‌داری و رعیت پروری حضرت اعلای خانی روشنی نیافته و صورت عدل و دادگستری و آئین نصفت و رعیت پروری در آینه ضمائر اعیان ملک مرئی نگشته، داعیه مسرت عید فطر به تخت لاهجان تصمیم خاطر اشرف اعلی شد و به فرخنده تر ساعتی و خوبتر طالعی، رکاب همایون توجه فرمود.

چون کواکب مواکب سلطنت به افق حدود لاهجان طلوع نمودند، صغار و کبار ممالک محروسه با نثار به استقبال استعجال کردند و به تعظیم و تکریم تمام به شهر در آوردند و نواب همایون به مراد دل به بارگاه رفیع‌عشرف نزول فرمودند و کارگیا جلال الدین - فرزند کارگیا محمد - و فرزندش کارگیا علاء الدین و امیره انوز - فرزند کارگیا احمد - که به استقبال رکاب همایون آمده بودند، سدید که خود را قاتل بوسعید میر می‌دانست و ایشان از قبایل او بودند، دفع ایشان را واجب شمرد و در حین نزول رکاب همایون، کارگیا جلال الدین و فرزند او علاء الدین و امیره انوز را مقید گردانید و به جهت اداء تقبل<sup>۱</sup> شاهی محصل بگماشت. اگر چه [حضرت] اعلای خانی این حرکت را خارج مصلحت می‌دید و اصلاً رخصت نمی‌داد، اما از حیلۀ سدید و شعبات شعبده او تدبیری نداشت و آتش این غصه را به آب حلم تسکین می‌داد و شب و روز در فکر تدبیر دفع سدید که فرجه‌ای پیدا کند و مقصود به چنگ آرد، آنچه در ضمیر بود، چون در آن

وقت محرمی نداشت دفع الوقت لازم می‌شمرده. بیت :

محرمی چون نیست پیدا آنچه دارم در ضمیر

جسز دوات آسا دهان بستن نمی‌بینم دوا

مستظهر به قوت دولت خود بود و اطوار سدید را بر مثال حباب که خانه به بالای آب دارد، ناپایدار می‌دانست.

سدید بعد از چند روز مقید داشتن کارگیا جلال‌الدین و امیره انوزو فرزند کارگیا جلال‌الدین - کارگیا علاء‌الدین - را بیش از این مصلحت ندانست، به قتل ایشان اشارت به نفاذ پیوست. همچنان ایشان را به قتل آوردند و دل سدید که از غصه حیات ایشان مشوش بود، فارغ گشت.

### فصل [دوم]

در ذکر کیفیت توجه رکاب فلك قدرشاهی پادشاهی به قصد تسخیر ممالک بیه پس و نواب عالی خانی با سپاه ظفر پناه به مقام خورمه‌لات شرف صحبت ملازمان اعلاى شهر یاری‌شاهی دریافتن و شرح آن به تاریخ احدى عشر و تسعمايه

چون سعادت سلطنت و دولت حکومت نصیب خسرو عادل شده بود و نخل هرگونه آرزوی اب و عم بزرگوار علیهما المغفرة من رب الغفار خصوصاً در باب توجه رکاب همایون شاهی به قصد تسخیر بیه پس به بر مراد به حد کمال نرسیده و دست به خوان نعمت این نوال نبرده بر مصداق «وَأَلَّهَ جُودٌ يُدْجِنُصْرَهُ مِنْ يَشَاءُ» معدن غیبی کافل آمال و امانی حضرت اعلاى خانی گشته، فحوای «فَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَتِهِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ» شیخ کبیر اردویلی که از برگزیدگان درگاه شاهی بود، از اردوی همایون شرف خدمت خداوندی خانی را به لاهجان دریافت و آنچه از تلقین ملهم دولت پادشاهی شاهی بر

صحیفهٔ خاطر انورش در باب عزیمت تسخیر بیه پس و خدام عالی خانی با مجاهدان سپاه در اظهار شعار طاعت داری بلاتهاون و تقصیر، به خورمه لات شرف سرور و نشاط و حضور طالعان آستان آسمان آسای شاهی را دریافتن نقش بسته بود. به حسن تقریر، بشارت اشارات به نفاذ رسانید.

حضرت اعلای خانی جهانبانی را که قبل از ورود این اشارت قصهٔ توجه رکاب شاهی ملهم دولت بود و به همه الکه نسیم عنبر اشارت به جمع آوردن لشکر منتشر فرمود و به جهت خرج لشکر دیدهٔ امید منتظر اشارت این خدمت می داشت، از وصول امر مجدد، دست عقل کامل را که نقش بندکارخانهٔ ممالک عالم است، به تصویر و تحریر قدغن جمعیت لشکر کار فرمودن لازم دانست. سرداران، سپاه که جمع آوردند. نواب همایون خانی سپاه را قلب سلیم گشت و به قصد دریافت خدمت حضرت شهر یاری شاهی، کمر توفیق در میان بست و به مساعدت سعادت روان شد و به مقام روی بنه<sup>۱</sup> که جوار سر پل سفید رود است، اعلام دولت منصوب ساختند.

بعد از نزول سپاه و قراریت ملازمان بارگاه چون نصفی از جمعد زلف شب گشوده گشت، حضرت اعلائی با صدسوار منتخب و سرداران شجاعت حسب از لب سفید رود متوجه اردوی شاهی شدند. چون به موضع کیسم از ممر آب سفید رود عبور افتاد، نواب کامیاب شاهی خبردار گشت و حضرات امرای عالیات مثل شیخ نجم رشتی که امیر الامرا بود با محمد بیک استجالو<sup>۲</sup> و دیگر امرای حضرت به استقبال اعلای خانی تعظیم و تکریم فرموده و به خورمه لات که مخیم جلال شاهی بود فرو آوردند و به شرف مجالست و دریافت صحبت همایون شاهی محظوظ گردانیدند.

۱- شکل دیگری از «رودبنه» است. ۲- شکل دیگری از «استجالو»

چون بساط مجلس از نشاط نور محاورات و مشاورات مصالح امور صفا وضیا یافت، مواضعه بدان قرار گرفت که شیخ کبیر در خدمت اعلای خانی کشورگیر با لشکر کبیر از راه پاشجا و حسن کیادیه و سیاه سطل بویه متوجه تسخیر رشت گردند. و در آن وقت امیره حسام‌الدین به امید فتحی که در زمان سلطنت میرزا علی مرحوم از مردم بیه پس دیده بود، باز در دافجا به‌موضع گمشه دمرده معسکر نمود و آن مقام را به‌حصن حصین استحکام داد و آقا میربهادر که سالار سپاه کوچسفهان بود، در میان ولایت کوچسفهان، مقام پل هندوان<sup>۱</sup> را استحکام داده، نشست.

بر موجب مقرر نواب عالی خانی از خورمه لات به‌مرکب مرادسوار گشت و باز به‌سرپل سفید رود برسرسپاه سایه‌همای همایون انداخت و با تمام جنود به‌پاشجا نزول جلال فرمودند.

چون پرتو نور خورشید روز بر بشره‌قیرگون شب ظاهر گشت، رکاب جلالت خانی به‌کامرانی متوجه تولاوه رود بنه شد و به‌فرخنده‌تر طالعی به تولاوه رود بنه ریایات عظمت آیات منصوب گردانیدند و مواکب همایون بدان مقام قرار گرفتند.

و سدید با لشکر منتخب و سرداران صاحب نسب شجاعت حسب‌به ایمل‌کنده<sup>۲</sup> تاخت برد و نهب و غارت و احراق بیونات که دست داد تقصیر نکرد و به ملازمت و خدمت همایون به تولاوه رود [بنه] مراجعت نمود. در این اثنا بعضی قلو‌قجیان و اختاجیان شاهی که به حدود کوچسفهان جهت علوفه رفته بودند، با آقا میربهادر دوچار گشته، جنگ در پیوستند و آقا میربهادر را از مقام استحکام برکنندند و دوسه جا از اسپ فرو آوردند،

۱- امروز هندوانه پرده سرگویند.

۲- امروز امل‌کنده گویند و با عین نویسند.

قریب دستگیر بازسوار شد و به ضرب حرب به مقامی که امیره حسام‌الدین را حیز استحکام بود رسانیدند.

رای ممالک آرای شاهی خورشیدوار، ضوع توجه به کوچسپهان انداخت و آن ولایت را به فرّ قدوم مواکب همایون روشنی داد و خدام عالی از تولاوه روی پنه متوجه سیاه سطل بویه که ولایت امیره حسام‌الدین است، گشت و نزول اختیار فرمود و از آنجا مقام شیرایه را مکان قرار ساخت. قضا را باران عظیمی در آن مکان به حیز ظهور رسید و یک هفته استمرار یافت و به مرتبه ای مستولی شد که از فرط امطار همه بوم و مرز آن دیار کابلجار گشت. چون حضرت اعلای خانی از آن منزل تشریف رکاب به کوچسپهان ارزانی فرمود و شرف صحبت اعلای سلطانی شاهی دریافت، در هر باب مطارحه مقالات سمت صدور یافت و بعد از انصراف صحبت و خدمت رکاب دولت باز به شرایب<sup>۱</sup> معاودت نمود و بر نهج قرار منتظر توجه امرای شاهی به فومن بود که از این طرف هم سپاه ظفر پناه متوجه رشت گردد.

در مدت یک هفته از تواتر باران، گل ولای به مرتبه ای رسید که حرکت جز تشابک مراکب میسر نبود.

چون نسق قضا مرادف قدر ملاحق عالم مطیع شاهی به تسخیر ممالک بیه پس بدان قرار یافت که میرزا \*حمد آستارائی با بلوک خود و بیرام بیک و چلپا بیک با لشکر گران از افق گسکر در آبندو کران تا کران ممالک بیه پس را احاطه نمایند، خاطر اشرف اعلای شاهی منتظر که تیر این تدبیر از گشاد دولت بر نشانه ظفر آید. در حصول این مقصود استاد قضا که نقش بند این کارخانه است، بر لوح آینه خاطر انور اعلای شاهی صورت تعویق بنمود حال آنکه امرای عالی مقدار، از راه دریا بار به حدود گسکر آمده، تمام گسکر را فتح

۱- چند سطر بالاتر شیرایه آمده است.



نموده، به ولایت فومن سپاه ستاره کثرت تاخت کرده، غذا اوامس پای سر-  
افزازی بر تارك کشور فومن و فتح تخت رشت می داشتند. خواست حق که  
در سلامتی اهل بیه پس بود، این صورت بر مرآت خواطر همایون شاهی  
جلوه نکرد و دیده ضمیر از مشاهده این هیأت، خواب آلودگشت و آن صورت  
پوشیده ماند.

در این اثنا امیر حسام الدین که هجوم لشکر شاهی و فتح گسکر در دست  
ایشان دریافت، بالضرور عم زاده خود - فرزند امیره بوسعید را به استغاثه روانه  
تلشیم سده رفیعه شاهی ساخت و استدعای عفو جرایم خود نمود.  
مراحم خسروانه مسؤل و ملتمس حضرت امیره را مبدول داشت و  
غیم جرائم امیره را به فیض شمس عفو محو فرمود و خط امان بر صحیفه  
خطای ایشان کشید و از آن رو که شیخ نجم را بر السنه متداوله آن فرقه و  
اصطلاح متعارفه آن زمره شعور و شروع بیشتر از دیگر امرای عظام بود،  
نواب عالی شاهی عنان اختیار مصالحه به دست طبیعت شیخ داد و شیخ التزام  
معاهده جانبین و مصالحه طرفین بیه پس و بیه پیش نمود و همراه ایلچی امیره  
متوجه خدمت حضرت امیره حسام الدین گشت و قدم در شارع مصالحه نهاد.  
چون تنالی امواج بحار حزن باران و تهاون امرا و تقصیر سرداران  
بر مزاج اقدس استیلا یافت، لشکر هوا و هوس را از تسخیر بیه پس منصرف  
گردانیدند و بر عرصه دل و صحن سرای ضمیر منیر عالی شاهی ندمای خوش  
الحن حواس و دستیاران دایره خیال مجلس خاص، به مقام روح افزای عراق،  
به نغمات ملایم مذاق مترنم شدند و دماغ صحبیتان قوای حافظه از صدای  
این ندا ترتیب یافت و نقش صوت العمل عراق از ممر سامعه بر صفحه حافظه  
منتقش گشت و طبیعت مبارک اعلاى پادشاهی، فریفته حیل این خیال شد و آنچه  
باطناً به خاطر اشرف خطور کرده، از قوه به فعل آورد و لله بیک را که

اختیارالملک بود، باتمام جند به کوچسفهان بگذاشت و بی ملاحظه صلاح و هم‌ری اهل سلاح، بامعدودی چندشب گیر کرد و از کوچسفهان شهباز عزیمت جناح برگشود و به طرف طارم و سلطانیه طیران فرمود. چنانچه از سرعت حرکت نواب شاهی لشکری خبرنیافتند و علت سرعت حرکت را ندانستند. قضا را در آن روز صبح رای عالی خانی عقب‌گیری شب فرار کرد و پیک سرعت ذهن، سدید را مستخبر احوال صادره آن حال شاهی گردانید.

سدید که به اردو رسید، دربدو حال حرکات و رکضات رکاب‌همایون‌شاهی را دریافت که متوجه سلطانیه و طارم‌شده [و] لله‌بیک را با سپاه به کوچسفهان گذاشته است، تهتک عارضی برتهتک ذاتی سدید غالب آمد و سراسیمه به خدمت‌اعلای خانی شتافت.

شرح ضعف‌رای و سستی‌ماسکه سدید، درازتر از طول امل هوسناکان و کشیده‌تر از عرض عرصه مروت‌پیشگان است. بی آنکه سرداران را از این قصه خبر دهد، فی‌الحال حضرت‌اعلانی را سوار گردانید و خود سوار شد و صدا بلند کرد که نواب‌اعلای پادشاهی لشکر گذاشته، متوجه سلطانیه شده است. بیت:

چو بد دل بود پیشوای سپاه      شود کار لشکر سراسر تباه  
سپهدار بد زهره هرگز مباد      که ناموس لشکر رود زوبه‌باد  
سرداران و سپاه سراسیمگی سدید را دیدند و متحیر و متفرق گشتند.  
همه را تصور این که لشکر بیه پس مگر غالب آمده باشد که سدید به حرکت شتاب می‌نماید و جنود، هر یک موافق مزاج خود راهی پیش گرفتند و به طرفی به‌در رفتند.

ملازمان عالی با لشکر پراکنده مخلوط، روی توجه به لاهجان آورد و

مصلحت در آن دید که به کشل توقف فرماید، تا لشکری از فرار قراری گیرند. رکاب سعادت به کشل اقامت فرمود. از این حرکت خارج صواب و صلاح که نواب عالی از سدید دریافت، رای صواب نمای اعلای خانی بدان قرار گرفت که سدید نزد لله بیک برود و اندیشه صلح و صفای بیه پس و بیه پیش از رأی رزین حضرت لله بیک استفاضه نماید.

بر موجب مقرر سدید را روانه خدمت لله بیک ساخت و خود به عمر دراز دو ساعت که از شب گذشت، بر باد پای مراد سوار شد و رایات سعادت از کشل نهضت نمود و وقت نقاره صبح به پا شجانه زول جلال فرمود.

چون صبح سعادت از مشرق امید طلوع کرد، از پاشجا کوب سلطنت طالع گشت و در سرپل سفید رود مقام لاکومه سرا، به نورچتر سعادت روشنی گرفت و منتظر وصول احزاب و مراقب قدم سدید بد فعال و کیفیت مقال لله بیک شدند.

بعد از زمانی پیکی رسید و از جانب سدید و لله بیک پیغامی آورد که لله بیک مصلحت در آن دیده که رکاب خانی متوجه بازداشت گردد، تا از آنجا به اردوی اعلای شاهی متصل گشته، هر اشارتی که از نواب شاهی به نفاذ رسد، اطاعت رود.

نواب خانی این کلمات را خارج صلاح عقل و منحرف از طریق خرد دید که با وجود پراکندگی لشکر و مشمّر نهادن امور و تزلزل الکه و بی برقی، در این حال چرا کسی تابع آراء ناقصه شود؟ صلاح کلی در آن دانستند که رکاب جلالت و حشمت متوجه لاهجان گردد. بر موجب صلاح، خورشید سلطنت به برج سعادت لاهجان تحویل کرد و از درجات شرف محظوظ شدند. بعد از فیض نزول، خبر رسید که سدید به اتفاق شیخ کبیر متوجه

[در] یافت دولت ملازمت اند و فکر باطل ایشان این است که در شرف خدمت اعلای خانگی متوجه اردو شوند.

شیخ کبیر و سدید به شرف آستان بوسی مستعد گشتند و بر نهج مذکور تمهید مقالات نمودند. همان شب شیخ کبیر را نگاه داشته، مراسم ضیافت به تقدیم رسانیدند و به طارحه صلاح امور مشغول گشتند. از نتیجه نایج اشکال، صلاح این صورت بر آئینه عقل کامل اعلای خانگی منتقش و مرتسم شد که با وجود تشریف رکاب شاهی به تسخیر بیه پس، چه فایده امور ملکیه مترتب شده است که بعد از ارتحال رکاب همایون شاهی شود.

علی الصباح به الثنات انعامات، حوصله امید شیخ کبیر را چنان مملو گردانیدند که جای مبالغه نبود. عذری چند به جهت خرابی الکه پیغام کرده، شیخ کبیر را مستمال و پر حال روانه ساختند.

نواب عالی شاهی که تنقیح مصالحه و معاهده بیه پس و بیه پیش به خطوات افکار صائبه شیخ نجم رجوع فرموده بودند، حضرت شیخ چون صحبت نواب امیره حسام الدین را دریافت، بواسطه آنکه رشتی بود، عنان اختیار به دست طبیعت امیره داد و در فیافی آراء حضرت امیره سرگردان گشت و از جان خود هراسان شد و هر مدعا که در ضمیر امیره بود، با شیخ انجام می داد. حتی قصه لشتن شاه و الکه هائی که ملک قدیم نواب اعلای خانگی بود، شیخ نجم متقبل گشت که حکم همایون شاهی بدین معانی حاصل کند. هر آینه شخصی که طمع از جان خود منقطع کرده باشد، جهت استخلاص، هر ناصوابی که روی نماید مرتکب شود. امیره به نوعی که بود با شیخ به شرایط حصول مدعای خود عهد بست و چون به مجلس همایون شاهی با شیخ نجم قصه مصالحه طرفین [بیه پس] و بیه پیش در میان بود، شیخ در این باب با امیره گفت و گونمود و مصالحه بدین نوع قرار داد که مادامی که نواب شاهی با

حضرت اعلای خانانی به عنایت باشد، عقود عهد مستحکم بود و گاهی که نظر عاطفت شاهی شامل حال نباشد، بنیان عهد خلل پذیر و اساس میثاق تبدیل و تغییر گردد. بدین نسق امیره ایلچی ای از جانب خود همراه شیخ گردانید و روانه ملازمت اعلای خدایگانی ساخت.

خدام عالی به وظایف استقبال حضرت شیخ شرایط تعظیم فوق مایه تصوریه الاوهام مرعی فرمودند و به خانه سدید فرو آوردند. روز دیگر شیخ با ایلچی مذکور به مجلس همایون حاضر شدند و شرایط عهد، مذکور مجلس گشت. اگرچه تمیز این نوع مصالحه برای عالی پوشیدگی نداشت و صورت امثال این عهد را چون سایه ابر ناپایدار و چون شعله برق بی قرار می دانست، اما با وجود آنکه در آن اوان، قدم سعی نواب عالی شاهی رنجه این مهم بود و در امری که صلاح آن پیرامون خاطر انور گشته باشد بیرون بودن، از حصافت نبود و بواسطه آنکه زورق بقای بزه و مسکین چند وقتی از تلاطم امواج حوادث به ساحل فنا نرسد، وقوع این نوع مصالحه و معاهده رامحال نشمرد و اندیشه صواب مقارن قبول مصالحه شد و به شرایط معهود، آداب عهد به تقدیم پیوست و از جانب خدام علیه، ملاحسام الدین قصاب و از جانب شیخ علی بیگ، محمد علی که لمسری الاصل بود، همراه ایلچی بیه پس به ملازمت حضرت امیره فرستادند و بر نهج مسطور فیما بین امیره و خدام علیه قصه عهد به ثبوت پیوست.

سدید شقی که به ملکات شرارت و سعایت و خود شناسی و غرور مستظهر و حشم مکر و حیله را قلب و سرخیل بود، حرام نمکی شعار روزگار خود گردانید و با شیخ در ساخت و به خلوت خاص اظهار راز کرد و نقود ناسره مسوئه به نظر شیخ آورد و مواضعه بدان قرار داد که اگر چنانا که در آینه

اخلاص اعلای خانی غبار کدورت به نسبت سدید پلید مرئی گردد و در امور از جاده صلاح و صواب او بیرون شود، سدید متحمل و کالت نواب عالی شاهی باشد و متقبل ضبط ممالک و اموال گیلانات بود و کفالت مهام اصل بلاد بر ذمت همت او مقرر که محصولات به خزانه عامره شاهی واصل گرداند و سدید از جمله مطیعان دولت سرای شیخ نجم باشد.

نجم که اخلاص امیره را به نسبت خدام علیه دانسته بود که تا چه غایت است، حکایت اضغاث و احلام صفت سدید مقبول طبع و موافق مزاج شیخ نجم افتاد و از معتقدان سدید پلید گشت و به قواعد شریطی که سدید نهاده بود، با سدید آداب عهد مؤکد گردانید و خدام علیه از حقیقت این احوال خالی- الذهن بود و با سدید اخلاص نه در آن مرتبه می داشت که امثال این خیال محال پیرامون ضمیر منیر گردد.

سدید ملعون ناپاک با خدام علیه پاك اعتقاد، اوقات به حیل می گذرانید و «يَقُولُونَ بَلْ لَسْتُمْ بِمِنَّا فَيَقُولُ فِي قُلُوبِهِمْ» شعار خود گردانیده، از مضمون «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَتَبْتُمُْونَ» غافل بود که عاقبت خرمن هستی کافر نعمتان به باد طغیان ایشان خواهد خراب شد و بی زاد و بی توشه خواهند ماند.

سدید چون سلسله عهد و میثاق با شیخ نجم درست ساخته بود، در استرضاء خاطر او می کوشید. با خدام علیه گفت و شنید کسر و شیخ را از منهل عذب عطا و مورد سخای خانی سیراب و برخوردار ساخت و روانه اردوی همایون شاهی گردانید.

## فصل [سوم]

در بیان کیفیت فتح قلعه پلنگ در دست تدبیر و خطوات رای منیر حضرت  
اعلای خانی و تعیین کوتوال و ضبط و نسق [آن] در سنه اثنی عشر و تسعمائه

خدام عالی خانی که هنگام برد و سرما و ایام برف و شتا، اوقات  
مبارکات به نشاط گشت و شکار فضاهای لاهجان گذرانیدند و تخت و افسر به ذات  
مبارک زیب و وزینت گرفت و به یمن قدوم همایون و جسوه آن خطه از حسن  
عاطفت و جمال مرحمت، به چندین وجه آرایش یافت و اخبار عدل و داد و  
تألف و ترادف اضداد و اطاعت و انقیاد پیر کهن و جوان نوزاد، از سر اخلاص  
و اعتقاد در عرصه عالم شایع و مستفیض گشت، موسم بهار که باغ و بوستان  
از انوار ربیعی جمال گرفت و طفل رضیع نبات از بوستان ابرمطیر به ترشیح  
لبان عاطفت تربیت یافت، طیور رأی جهان آرا بسر حرکت قرار گرفت و  
طبیعت مبارک مایل آب و هوای رانکوه گشت و از لاهجان نهضت فرموده  
و به رانکوه نشمین جلال نمود و به فراغت چند روزی اوقات گذشت .

چون مدتی بود که قلعه پلنگ تنکابن در مضیق محاصره سپاه عالی  
خانی مانده و مجاهدان سپاه، خصوصاً درویش محمد که از طایفه چلبندان  
تنکابن بود و کمر جد بر خاصره جهاد بسته در تضییق اهل قلعه و مقابله و محاربه  
سعی جمیل و جدجریل می نمود و از کفووند به مجاهده محاربه سبقت  
گرفته و از راه مقابله با اهل قلعه زخم تیر داشت و مقیمان قلعه از استحکام  
محاصره بجز سپردن قلعه چاره ای ندانستند. و در اوقات سلطنت حضرت  
سلطان حسن سعید شهید، قبل از تسخیر تنکابن در ابتدای مخالفت سلطان  
هاشم، حضرت سلطان شهید سید شریف رودسری - که قاضی طایفه امامیه  
بود، با کریم الدین دیلمانی، به رسم رسالت نزد حکام مازندران فرستاده،

در وقت مراجعت ایشان از مازندران، چون به حدود تنکابن رسیدند، سلطان هاشم، سید شریف و کریم‌الدین را به قلعه پلنگ محفوظ گردانیده بود و قبل از محاصره قلعه، ملک بیستون - فرزند ملک جهانگیر - که حاکم نور رستم‌دار بود و رابطه دوستی و سابقه محبت با سلطان هاشم داشت، دوازده نفر خود را به جهت محافظت قلعه پلنگ به کجکه فرستاده و بعد از تسخیر تنکابن در دست گماشتگان نواب عالی همچنانچه مذکور گشت، سلطان هاشم حین الفرار، برادر و فرزند و عیال کیا محمد کیا را به قلعه فرستاده و مواضع حفظ قلعه، با مقیمان و معتمدان به یک سال قرار داده. ملک بیستون که از بدعهدی حکام مازندران با سلطان هاشم و بی‌رونقی او اطلاع یافت، ریسمان کمندطمع را به حیلۀ مدد سلطان هاشم و دارائی قلعه دراز و استوار ساخت و در دست چند نفر معتمد داد و برکنگره عقل مقیمان قلعه برگماشت تا به بهانه دوستی و مددکاری، قلعه را در تحت تصرف درآورد.

چون به قوت دولت جهانگیر و حسن رای و تدبیر اعلای خانگی، مقیمان قلعه را اعتماد زیاده گشت و نیز احوال سلطان هاشم را بغایت ضعیف و پراکنده دریافته و وعده‌ای که با سلطان هاشم در محافظت قلعه بود، وعده هم گذشته و قوت مقاومت با محاصران قلعه، از حیز اقتدار بیرون دیده و ذخیره به آخر رسیده، بیضه خیال مجال که در آشیان دماغ ملک بیستون جا کرده بود، باطل دانسته به شمشیر جواب، قطع کنند آرزوی او کردند و دست در دامن اعتذار آویختند و سید شریف را که مقید بود خلاص داده، وسیله شفاعت ساختند و روانۀ درگاه حضرت اعلای خانگی گردانیدند که به هر معتمدی که اشارت قبض قلعه شود، تسلیم نموده آید.

سید شریف که صورت احوال به مسامح جلال رسانید، قلم عفو خسروانه بر ارقام هفوات ایشان کشیده گشت و دست از انتقام مقیمان قلعه



بازداشت و چند نفری از مخلصان ملازمان را به قلعه فرستاد و قلعه را در تحت تصرف نواب کامیاب در آوردند و ضبط جهات کردند و درویش محمد چلیندان تنکابنی را که صفات جلالت و شجاعت او مذکور گشت، به کو توالی منصوب ساختند و قواعد انضباط را مستند به عقل و رای او گردانیدند. و اهالی قلعه مثل برادر کیا محمد کیای شکوری و فرزند و عیال او و سید احمد تنکابنی و ملا عبداله تیمجانی و آن جماعت را کوچانیده، به رانکوه آوردند و عیال و یک فرزند کیا محمد کیا را به جانی سپردند و برادر کیا محمد کیا را در دست اعیان تنکابن به سیاست سنگسار، به قتل آوردند.

سلطان هاشم که روزگار خود را پریشان دریافت و از امداد حکام مازندران مایوس شد و به استشمام نسیم محبت ملک بیستون راحتی ملاحظه کرد و اعتماد به یک جهتی و محبت سابق او نمود، از مازندران متوجه صحبت ملک بیستون گشت و محمد کیا را به مازندران بگذاشت.

### فصل [ چهارم ]

در شرح کافر نعمتی سدید به موافقت علی جان دیکنی و اخوان و اقوام ایشان و حبس سلطان عباس و قتل بعضی ملازمان در تاریخ سنه اثنی عشر و تسعمائه چون سدید پلید مظهر آثار افعال قبیحه و اعمال سیئه و کافر نعمتی بود و این مرتبه را راجح به مراتب فضیلت خود می دانست و از قصور ماسکه، تغییر و تبدیل و تهتک و تزلزل در ذات او رسوخ یافته و به مجرد صدور فعلی و حدوث حدثنی، با احباء و اصداقا از جاده موافقت انحراف می نمود و طریق مخالفت پیش می گرفت و به صنعت تلبیس که از استاد ابلیس فرا گرفته، آرزوی خود تمام می کرد. بیت:

تاکنی یک آرزوی خود تمام

در تو صد ابلیس زاید و السلام

و تحصیل این شقاوت، شعار و دثار روزگار او بود و ملاحظه نهایت کار و عاقبت آمال نمی‌کرد و موازنه نفع و ضرر مال نمی‌نمود و کس مال حذاقت منحصر بدین اعمال می‌دانست.

همچنانچه ماسبق مذکور گشت که فیما بین سدید و علی‌جان طریق وصلت در میان آمده و در مقدمه مخالفت میان سلاطین و سادات در بسط ابواب فتنه و فساد و مخادعت و عناد و نمایی من المبدأ الی المعاد، ایشان شریک و خلیط و انیس و رفیق یکدیگر و در شعبده متفق اللفظ متحد المعنی بودند.

اتفاقاً روزی به مجلس عالی همایون خانی جهانبانی ولی‌السنعمی، در اثناء حکایات و محاورات، از رهگذر سخنی و تقریب حکایتی، میان هر دو کذب کافر نعمت، مکابره‌ای به ظهور رسید و به مخالفت انجامید و سدید که خبیث بالطبع بود و خباثت او غالب بر شیطنت علی‌جان، بواسطه حدوث مکابرت، از سمت اخلاص برگردید و به مضمون «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضًا» روز بروز [ماده] مرض کدورت، مستحیل به ماده عداوت مزمنه شدیده می‌گشت و سدید در صدد قصد و دفع علی‌جان شد و به مکر و حیله هر چند سرأ [وجهاراً] پای قصد رفیع اخلاص‌اعلای‌خانی می‌گشت که به آلت حیل‌رخنه‌ای به قید و عزل علی‌جان پیدا کند، نتوانست، حصار حصین و حصن متین عنایت و خلوص عقیدت‌اعلای‌خانی را که محکم دید و دانست که الماس تدبیر او کارگر نیست، این باب را مسدود یافت و سد عهد شیخ‌نجم استوار دانست و همواره مستظهر بدان بود و اعتماد تمام داشت.

ملاحسام‌الدین ابن‌خواجه احمد قصاب را که رفیق به تحقیق خود می‌دانست، با او این راز در میان نهاد و صورت مخالفت علی‌جان و ناسازگاری و صاحب تجمل بودن و تحمل حرکات خارجه اونداشتن، مطارحت فرمود که اگر زانکه

حکم جهان مطاع شاهی، بسوسیلۀ سعی حضرت شیخ در باب قتل علی جان شرف نفاذ یابد، از مال و جهات او که حکم خزانۀ پادشاهان دارد، حضرت شیخ تمتع کلی خواهند دید و به خزانۀ عامرۀ شاهی پادشاهی هم به قدر اموال وصول خواهد یافت و بر مصداق و إِذْ أَتَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّمَا مَعَكُمْ إِثْمًا كَحَنِّ مُسْتَهْزِئُونَ» سدید در خلوت با ملاحسام الدین مواضعۀ افکار ناصواب می کرد و در انجمن به خدمت حضرت اعلای خانای عرضه می داشت که به تفقد شیخ نجم تقصیری و تعویقی افتاده و حضرت شیخ اخلص مخلصان و امجد دولت خواهان خدایگانی است. متصل تفقد نمودن واجب است. به هر کیفیتی که دانست خدام علیه را بر آن داشت که تحفه‌ای و تبر کی جهت شیخ بفرستد. همچنان تحفه‌های لایقۀ پسندیده نسق کرد و همراه ملاحسام الدین روانۀ اردوی همایون شاهی گردانید.

ملاحسام الدین که به اردوی شاهی به خدمت شیخ رسید و مقالات تمهید نمود، شیخ قفل گنج خانۀ علی جان را به کلید دولت خود گشوده دانست و دری از خزانۀ نعمت باز کرده یافت و در بادی الرای حکم همایون شاهی به قتل علی جان حاصل کرد.

چون مواضعۀ سدید با ملاحسام الدین چنان بود که هر گاه حکم شاهی در باب قتل علی جان حاصل شود، بعد از ده روز حضرت شیخ حکم به دست ایلچی داده، روانۀ خدمت اعلای خانای گرداند تا صورت مشاورت از شوائب ظنون مصون ماند.

بر موجهی که سدید مقرر فرموده بود، شیخ سلوک کرده، مسولانا حساماً الدین را روانۀ بساط بوسی نواب اعلائی گردانید و مولوی مشار الیه به شرف ملازمت سرافراز شد و بعد از ده روز بر مؤدای « قَدْ جَاءَ كُمْ رَسُولٌ

مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِإِذْنِي قُلْتُمْ» رسید و حکم جهان مطاع در باب قتل علی جان به اسم سامی نواب عالی خانگی آورد.

مضمون آنکه چون وسیله فتنه و فساد و قتل و عناد خداوندان و ولی الانعام علی جان بود، اورا به قتل آورده، مال و جهات به خزانه عامره رسانیدن لازم دانند.

اشعه رای اعلائی خانگی در مسکن جوهر عقل تافت و عرض فکر بدیهة الفساد سدید را كَتَمَوْجَ الْهَبَاءِ عَلَيَّ ضَوْءَ الشَّمْسِ مانع و ماحی وجود خارجی گشت و به دلیل واضح ابطال این مدعای سدید کرد که از شمشیر قهر نواب شاهی هر اسان باید بود.

گاهی که امرای حضرت فهمیدند که بوسیله قتل علی جان مال و جهات در حیطة ضبط دیوانیان اعلائی پادشاهی شاهی توان آورد، مضمون شریف یَرَوْنَهُمْ مِثْلِيهِمْ رَأَى الْعَيْنِ در آینه عقل معاینه می نماید که نتیجه مقدمات این قیاس به توهم سرایت کند، برفحوی «وَأَنْ قَصَبُوا وَقَتُّوْا فَاِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» عمل باید نمود که فساد بسیار از وقوع صورت قتل علی جان ناشی خواهد گشت و سر رشته صواب از دست عقل صلاح اندیش نباید داد.

سدید از فراید لالی این نصیحت تمتع یافت و مطمئن شد و به میامن نصیحت اعلائی خانگی، علی جان از گرداب بلا رستگاری یافت و دیو فتنه سدید به آلات شیشه حکمت عقل و افسون خرد حضرت اعلائی خانگی جهان بنایی مسخر گشت. بر موجب صلاح دید نواب عالی ایلچی شاهی را به انعامات متسلی و مستمال گردانیده، روانه ساختند.

علی جان از فتنه انگیزی سدید آگاهی یافت و متنبه گشت و بر نهج ازمنه ماضیه در انگیز فتنه، با سدید موافقت نمودن واجب شمرد و گردن به اطاعت و انقیاد سدید نرم کرد و به آهنگ زیل و بم، سدید را فرو گرفت که اگر به اظفار

مخالفت چهره مخالفت خراشیده آمده، اما قباحت آن صورت که در مرآت عقل مشاهده رفت، از آن صورت ناپسندیده که باعث بدان وسوسه شیطان جهل بود، پشیمانی دست داد.

سدید بدین کلمات فریفته شد و این سخن مقبول افتاد و با همدیگر تجدید عهد کردند. این بیت مناسب این سیاق آمده :

دل ما بردی و رفتی نه چنین می بایست

نیک رفتی قدری بهتر از این می بایست

بهر سوز دل احباب بسجز داغ فراق

بود حاصل همه اسباب همین می بایست

سدید فرمود که حقا که دل من از وقوع این قصه پر غصه بود. اما

بحمدالله که کدورت به صفا مبدل شد و مخالفت به موافقت انجامید .

علی جان از استماع سخنان عدوبت آمیز خشنودگشت و بعد از چند

روز صحبت، خلوت اختیار کردند و شرار آتش فتنه افروختن آغاز نهادند که

ساحت آستانه علیه همایون را از خار و خاشاک وجود بعضی ملازمان که مانع

راه سلامت و حاجب بساط خدمت حضرت اعلائی خانی اند به معول تدبیر و

خنجر انتقام پاک باید ساخت که اگر ملازمت بعضی ملازمان استدمات یابد،

تقرب زیاده خواهد شد و چون در مزاج مبارک اعلای خانی تصرف

نمایند، بعد از استقلال، هدم بنیان ایشان میسر نخواهد بود و مزاحم

اختیارالملکی خواهند شد و نواب عالی اگر تهویت نماید، قصه مشکل

خواهد آمد. بدین امنیت عهد را درست گردانیدند و منتظر فرصت شدند.

بعد از کفایت انگیز این فتنه و انجام اختراع حرکت بدعت، چون شغل و عمل

سدید دایماً فتنه بود، متوجه ایفا فتنه ای دیگر شد و دست خیال به دامن

احتمال محکم کرد و به اتفاق علی جان، بوسیله قصد سلطان هاشم متصدی

افتان و افساد شدند. شرح ذمائم خصال و عزایم بسی مآل ایشان بیش از آن است که در امثال این مجال متعرض ایراد آن توان شد اما شمه‌ای و نمونه‌ای از حرکات خارجه در معرض تحریر در آمده و می‌آید تا طالعان مطالعه این تاریخ بر حقیقت جسارت و بدفعلی ایشان و دوستی منافقان غادر اطلاع یابند. چون سدید و علی‌جان خیرجی کافر نعمت از قصه آمدن سلطان هاشم نزد ملک بیستون و قوف و شعور داشتند و دائماً به مطارحه فتنه مجدد و ساعی بودند، به خدمت خدام رفیعه خانی خلوت مشورت کردند و سخنی به رنگ حیل و حکایتی آلوده غش و غل و کلماتی ملوث به انواع عمل به صیرفسی نظر تمام عیار خدام رفیعه در آوردند که چون عقده اشکال هر سؤال به رأی مشکل‌گشای نواب اعلای خانی انحلال می‌یابد، در صورت تدبیر قصد سلطان هاشم، عزیمت بدان مصمم است که معتمدی از جانب علی‌جان و مخلصی از جانب سدید نزد سلطان هاشم بروند و شکوه‌ای و گله‌ای از ملازمان عالی به ظهور رسانند و عرض اخلاص نمایند. یقین که از ظهور شرف قابلیت خدمت، قبول خدمات، لازم خواهد بود. بعد از اعتماد، فرصت جست، سلطان هاشم را به قتل آرند.

علی‌جان کافر نعمت، از راه زرق و شعبده ظاهر خود را به خلاف باطن، در صورت صدق به نواب اعلای خانی می‌نمود و در خفیه با سلطان هاشم در گفت و گوی عهد و میثاق بود که گیلان از حکام خالی است و کسی در میان نیست.

هر دو قاصد بدین اندیشه محال متوجه خدمت سلطان هاشم شدند. چون خدام علیه‌عالیه معتاد به هوای بیلاق بودند و هوای گیلان گرم گشته، رکاب فلک قدر متوجه بیلاق شد و یک شب به سرلیل منزل فرمودند و روز دیگر به دشت کیتیم و روز دیگر از کیتیم رکاب سعادت نهضت فرمود و

به طالع میمون و ساعت مسعود به برج خلافت دیلمان تحویل کردند. بعد از دریافت نشاط هوای دیلمان، نوکر لله بیک بجهت تحصیل تقبلی آمد و اشتداد فوق الحد می نمود و به هر حال در استرضاء خاطر او کوشیدند، از کثرت هجوم خیالات فتنه سدید و بروق تیغ غدر او که هر دم جلوه می نمود و جز به مکر و حیل قراری نداشت. در این اثنا قصه سلطان عباس و از اردوی شاهی مراجعت به الموت نمودن فریاد خاطر عاطر اعلائی خانی آورد و خدام علیه را بر حبس و قید او داشت که تنبیه غفلت و نتیجه رحم و شفقت سلطان سعید به نسبت میرزا علی شهید، پندنامه حکام و سلاطین همه عالم است. به ادله صحیحه صریحه، طلبیدن سلطان عباس و قید او بر نواب عالی لازم گردانید. بالضروره خدام اعلائی خانی معتمدی را با کتابت به طلب سلطان عباس فرستاده سلطان عباس چون به شرف طلب اختصاص یافت، اطاعت لازم دانست و فرزند میرحسین بازی کیا - سلطان بوسعید - را جهت تمهید بعضی مقال روانه ملازمت گردانید.

سلطان بوسعید که شرف خدمت و سعادت ملازمت باریابان آستان سدره مثال دریافت، سدید ابواب مخادعت و فصول شعبده که مهیا و مرتب و از برداشت، بر او خواند و چشم و زبان او را به افسون حکمت بند کرد و مطیع گردانید و متسلی باز به طلب سلطان عباس فرستاد.

سلطان بوسعید به دولت پشت گرم، به خدمت سلطان عباس رفت و فصولی که از سدید به سمع قبول تلقی کرده بود و حفظ آن نموده، بر او عرض کرد و افسون سدید به سلطان عباس هم سرایت کرد و اطاعت امر جهان مطیع به دریافت سعادت ملازمت واجب شمرد و متوجه خدمت گشت. چون به جوار کریاس جلالت اساس قرین شد، به التفات استقبال نواب عالی مستعد گشت، مهمانداران فرو آورده، مراسم ضیافت مرعی داشتند. چون

غرض [از] طلبیدن عباس قید و حبس بود، روز دیگر مضبوط ساخته، به قلعهٔ لمسر مقید گردانیدند و جهات را به دستوری که سلطان عباس به پا کده، جهات اعلای خانی، در حین قتل سلطان سعید به حیطةٔ تصرف در آورده بود، در سلك ضبط قلم دیوانیان اعلای خانی در آمد.

چون قصد سدید از عزل سلطان عباس دور گردانیدن محرمان خاص اعلای خانی از ملازمت بود، تا چون بساط آستانهٔ رفیعه از محرمان مخلص خالی گردد، در اختیار الملکی کسی راه زن او نباشد، سیف الدین شکوری که به طالغان متوطن بود و مردی رسیده و کار کرده و نیک و بد دانسته، از ملازمت دور کرد و به سپه سالاری الموت منصوب گردانید.

در این اثنا معتمد علی جان که مدت سه ماه نزد سلطان هاشم اقامت داشت رسید و عهدنامه ای به اسم علی جان آورد و در خفیه به او داد. مضمون آنکه اخلاص شما معلوم شده و دلالت به گیلان آمدن و بساط از حکام خالی بودن مفهوم گشته. چون به گیلان بیائیم اختیار کلی به دامن آن عالی جناب یعنی علی جان خواهد بود. یک دو روزی که علی جان این احوال پنهان داشت، دید که از افواه عوام و خواص سر برزده و این راز آشکار و شایع شده است، عهدنامه را به مطالعهٔ نواب اعلای خانی رسانیدن لازم دید. بعد از مطالعه، خدام علیه را به مکر و حیله و ناراستی ایشان اطلاع کلی حاصل شد و به یقین متواصل گشت.

سدید لعین که مرد زیرک و انتقال ذهن او را نهایت نبود، به مجلس خلوت با علی جان بدبخت در گفت و گو درآمد که صدای موحشی چنین بلند گشته و گرد این تشویر به آستین خدمت و ملامت، از دامن اقبال اعلای خانه، نتوان افشاند و زنگ این خجالت به صیقل ملازمت و ملایمت از آینهٔ ضمیر نواب متعالی نتوان زدود. با وجود آنکه بدر عقل و فراست اعلای



خانی به حد کمال و نورافزا است و در جمعیت ملازمان و تربیت بندگان رتبه عالی دارد و روز بروز سمت مزیت می یابد و از نقطه اوج این مرتبه، حسیض احوال ما متبادر به ذهن می گردد، صلاح در هدم بنیان ملازمان و مقربان و برداشتگان می نماید. این مهم را فرض العین دانسته، تقصیر جایز نباید شمرد. تا بعد از قتل مردم این طبقات، حبس ملازمان رفیعه به سهولت میسر شود. بدین معانی سدید و علی جان متفق گشتند و عقد این عهد بگردن خود بستند.

علی جان نزد قبایل خود که همجوار همجی چند بودند فرستاد که با یرق بیایند. چون آمدند، علی جان افسانه آلوده حیل انشاء کرد و به مسامع جلال جهت دفع مظنت رسانید که قبایل را ملتسماتی چند هست. بدین سبب شرف بساط بوسی حاصل کرده اند. سدید که جمعیت خنازیر را دید، شعف تمام به اتمام مکر و شعبده و مواضعه عربده پیدا کرد. با وجود آنکه دائماً خوابگاه او قصر رفیع جلالت پادشاهی بود، آن روز از ملازمان [آستان] رفیعه رخصت طلبید که مدتی است که از صحبت عیال و احوال ایشان محروم و حصول این مدعا مقصود تمام. بر موجب رخصت آن شب به خانه خود مکث نمود و در آن شب علی جان و عشایر علی جان را جمع آورد و شوق کلی به مشاورت شرور پیدا کردند و حریص به محاورات کینه گزاری شدند.

از قران دو بداختر بدگوهر و دو بد منظر قبیح پیکر، نتیجه مشاورت و مکالمت، جز شرارت و حرب و قتل و جرأت و جسارت چیزی دیگر نبود و آب دولت از جام نحوست نصیب ایشان بود.

به نیت قتل بعضی از خواص ملازمان حضرت اعلائی مثل محمد علی لمسری و دباح شکوری و میر حسن خالدار قزوینی و بهادر حمزه گیلانی که بنای اخلاص ایشان مستحکم و قاعده و داد و طاعت داری و خدمتگاری

از صدمات ریامصون بود، عزیمت قتل جزم کردند و باغ عهد را به میاه این امنیت تازه ساختند. با وجود عهدی که به هرفته تازه می کردند، نفاق درجهٔ اعلی داشت. شعر:

فَلَمْ أَرَ وَدَّهْمٌ إِلَّا خِدَاعًا      وَلَمْ أَرَدِيهِمْ إِلَّا نِفَاقًا

شعار روزگار ایشان بود و با همدیگر صحبت به نفاق داشتند.

بیت:

صحبت نیکان ز جهان دور شد

خان عسل خانسه ز بسور شد

با وجود آنکه روی زمانه از اظفار افکار ناپایدار ایشان خراشیده و عمارت امارت و جلالت ایشان از چوبهای ناتراشیده و کسوت سالاری سپاه برقد نامبارکشان کوتاه، اما عنایت کاملهٔ حضرت اعلای خانی، ماحی عیوب و سائر خطیئات و هفوات و زلات ایشان بود و قدر این سعادت جلیل القدر نمی دانستند و از غایت غرور، راه صواب و دولت این باب، از دیدهٔ بصیرت هردو بدکردار، مردود درگاه کردگار پوشیده، سودای محال و اندیشهٔ باطل استقلال به مقعر دماغ ایشان جا کرده، هرچند خرد ایشان به هزار زبان فحوای این بیت:

مکن آنکه هرگز نکردست کس

بدین رهنمون تو دیوست و بس

به ایشان می نمود، فایده نکرد. سدید با وجود دانش بغایت گسسته مهار و علی جان حیوانی بود بی تعلیم بی افسار و به سمت جهل موسوم و از چشمهٔ حیات علم محروم. آن شب اوقات به سرور قتل ملازمان مذکورین گذرانیدند.

چون نیلوفر روز از سطح بحیرهٔ شب نیلگون غم اندوز سربدر کرد

و چهره نورانی به پرتو مهر بگشود و دیده زر اندود از صنایع سبحانی به  
عالمیان بنمود. بیت:

چه نقشهاست که در صبح و شام می بندد

لطیفه کسرم نقش بند لیل و نهار

اگر کشد قلم نقش بند از این نقشی

سری زند قلم نقش بند بر دیوار

سدید متوجه خدمت اعلای خانی گشت و خاتم مهر شعبده در انگشت  
عربده می گردانید و به خیال شب غفلت، مکارانه و کوته نظرانه، بر جمال  
جهان آرای خسروی نگران شد و بفن حیل این مصراع خواند: صبحی  
مبارک است نظر بر جمال شاه. و مقدمات مکر بدین و تیره ادا نمود که واقعاً  
امروز روزی است مخصوص گشت و شکار و ساعتی چند اوقات به نشاط  
سواری گذرانیدن مصلحت تمام. تیرگی ضمیر سدید به این مرتبه و غبار  
اخلاص و اعتقاد علی جان به این طبقه مطلقاً به صفای آینه دل مبارک اعلای  
خانی مرئی نمی گشت و این صورت متصور و متخیل نمی شد «ذخّن ذحکم  
بالتّاهیر» [مصراع]: علم غیبی را نمی داند بجز پروردگار.

حضرت اعلای خانی خوش آمد سدید را قبول کرد و به خنگ ماه  
سیر هلال نعل سوار شد و متوجه شکار طالشه کول دیلمان گشت و ملازمان  
به ملازمت کمر خدمت بستند و در رکاب همایون به رسم معهود به طالشه  
کول، جهت شکار، جرگه بستند و شرایط صید به جای آوردند.

بعد از فراغ شکار، سدید و علی جان بد کردار، سواران خود را جمع  
آورده، در عقب اعلای خانی جهانبانی داشتند و سدید به خدمت اعلائی  
عرضه داشت که هنگام گشت گذشته، محل مراجعت و بازگشت است.

خدام علیه قول فساد آئین او را مصلحت تصور کرده، عنان دولت

بهراه دیلمان معطوف فرمود. چون به مقام چشا رسیدند، حضرت اعلای خانی از حرکات و سکنات خارجه خیرجیان، امارات حیل تفرس نمود، چنانچه علامات انتقام برخواص و عوام نیز روشن می نمود، اما تحقیقاً مطلع ایسن نوع حدث نبودند.

از چشا که رکاب سعادت به اروشکی سائرگشت، آن دو بدبخت افعی- شکل جراد هیأت که سدید و علی جان اند، جوشن کبر در بر و مغرغدر بسر سر نهادند و از خدام علیه جدا شدند و در کسوت اراقم، سر بدر کردند و شمشیر کشیده رو به ملازمان که اسامی شان مذکورگشت نهادند.

خدام عالی خانی غافل و خالی الذهن از مدعای آن دو بدبخت، حمله سوران را که ناگاه دید با شمشیر کشیده جلوگردانیدن لازم شمرد. ملاعین بدر روز بی سعادت محمد علی و بهادر حمزه و میرحسن خالدار و دباچ جاکول را به قتل آوردند. دباچ دیگر قتل ملازمان را که دید، دست به فترک همایون استوار کرد. سواران شمشیر کشیده، رو به خدام علیه کردند و دباچ را دشنام دادند. دباچ دست به فترک همایون کرده، فریاد بر آورد که پادشاه عالم مگذار که ایشان بی گناه مرا به قتل آرند. سدید و علی جان خیرجی شمشیر کشیده، در دست با سواران گرداگرد خدام رفیعه محیط شدند و سواران را می کردند که بلامحابا دباچ را به قتل آرند. هیچ شرم آوری از ولی نعمت و خداوندگار خود نکردند و دباچ را به سر جسو حضرت اعلای خانی به قتل آوردند، چندین سوار و پیاده که به رسم خدمت و ملازمت در رکاب همایون بودند و می دیدند که خدام رفیعه در دست مخاذیل کافر- صفت گرفتار است، هیچ کدام موافقت و مراقبت به جای نیاوردند و یک چوب تیر به ایشان نینداختند. حضرت اعلای خانی را گذاشته، هر یک به طرفی فرار اختیار کردند. بیت :

مروت نباشد بدی با کسی

کز او دیده باشی مروت بسی

مکن تا توانی دل خلق ریش

وگر می کنی می کنی بیخ خویش

بسی بر نیاید که بنیاد خود

بکند انکه بنهاد بنیاد بد

سدید شقی با علی جان خیرجی، نواب اعلای خانی را از آن منزل

بازگردانیده، به باغ اروشکی فرو آوردند و در میان خاص و عام زبان

بهلاف وگزاف به مضمون این اشعار دراز کرد:

هزار سال بیاید که تا به باغ هنر

ز شاخ دانش چون من گلی به بار آید

به هر قران و به هر دور مثل من نبود

به روزگار چون من کس به روزگار آید

بعد از تمهید این مقدمه، مصحف حاضر گردانیدند که نواب کامیاب

جهت ایشان قسم یاد کند که قصد ایشان نکند و الا محل تحمل نخواهد بود.

اشارت «عَظَمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالْإِغْفَالِ» در نظر عقل کامل اعلای خانی قبول

افتاد و نص «وَ إِذَا خَاطَبْتَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» به سمع رضا شنید و

با آن بدبختان، مدارا مصلحت دانست. بیت:

مدارا خرد را برادر بود

خرد بر سر دانش افسر بود

ستون خرد برد باری بود

چو تیزی کنی تن به خواری<sup>۱</sup> بود

مضمون «معارضة الفأسد بالفأسد و دفع الشر بمثلہ» در ضمیر گذرانید و دفع الوقت مصلحت دانست.

سدید و علی جان با مردم خودگرداگر در رکاب عالی استاده، عنان عطف به مستقر جلال شرف ارزانی یافت و سدید با غلامان و بیست سی نفر خود، قصر رفیع را منزل سکون گردانیدند و علی جان با قبایل و عشایر، شیب تخت جلالت، در محاذات جام خانه خیمه زده، مراقبت و محافظت می نمود.

روز دیگر سدید، بی رخصت، خدام علیه را به الموت فرستاد و سیف الدین را که سپه سالار الموت بود، مضبوط به قلعه لمسر فرستاد و حبس فرمود .

چون سدید و علی جان به این حرکتی که کرده، خود را مستعد عقوبات و مستحق قید و قتل دیدند، خوف عظیم بدیشان مستولی گشت. صلاح در آن دانستند که مانع ملازمان قدیم که در ملازمت و خدمت حضرت سلطان سعید شهید اخلاص ایشان به وضوح رسیده، گردند و خدام جدید که اهل مناصب باشند، معزول سازند و مناصب آنها را به اخوان و خلان و مخلصان خود رجوع نمایند، تا ملک حسن امارت از عین الکمال مصون ماند.

بر موجب مواضعت، سدید از معتمدان خود علی جان دعوی دار لاهجانی را به قورچی باشی و فلك الدین تکامی که خدمت ملا نعمت کرده و مدتی هم در خدمت سدید بود، به مهتری خدام منصوب ساختند و ملازمان صغار را سدید برابر خدام رفیعه جهت خود عهد می فرمود . به نوعی ضبط کرد که مجال حکایت گیری به مجلس سامی عالی نبود.

حضرت اعلای خانی را به رای مبین مبرهن شده بود که سوء انتظام و فساد مخالطت ایشان مستتبع آفات نامتناهی است. بیت:

ای در آئینه دلت پیدا که چهرنگ است چهره فردا  
 اما در آن حین از مخالفت و ممازجت ایشان تدبیری نداشت، چون  
 نزد عقلا مقرر است که تا تدبیر انسانی با تقدیر آسمانی مساعدت نکند، کارها  
 بروفق مراد تمشیت نیابد و قطع ادبار سدید و علی جان که در مشیت بود،  
 خدام رفیعه علیه بجز صبر چاره‌ای نداشت.

چون اهل بلاد، شعله آتش فتنه و شید و کید و شیطننت سدید را بلند  
 دریافتند و در آن اوان زلال تدابیر اعلای خانگی را به انطفاء شرار آتش سدید  
 غیر مؤثر و ضعیف دیدند، از دود سودای مهلك سدید، دامن احتراز دور  
 داشتن مصلحت تمام دانستند «تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون» اما به دیده  
 یقین مضمون «وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» می‌دیدند و تحقیق می‌دانستند که  
 شنقار همت اعلای خانگی که در آشیان قاف عقل نشیمن دارد، بال جلال  
 برگشوده، در وادی طلب به مخاب آرزو صید مقصود خواهد کرد. هر کسی را  
 که درون دل از جوهر اخلاص پر بود، غرض حرکات سدید را در نظر  
 نمی‌آوردند و به صفای نظر منتظر این فرصت و چشم داشت این امنیت بودند.

## بیت

آن را که پای بود نداد این طلب ز دست

و آن کس که چشم داشت در این ره به پانرفت

عالم عبرت را روشن بود که عاقبت غدر و جزای کفران نعمت عذاب  
 الیم خواهد بود، سخن اکابر است که کسی که در راه مروت عارفه عطای خود  
 به موضع حق نرساند و جایزه سخا به اهل استحقاق ندهد از آن عطا یا حظی و نصیبی  
 نیابد نواب عالی خدایگانی که اختیار ممالک به دست رای و تدبیر ناقص دو  
 مخدول دهد و مطلق العنان گرداند که حقیقت احوال ایشان به نسبت ولی نعمتان  
 شهیدین سعیدین مغفورین معلوم فرموده باشد. هر آینه نتیجه‌ای جز غصه و

غم چیزی نخواهد دید.

از حرکات سدید و علی جان و قتل و کوشش<sup>۱</sup> ایشان، هراس در مردم ظاهر گشت و همه متحیر و سراسیمه شدند. از آن مقوله مردم، فرزندان کارگیا امیر کیای گو کسی - میرحسن و کارگیا ناصر کیا- بودند که از ملاحظه این اطوار به ساکنان آستان جلال عرضه داشت نمودند که بعضی حصه از کیش به ایشان تعلق گرفته و محصولات نامضبوط است. داعیه احتیاط و ضبط آن شده، اگر رخصت باشد آنجا رفته از آن حصه با نصیب شویم.

چون ما فی الضمیر ایشان برای عالی منکشف نبود، بر مصداق «لَا یَعْلَمُ الْغَیْبُ إِلَّا آلَهُ» رقم رضا بر صفحه آمال ایشان کشید و رخصت کرامت فرمود. ایشان هر دو تن به کیش رفتند و از راه رحمت آباد به بیه پس التجا بردند. کارگیا امیر کیا که مطلع فرار ایشان نبود، علی الصباح که فرار فرزندان تحقیق کرد، بلا توقف آستانه رفیعه را ملجا و ملاذ خود ساخت و استعفاى خطایای نا کرده خود نمود خدام علیه که از کمال رحم<sup>۲</sup> و شفقت غور رسی فرمودند، دانستند که کارگیا امیر کیا را در این ماده گناهی نیست. او را به التفات کامله مطمئن و به عواطف شامله متسلی ساخته، روانه شلنده رود گردانیدند.

عقلا ابواب تدابیر را به اقسامی چند منحصر فرموده اند و سیاست را جزوی از اقسام تدابیر شمرده؛ تا حکام روزگار و خواقین کامگسار و مدبران کامل به اختیار، در موضع و موقع خود به کار دارند، نه آنکه در همه ابواب با خلق خدا و اهل ملک به مجرد صدور صغیره ای، حکام، تدبیر سیاست به کار دارند و بیت العمل خود سازند و بدین وسیله در حفظ تدبیر مفاخرت نمایند.

۱- ظاهر آ مقصود مؤلف؛ کشش به معنی کشتن است. ۲- در اصل؛ کمال



چون از سدید خونهای ناحق و فتنه‌های ناصواب به‌ظهور رسیده‌سر اسیمه بود و از او حرکات ناموجه سر بر می‌زد و به‌نوایب نکبات و شداید بلیات مبتلا بود و از حقیقت حال خود خبر نداشت و سوداهای خام می‌پخت.

از حرکات خارجه یکی این بسود که شب و روز در صددا<sup>۱</sup> تعذیت و تهدید فرزندان کاوس سالار لشتنشائی بود. فرزند بزرگتر شاه‌سوار - خلا بر ورستر لاهجان - و از او خردتر<sup>۲</sup> شاه‌کاوس - محتسب لاهجان - و فرخ‌زاد عمومی ایشان - خانواده ورستر لاهجان - بود، ایشان چون آثار و علامات غدر سدید را فهمیدند، فرار نموده، از راه کوچسفهان باعیال متوجه بیه‌پس شدند. راه - داران که احوال معلوم کردند، در پی رفته شاه‌کاوس را به‌دست آوردند و برادر بزرگ و فرخ‌زاد به‌بیه‌پس رفتند.

سدید که فرصت حبس و قید ایشان از دست رفته دید، مقصود خود به - ترتیب خویشان<sup>۳</sup> حاصل آمده یافت، فرزند کارگیا علاء‌الدین بن کارگیا یحیی - شاه قباد نام - که همشیره سدید در حباله داشت و همشیره او را نیز بر سیبل تبادل، سدید در عقد زوجیت در آورده بود، به‌خلا بر ورستری لاهجان منصوب ساخت و خانای دیهی ورستری لاهجان به‌کیا حمزه کیارستم شکوری که همشیره<sup>۴</sup> سدید در حباله او بود، رجوع کرد.

وقبل از وقوع قتل ملازمان در دیلمان، نواب‌شاهی پادشاهی، بواسطه محبوس‌گرداندن ملک بیستون، ایلچی شاهی را حکم جهان مطاع به‌اسم اعلای خانی و حضرت امیره حسام‌الدین شرف نفاذ یافته‌بود و خدام رفیعه براهیم کیای حاجی محمد شکوری را که سپه‌سالار کرگیان بود، با سپاه کرگیان تعیین فرمودند و حضرت امیره نیز سپاه رحمت آباد را مقرر ساخته روانه گردانیدند. ایشان از اسپچین به‌کلاره دشت تاخت بردند و باز به‌اسپچین آمده

اقامت نمودند.

چون حدیقه سلطنت و گلستان سعادت اعلائی خانی از شدت تموزفتن سدید به غایت رسید و از بی آبی و بی اعتدالی نهال آمال به مراتب ذبول انجامید و تحمل این مؤونت از حیز اقتدار اعلائی خانی بیرون شد و بر مقتضای «إِذَا تَجَاوَزَ شَيْءٌ حَدَّهُ انْفَعَسَ ضِدَّهُ» چون نزد عقلای حکما از مقررات است که باران فیض حق جلت عظمته در مظاهر قابله و مواد معتدله فایض می گردد و متعیشان بوادی طلب و لب تشنگان فیافی صبر و ادب را بر فحوای بشارت مؤدای «و بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنْ اللَّهِ فِضْلًا كَبِيرًا» به منهل مراد می رساند . ذات حق که بر استحقاق سلطنت اعلائی خانی و تجاسر سدید بر مصداق کلام معجز نظام «إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ خِفُّوه فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ يَكُلُّ شَيْءًا عَظِيمًا» عالم و خبیر و بوسیله و سایل دفع ضرر سدید در مشیت حق بسود و خدام علیه خانی سابقه خدمات و محرمیت عالی جناب سراجاً قاسماً لاقسام الخصایل و تفرس انواع قابلیات از او نموده و اعتماد تمام به حفظ اسرار او داشت و به نظر رعایت و عنایت ملتفت احوال بود و میل خاطر اشرف به مزید مرتبت و ارتقاء منزلت و رفعت درجت ایشان معطوف که به مسند قرب سرافراز و ممتاز گرداند. بدین امنیت رضای حق موافقت نمود و در امضاء این عزیزست، سبزه امید اعلائی خانی به مزرع آمال دمیدن آغاز کرد و غنچه اقبال شگفتن گرفت و مهر و محبت حضرت سراجاً که خدمتکار و صاحب فراست و کیاست و به خدمات شایسته مستحق انواع عنایت حضرت سلطان سعید شهید گشته و به خصایل حمیده و آداب پسندیده مقبول طباع و مستحسن اسماع شده بیت:

نه تلخ رانده بر لب شیوین او مزاج

نه چین فگنده بر رخ ابروی او عتاب

و در طریق امتزاج و اختلاط ثابت قدم، حضرت عزت در دل سدید

انداخت و حضرت سراجاً لمجلس الامارة بر موجب امر متحتم الامتثال اعلاى خانى به نوعى در مزاج سدید تصرف کرد که هیچ مکروهى از او پیرامون ضمیر او نمى گشت.

این قابلیت که سدید از او فهمید و میل خاطر شریف اعلاى پادشاهى به نوازشش دریافت، اختیار جامه خانه همایون به قبضه اقتدار و اختیار او نهاد و مسند قبه خچى به حضرت ایشان تفویض فرمود.

عالی جناب سراجا که خود را پسندیده دانست، فرجه‌ای در طریق خدمتگاری و فرصتی به وظایف سخن‌پردازی، به ملازمان اعلاى خانى یافت و آنچه از حضرت عزت شب و روز مستدعی بود، به حصول مقرون دید و از آثار و علامات اجابت دعا استدلال نمود که حضرت عزت را نظری از روی عنایت، شامل حال اعلاى خانى است و از مشاهده این پرتو عنایت به رعایت حزم و ادب مشغول می‌گشت و حضرت اعلاى خانى که فرصت خلوت با عالی جناب سراجا حاصل کرد، حکایات شکایات سدید با او در میان نهاد و [از] غم و غصه سدید پدید که در دل مبارک محبوبس بود، خلاصی یافت و به تدابیر صائبه و افکار ثاقبه سراجیه مطمئن گشت.

سدید که مقصود خود به عزل و نصب و قتل و حرب حاصل دید، غلیان ماده غرور بر او دست یافت و پای تجاسر از اندازه گلیم حد خود دراز کرد و به صرافت خود در ضبط و قانون ممالک شروع نمود.

فکر ناصواب ملعونین این بود که به نوعی نسق نمایند که امر ونهی بلاد و عزل و نصب عباد تمام به ایادی ایشان منوط و مربوط باشد و کسی دیگر را اختیار نماند. بر طبق خاطر سدید، سه سالاری سمام به برادر خود - ملا محمد - و سه سالاری کر جیان به برادر کوچکین - ابو نصر - داد و نعمت نام که خویش

علی جان بود به سالاری سپاه الموت منصوب گردانید و میر مسعود - فرزند درویش محمد رانکوئی - را که خواهر سدید را در عقد ازدواج داشت، به کوه توالی قلعه لمر و کیا حسین جمال الدین لمری را به سپه سالاری لمر نصب کردند و کوه توالی قلعه الموت به عمو پسر سدید<sup>۱</sup> - ملا نظام الدین نام - و ساقی گری به برادر سدید - ملا علی - رجوع کردند و کیا حسن همچنانکه مسند سپه سالاری شکور داشت، به او ارزانی دانستند و دختر او را جهت برادر سدید نامزد کردند تا سلسله منعقد باشد و یک همشیره سدید را در عقد نکاح علی حسام الدین لشتنشائی در آوردند. یک خواهر دیگر سدید خود در حباله زوجیت علی - جان بود.

خدام اعلائی خانی صدای سلسله و استعلا و استیلا و اندیشه های ناصواب باطل، ایشان که استماع فرمود، بغایت متحیر و متفکر شد و چند روزی که اوقات همایون به دیلمان گذرانیدند، عزیمت کسب هوای سمّام تصمیم خاطر انور اعلائی همایون شد و چتر سعادت به سمّام سایه گستر گشت.

سدید که بر ظهور آثار قباحت خود علم حاصل کرد و آینه خاطر مبارک اعلائی خانی را مکدر یافت و تحقیق کرد که روز بروز اثر تیرگی در تسزاید خواهد بود، تغلب و تسلط زیاده ساخت و سدید و علی جان با همدیگر مخالفت به درجه اعلائی رسانیدند. بیت:

شد خم گرفته پشت بزرگی به شکل جیم

شد سر برهنه شین شریعت بسان سین

و به اندیشه احیاء مراسم ملجمیت، در فکر قصد خاندان ولی نعمت گشت و سه چهار نفری را طلبیده، بدین معنی عهد داد، از میان ایشان یکی احوال قصد و نیت سدید به والدش رسانید. والده، سدید را طلبید و عتاب و مؤاخذه به

حرکات خارجه کرد واسم عقوقیت بدو اطلاق نمود.  
این حکایات که به مسامع جلال رسید، این مضمون به خاطر جلوه کرد.

بیت

ای که از تاراج او نهدل نهدینم مانده بود

این زمانم نقدجان می خواهد اینم مانده بود

و از غایت تمکن و وقار، هر چند مباسطات سدید را ملحوظ نظر عفو و اغماض می کرد، نورهدایت در درون تاریک آن گمراه نمی تافت و راه به مأمن نجات نمی برد.

خدام علیه غیر از هدم بنیان سدید تدبیری نداشت، به قدم صدق در صدد قطع عقبات صفات و ذات فواحش سمات او شد و حضرت سراجاً وهاجاً را که پیشرو قافله خیال و پرده دار حرم سرای وصال و ملازم خاص و محرم راز بود و همواره مترصد احوال اضداد بدسگال و نقب زن خانه اسرار آن بدفعال و از نفیر و ناله سکان کوی دولت فراغتی داشت و خود را دائم الاوقات ملحوظ نظر و در مقابل بصر حضرت اعلای خانی می داشت، پیش خود خواند و اظهار نمک بحرانی هر دو مردود کرد. بیت:

زود بگیری نمک دیده آن کس که او

نان و نمک خورد و رفت خوان و نمکدان شکست

و قصه راز به قصد قتل سدید آغاز کرد و در این صورت با او همراز

گشت.

حضرت سراجاً که بدین التفات مفتخر و مباهسی شد، یمن اقبال تدبیر ایشان، مکر و حیله جافیان عاصی را دریافت و اضاعت برق افکار صائبه منع ترشح ظلمت غماز فتنه و فساد ملاعین کرد و دامن مبارک اعلای خانی را از لوث کدورت مخاذیل مصون و محروس می داشت و غنچه های گلبن این امنیت به

نسایم عنایات الهی شگفته می گردانید و خاطر اشرف را به واردات فتوحات سرمدی و الطاف قدسی مستوثق می ساخت.

چون این فرصت را به مساعدت توفیق از مبدأ فیاض حاصل کرد، از غایت دانستگی ظاهر خود را به زینت محبت و صداقت سدید و علی جان مزین می داشت و در مقام خدمت و مراعات خاطر ایشان بود. بیت:

تا کسی پی نبرد گسو به ششم هم نفس است

روز در رهگذرش بینم و پرسم چه کس است

تا تو همی نکنند و شب و روز منتهز فرصت قتل سدید بود تا خار شقاوت دو بد کردار از اراضی دلها بر کند. به هیچ حال تقاعد از انتقال طبیعت خاصه را جایز نشمرد و در احضار انوار افکار صائبه، مصالح قصد سدید را معدو آماده می ساخت و این فرصت به سمم میسر نگشت.

### فصل [پنجم]

در آمدن سلطان هاشم از رستم دار به جانب گیلان و قتل او  
در تاریخ سنه اثنی عشر و تسعمائه

سلطان هاشم که تمام امنیت خود را در حصول لشکر منحصر گردانیده، نزد ملک بیستون مدتی اقامت دست داده بود و ملک مذکور سودائی مزاج و دود سودای او به آتش شجاعت منحرق و از زمره نایبات و طبقات حدتش از نشأة بی خودی او بی نهایت، و تلون مزاج به حد کمال و حدت از او بی غایت و قدر مردم بزرگ و اصیل و حرمت آدمیان بی بدیل را نمی دانست و مجهول صفت و بی حقیقت بود و از آن حیثیت که متحصن به کهوف و مغارات گشته، قطاع الطریقی و نهب و غارت و خون به ناحق را که داخل ابواب جبانان است، از اقسام شجاعت گرفته بود و به نسبت سلطان هاشم هر لحظه اهانتی به ظهور می رسانید. حتی یک نوبت از سلطان هاشم خنجر طلا طلبید که تو مستحق این

نیستی، نوبت دیگر فرستاد که اطاقه جیقه اقرار لازمه سپاهیان و نشانه مبارزان است و این صفت در تو موجود نیست.

سلطان هاشم چون از خاندان مصطفی و مرتضی بود. در استرضای خاطر او کوشیدن لازم شمرد و مقاصد او را به انجاح مقرون می گردانید. بعد از ارتکاب مصابرت بدین آلام احوال خود را که بغایت پریشان و نهال امید را خلافاً بلائمر وجدالاً بلااثر دریافت و پادشاه و سلاطین زاده و نازپرورد، در این محل از آمری به مأموری رسیده، بیش از این متحمل سرزنش و سخریه ملک بیستون نبود، و احوال گیلان، راه زنان طبیعت دارالمرز، مشمر به او رسانیده و بواسطه تنفر طبیعی که اکابر و اعیان گیلان را از رهگذر حرکات سدید و خفت عقل او شده بود با او سخن در میان داشتند.

سلطان هاشم بدین تصور محال معذات خروج و حکومت را مهیا و مرتب دانست و از ملک رخصت حاصل کرد و از آن حیثیت که طالغان قرب جوار رستم دار و از مقام جلوس حضرت اعلای خانی دور و بر آینه خیال مرتسم گشته که اهل طالغان چون وارث ملک را ببینند، حقوق عنایات موروث را نصب العین ساخته، اطاعت لازم خواهند دانست. بدین نیت متوجه طالغان گشت به جوستان که رسید، مردم جوستان او را ندیدند. سلطان هاشم مقدمه را که ممنوع دید، بغایت مأیوس شد و روی بازگشتن نداشت که تاب سرزنش ملک بیستون نمی آورد. اما به امید اعیان گیلان که با او سخن در میان داشتند، وثوق حاصل بود. از جوستان به راه شیرو دوهزار به شهرستان تنکابن فرو آمد.

میر حسین طالغانی که سالار سپاه طالغان بود، کتابتی به ملازمان آستان رفیعه رفع نمود. مضمون آنکه سلطان هاشم را مردم طالغان ندیده، از جوستان

بدر کرده‌اند. این کتابت به مقام سام، وقت عصریه به مطالعه نواب کامیاب مفتوح گشت. سلطان هاشم از شهرستان ایلغار بر خود واجب گردانید و خود را به شیرود سر رسانید.

براهیم کیای حاجی محمد که به اسپچین بر حسب اشارت جهت مدد دده بیگ و خرابی الکه ملک بیستون نشسته بود، چون از آمدن سلطان هاشم خبر یافت، از آنجا به اتفاق کاکو دارای امیره، بسا لشکری در پی سلطان هاشم روانید.

سلطان هاشم بلا توقف، از شیرود، محل صبح خود را به پاسگاه شیوه - زان رسانید و به اندیشه این که مردم مطلع احوال نشده، وقت شام سوار شود و به رانکوه برود، توقف مصلحت دید.

از این احوال که سرحد نشین پاسگاه میر که، فرزند شیرملک سالار - میر محمود نام - بود واقف شد و احوال به علاءالدین<sup>۱</sup> تولم حسام الدین که در آن وقت سپه سالار رانکوه بود، رسانید و خود به رودسر رفت و پره نشین رودسر را خبر کرد که اینست که سلطان هاشم رسیده و از پل خواهد گذشت. تخته‌های پل برچیدن مصلحت است. پره نشین رودسر تخته‌های پل را برچید. سلطان هاشم بر مویبی که با خود مقرر کرده بود، وقت شام از شیوه - زان متوجه رانکوه گشت و سرحد نشین - میر کلیل بر، به پای خود خبر رسیدن سلطان هاشم به علاءالدین<sup>۲</sup> سپه سالار رانکوه رسانید.

علاءالدین، جو مادر بهادر - خلا برورستر - را خبردار گردانید و تمام خلابران را خبر کرده، معد شدند.

در این اثنا براهیم کیا و کاکو دارای امیره، به سر پلورود به سلطان هاشم رسیدند. چون شب بود، آواز بلند کردند و دعای دوام دولت اعلائی خانی



برزبان راندند و جنگ در پیوستند و دوسه نفری از جانب سلطان هاشم به قتل آوردند. همچنان در عقب سلطان جنگ کنان می آمدند. سلطان هاشم که به رودسر رسید، پل را برجیده دید. از راه سنگه ویرا رودسر، از آب گذشت و به راه دره سر، مرکب را جلو داد و عزیمت بیه پس نمود.

کاکودارای امیره، در آن محل که دوپاسی از شب گذشته بود، به علاءالدین رسید و از فرار سلطان هاشم آگاهی داد. علاءالدین و کیا بهادر - خلاپرورستر - با خلابران به سرعت تمام عقب گیری سلطان هاشم کردند و به دره سر خود را به سلطان هاشم رسانیده، بنیاد محاربه نهادند و مردانگی نمودند، مردم سلطان هاشم اسپ علاءالدین را به زخم تیر در زیران کشتند و به کیا بهادر سه چهار تیر هم رسید و یک نفر رکابدار علاءالدین را همانجا به قتل آوردند.

چون جنگ عظیم شده بود، علاءالدین و کیا بهادر، ساعتی توقف نمودن که سپاه تمام برایشان ملحق گردد، مصلحت دانستند. در این اثنا سلطان هاشم در پیش افتاد و از پل لنگرود گذشت و تخته - های پل را برجیدن فرمود.

سپه سالار علاءالدین در عقب چون به لنگرود رسید، بواسطه خرابی پل گذشتن میسر نبود. از مردم تفحص طریق فرار سلطان هاشم کرد. گفتند که اینست که سلطان هاشم می رود. یک نفر پیاده - دیوعلی - که در جلو علاءالدین بود، او را طلبید که پیش گیری کرده، تخته های پل سفیدرود را برمی چینم تا سلطان هاشم نتواند بدر رفتن.

علاءالدین، دیوعلی را به عنایت و اشفاق کامله اعلاى خانسی مستظهر

۱ - بالای نام «سنگه ویر» با خط ریزتر «دریا و سر» نوشته شده که همان دریاسر امروزی است.

گردانیده روانه ساخت. دولت پادشاهی خانی رفیق طریق او شد و بهره‌چسبه زودتر خود را به سر پل رسانید و تخته‌های پل را برچید.

صبح صادق که سلطان هاشم به سر پل رسید پل را که خراب دید از دویدن و دوانیدن تعجب کرد و به‌رأی رزین و فکر دوربین دانست که در گرداب فنا در افتاده است و موج بلا متر اکم شده است و از کوشش و تقصیر، صورت تقدیر تغییر نمی‌یابد. با بخت در بحث و با روزگار در جنگ و از نام و ننگ به‌تنگ شد و بر مرکب بخت هر لحظه از سستی هی می‌زد و از سرعت قضا مردم شکوه می‌کرد که مگر، محاسبان کارخانه تقدیر حساب دفتر رزق تمام کرده و قسمت رزق او را دیوانیان ازل قلم کشیده‌اند و یا کو کب عمر به درجه قاطعه رسیده. از این شکایت به‌نوجه‌گری در آمد. بیت:

بخت بد رنگ من امروز گم است      یارب این رنگ سیا از چه خم است؟  
بسا من ام‌روز فلک را ز جفا      راستی نیست همه اشتم است

چه سلطان هاشم از روزن ضمیر به‌آینه یقین دیده که گردش فلک او را از ملک ملک به‌منجنیق همت عالی خان بن‌خان به‌دار الامان گیلان، به‌مژده دادن «الملک لک» انداخته و اندیشه شکایت قضا غلط و تصور لنگی مرکب بخت باطل است. چه پای مرکب سعادت او را کمند دولت اعلای خانی بسته و دست مطایب امید او را تیر ناوک انداز دولت خدایگانی شکسته است. حیف که پیک قضا زود به‌او رسید و حکم «إِذَا جَاءَ أَجَلَهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» آورد و نامه مزین به‌خطاب «وَمَا تَدْرِي فَنَسْ مَاذَا أَنْتَ سَبَّ عَدَا وَمَا تَدْرِي فَنَسْ يَا أَيُّ أَرْضٍ قَمَوْتُ» به‌او رسانید. بیت:

هر که آمد دوسه روزی به‌مراد دل خود

بدوید و بدوانید و یفتاد و بمرد

ساعتی مستغرق بحسرمعنی «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» گشت و سر

از جیب دریای تفکر این معنی بیرون آورد. بیت:

مگر که مادر دهرم شکسته بود انگشت

کسه از مراد تهی بباد دست فرزندم

و زبان حال و لسان مقال به ادای این معنی گوهر بارگردانید. بیت:

گردش چرخ کهن را سر و بن پیدانیست

تکیسه برجنبش او کار دل دانسا نیست

چون دید که سواره از پل گذشتن میسر نیست، پیاده از پل گذشت و

اسپ را آن طرف پل بگذاشت. غنیم را رسیده دید، همانجا پناهی بود پنهان

گشت. علاءالدین به سر پل رسید و به مکان نزول سلطان هاشم پی برد و به

سلطان هاشم سلام داد و به حکم قضا متسلی گردانید و از آنجا سواره مضبوط

به لاهیجان آورد و بی مکث به رانکوه برد و آنجا محفوظ ساخت.

خبر اول توجه سلطان هاشم که سپه سالار طالغان به نواب عالی به سمام

رسانید، محل عصریه بود. چون مفتاح ابواب عنایت الهی درید قضا قدرت

اعلای خانی مقدر بود، در آن ساعت عزم گشت تصمیم خاطر انور گشت. در

این اثنا خبر رسید که سلطان هاشم به گیلان آمده است. جمعیت خسروانه

بر طبیعت مبارک استیلا یافت و بلا توقف با ملازمان معدوم توجه رانکوه شد.

از منزل کران سرا که طایر حرکت، تیزبال و سریع رو گشت، خبر قید سلطان

هاشم رسید. شرارت آتش سدید مشتعل شد و حرکت تهتک زیاده آمد و یک

نثر شاعر استر ابادی - پای شتر نام - که مصاحب سدید بود، شمشیر قاطعی به

دست اوداد و به جهت قتل سلطان هاشم فرستاد و رکاب همایون به گلستان<sup>۱</sup>

توقف فرموده، مراقبت می نمود. پای شتر به سلطان هاشم رسید و از امر قتل

۱ - همان دهکنه است که در صفحات قبل کولستان آمده بود و ظاهراً کهلستان

امروزی است کهل بضم کاف یکی از درختان جنگلی است.

او را آگاهی داد. سلطان هاشم به مضمون این شعر مترنم گشت. بیت:  
 پادشاهها این چنین بی رحم و سنگین دل مباش  
 دردمندان توایم از حال ما غافل مباش  
 يك دو روزی بر درشاهم اقامت آرزوست  
 ای اجل سرعت مکن وی عمر مستعجل مباش  
 چون اجل رسیده بود، این حکایت و شکایت درنگرفت. کلمه توحید  
 بر زبان راند و تسلیم شد. پای شتر، سلطان هاشم را به درجه شهادت رسانید.  
 خدام عالی خانی جهانبانی از این قصه خبر یافت و اشک حسرت از دیده روان  
 گردانید و از کلستان، رکاب جلالت و عظمت متوجه رانکوه گشت و به طالع  
 مسعود نزول اجلال و حلول اقبال فرمود و مضعج سلطان هاشم مشهد منور  
 ملاطرا ساختند.

### فصل [ششم]

در ظهور شیطنت و سفیاهی و خشونت شدید و دست تجاوز از حد بیرون کردن  
 و قتل او در تاریخ سنه اثنی عشر و تسمائه

چند وقتی که خدام اعلائی خانی اوقات سعادت آیات به کامرانی و  
 نشاط گشت و شکار را نکو گذرانیدند و اختلالی را که درمبانی اوضاع  
 مملکت و ضبط امور دین و دولت شده بود، به لطایف آفتاب رای منیر نظامی  
 دادند، از آن حیثیت که فسحت میدان قوت ما سکه سدید را وسعت آن نبود  
 که ضبط شرارت نفس خود کند، همواره صرف فکر در افعال ذمیمه منحصر  
 می داشت و ذات او به ارتکاب فواحش مستمر و از التزام قواعد ملایمت،  
 طبعش متنفر و به اکتساب فضیلت این مراتب چشم ترقی باز و گوش هوش  
 فراز و به معانی حسن خلق همت عالی مفقود و علامت پستی افعال او مشهود  
 و مدارا لحانش در حدت و ثقل دایره حیل و دوایر ازمانش مقامات شید و ابعاد

مجنبة نغماتش متنافرة كيد وبقية حر كاتش محض قيد وشدود رای او آهنگ حزن و ملال و ساز فکر او مطرا به اوتار خیال، اصولش کج و فرو عش معوج و نه برنمط قاعده و نهج و طبع لئیمش از احداث اصوات ملایمه قاصر و دست تصرف از محاسن ضروب کریمه فاتر، لجاجت به حرکت در آمد و خیال محال جهانداری و ناسازگاری با ملازمان عالی در دماغش جا کرد و به اقدام خطیئات رقم اختلاط و ارتباط به نسبت امیره حسام الدین نقش صفحه خاطر گردانید و تجدید عمارت قلعه دزدین که از اختراع و احداث معمار طبع لئیم بود [کرد] و در ضمن قلعه مکرانواع مکاید ذخیره فکر و از وضعش صنوف مکاره بر ذکر بوسیله تفرج قلعه، دال بر حرکت رکاب همایون شد. و خسرو مشتری رای به اعتماد دلالت خیر، در ضمان اقبال و ظل ممدود جلال، از رانکوه به عزم ملاحظه قلعه نهضت فرمود و صحن سرای قلعه از پرتو خورشید رکاب عالی خلد برین شد.

چون مجموع الکه و تمامی قلعه در دست ضبط قبایل و عشایر سدید قرار گرفته بود و باعث بودن سدید بر تحریک حرکت رکاب همایون نه تفرج قلعه بلکه نصب غلام خود به کوتوالی بود، همچنان کوتوالی قلعه دزدین را سدید به غلام خود - یونس - رجوع فرمود و از اضطرابی که به سرعت مضا و قضا، مدعا و مطلوب داشت و شب و روز در صدد اتمام آن بود، به افسون دلالت احتمالات، راهزن طبیعت خدام عالی خانی شد و بی شعور اهل ملک، از نهضت رکاب همایون و توجه به جانب لاهجان به مکر و خدیعت بدرقه گشت و اعلام سلطنت به تخت لاهجان منصوب گردانید. و از آن جهت که خلق قبیح سدید عادم ادب بود و تزییع نعم و کفران احسان و انکار حقوق ولی النعم و رئیس مرؤوس و پادشاه مملوک گردانیدن که کفر عبارت از این است سنت سیئه او، مقدمه عهد با امیره نهاد و بوسیله ای از وسایل، ملاحسام الدین

خواجه احمد قصاب لاهیجی را به خدمت امیره حسام‌الدین فرستادن مقرر ساخت و پیغام داد که آن طرف سفیدرود در سلك الكه بیه پس منتظم باشد. مشروط بر آنکه خدام علیه خانی را چون بر طرف کرده شود، ضبط بیه پیش در دست رای و تدبیر ناصواب او قرار گیرد. بدین نیت اسپهای خوب جهت امیره و صراحی طلا جهت آقامیر بهادر، به رسم پیش کش همراه ملا حسام‌الدین فرستاد.

در این گفت و گو و تردد ایلچی و استحکام عهد، خبر شیخ نجم به طارم آمدن رسید و به اعتماد عهود سابقه شیخ که قبل از این مذکور گشت، اعتنا به حصول مقصود زیاده گردانید و ملا حسام‌الدین را که عقد عهد شیخ به وسیله آمد شد او متنسق‌النظام بود، همراه برادر خود - شیخ صفی - با تحفه نزد حضرت شیخ روان گردانید و مطارحه اساس اختصاص با امیره معروض داشت.

غرور و گمراهی سدید و علی جان به مرتبه ای رسید که سر از آستان عبودیت می تافتند و علم نگون بر انبساط ساحت حکومت می افراختند و قدم خلاف بر قواعد سلطنت حکام اسلاف و اخلاف می نهادند. چنانچه به ممالک محروسه غیر از شکور و کر جیان، سالاری سپاه منحصر به قبایل و عشایر خود ساخته بودند.

سدید در صدد آن شد که سپه سالاری کر جیان را نیز به برادر خود - ابونصر - رجوع کند. مصلحت در آن دید که میر حسین کار گیا یحیی کیا - حاکم تنکابن - را مقید گردانند و به سپهداری تنکابن، براهیم کیای حاجی محمد شکوری را که سپهدار کر جیان بود، نصب فرماید. بدین امنیت کیا براهیم - کیا را طلبید و سالاری سپاه تنکابن نامزد او گردانید و مواضعه بدان مقرر ساخت که براهیم کیا به تنکابن برود و نزد میر حسین اقامت نماید و مراقبت به

جای آرد که بعد از حبس میرحسین، سالاری جنود تنکابن حق او باشد و مسند امارت معطل و موقوف نماید و صورت مجرد تبدیل، ملحوظ نظر عوام و خواص گردد.

بر موجت مواضعه، براهیم کیا متوجه تنکابن گشت و از زمرة مراقبان و منتظران شد و علاءالدین تولم جلال الدین حسام الدین را که سالار جنود رانکوه بود، معین ساختند تا به تنکابن رفته، میرحسین را مقید به رانکوه بیارد. علاءالدین امر عالی را اذعان کرد و بالشکری يك شب ایلغار به تنکابن برد و میرحسین که در خواب غفلت بود، به روشنی صبح ظفر لشکر بیدار گشت و در دست سپاه گرفتار آمد و بر نمط مقرر مقید به رانکوه آوردند و براهیم- کیا بر موجب مواضعه به سپه سالاری منصوب شد و سپه سالاری کرجیان به ابو نصر رجوع نمود.

چون سدید امارات رشد معلوم کرد و رای خود را صائب یافت، در فکر قبول منصب سسالاری سپاه شکور شد و به قصد کیا حسن - سپه سالار شکور- میان بست و با علی جان دیکنی مشورت بدان قرارداد که جهت دفع مظنه و قطع هول و هراس عوام الناس، به مشیر فکر قتل او خارج مصلحت است. به داروی مهلك قصد او قرار گرفت. کیا حسن را به مجلس شراب طلبیدند و به شراب مدام الحاح نمودند و در قدح دوستکمی، داروی دشمن کامی ریختند و به ناکامی بدو دادند و کام خود حاصل کردند. مصراع: از پای در افتادم و از سرخبری نیست. کیا حسن تاب تجرع نداشت، به خانه رفت و آن شب تا سحر غریق عطش و قلق و اضطراب شد. سدید چون شب اجل به روز نومیدی او به سر آمده دید، رسم عیادت به جای آورد و فهمید که اثر دارو دفعی نبود. داروی مهلك سریع الاثر دیگر را شربت شفا نام نهاد و در کشیدن فرمود و اضافه علت مرض موت گردانید و هر چند آب سردی

می طلبید که امکان اصلاح مزاج داشت، از او دریغ فرمود و چندان مراقبت به جای آورد که کار کیا حسن به آخر رسید. بعد از دفن، سالاری سپاه شکور هم خود قبول کرد.

در این اثنا حضرت شیخ نجم، میرزا احمد دیلمی قزوینی رابا تحف و هدایا همراه ملاحسام الدین و شیخ صفی نزد سدید باز فرستاد و به وعده های عنایات حوصله آرزوی او را بر کرد و در استرضاء خاطر او کوشید و به حصول مقاصد و اغراض مستمال ساخت.

سدید که بیخ فتنه و حیل خود را به اختداع مستحکم دید، جرأت و جسارت از حد گذرانید و به اتفاق علی جان به مرتبه ای رسانیدند که در صلاح هرامری از امور که اشعه گوهر رای عالی خانگی بدان می تافت، آن دو بد گوهر به عقده رأی بی نور تیره می گردانیدند و به رأی ناصواب انجام می دادند. بر مؤدای «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَلَا مُسْتَأْنَسِينَ لِجَدِيبَتِ» چنان نسق کردند که هیچ فردی بی رخصت ایشان با خدام علیه خانگی مجلس صحبت ندارد و بی حضور ایشان سخن نکند. به طریق تقلب و تسلط سلوک بنیاد نهادند و ملاحسام الدین را به بیه پس فرستادند. چون صحبت امیره دریافت و مقالات تمهید نمود، امیره نیز ایلچی را با اسپ و خلعت همراه ملاحسام الدین نزد سدید فرستاد و قامت آرزوی او را به خلعت فاخر مطرا ساخت. از ملاحظه این حالات طغیان سدید درجه اعلی گرفت و به مرتبه ای رسید که سیر و سلوک مسافران بر و بحر ضمیر که جواسیس عالم صغیر و کبیراند، از تصور صفات رذیله و احساس حیل و سرعت انتقال ذهن به اختداع و اختراع و ناشناسی و ناسپاسی او عاجز می آمدند و در هیچ امری اقتدا به اشارت و او امر عالی نمی کرد و از اتساع تحرز و اجتناب و استبعاد می نمود. و در ضوء عقل پاك و بدر فهم درك اعلاى خانگی، اگر چه ظلمت



خیالات فاتره و حرکات باطله ایشان هویدا و ظاهر و از صفای جام جهان‌نمای ضمیر منیر حقیقت، اشکال مهره‌های فنون سدید و علی‌جان معاینت می‌گشت، اما چهره مقصود در دفع سدید هنوز در تنق تعویق متواری بود و دولت خانی به معنی «الأمور مَرهُونَةٌ بَأَوْقَاتِهَا» چشم انتظار داشت.

سدید هر روز ماده فتنه را زیاده می‌کرد و به مرتبه‌ای استیلا یافت که موازی‌شصت هفتاد نفر از غلامان و مخصوصان خود [را] به بالای قصر رفیع همایون جا داده، محافظت می‌فرمود و خود با يك نفر به خوابگاه اعلیٰ به سر می‌کرد و بواسطه حرمت رمضان، فکر ناصواب به قصد و غدر نواب کامیاب در تعویق افتاد، و رنه هیچ تقصیری در حصول مدعا نبود.

قضا را در يك شب ماه رمضان به مجلس صحبت، از رهگذر سخنی و تقریب حکایتی در اثناء محاورات خدام عالی به القاء احادیث محدث اشارات و کنایات شد. سدید که بر تجوید کلام و تهذیب نطق تعلیم نیافته، رای خود را بر رای عالی رجحان داد و مرتبه لطف ادا از حد و مرتبه خود تجاوز نمود و آداب ادب مفقود گردانید و مکابره به نهایت رسانید و از اندازه گذرانید و از بی‌خردی، جهت خدام اعلای خانی خنجر کشید. آینه هوا از غبار فتنه و فساد شرارت آن بدکردار تیره‌گشت و دایره حرکات و سکناش خارج مرکز عالم و صلاح و صواب بنی آدم شد و فضای روزگار از غبار شامت او ظلمت گرفت و روی اهل دل از بدعت افکار او فگار و هوای آن دیار غم‌افزا و غصه‌زا آمد. بیت.

هر صبر و تحمل که دل سوخته را بود

اندر شکن سلسله خم به خمش رفت

حضرت اعلای خانی عزم بی‌تحملی آغاز می‌فرمود، اما چون محاسن

افعال سرباب فضایل سیر و مکارم اخلاق سرد فتر لطایف شیم و عادات بود،

صبر پیش گرفت و از ننگ این حرکت و شرم آن جرأت، از جبهه ماه سیمای مبارک، همایون گلاب آسا خوی حرقت و عرق تشویر چکید و به مضمون این ابیات خاطر شریف تسکین می یافت:

هر ناموری که او جهان داشت      بدنام کنی ز هم رهان داشت  
احمد که سر آمد عرب بود      او خسته خار بولهب بود  
می باش چو خار حربه بردوش      تا خرمن گل کنی در آغوش

عاقلاً فاضل که استحضار کلیات مسایل افعال ذمیمه سدیدیه کند، از قیاس مقدمات قول مؤلف استنباط حرکات قبیحه جزئیة که نامحصور است، مجال اشتباه نداند. دود ظلمت آن شب از آتش شیطنت سدید گذشت. چون صبح دولت اعلای خانی از افق سعادت دمید، خدام عالی به ضمیر الهام پذیر خصایل حمیده و شمایل پسندیده و خداوند دوستی و نمک بحلالی حضرت سراجاً قاسماً لاقسام الخصایل را چون صبح صادق دانسته و تحقیق فرموده که مقتضای طبیعت ایشان خیر و صلاح و در تکمیل خلق و تنظیم امور معاش سبب راحت و وسیله سعادت اهل زمان است و غبار شك و زنگ ریب از چهره ضمیر و آینه خاطرش سترده، نص صریح «وَسَاوِرُهُمْ فِي الْأَسْرِ» را کار بست و بعد از یافت فرصت و فرجه، حکایت سوز شکایت با ایشان در میان نهاد و حمیت انتقام بر طبیعت مبارک غالب آمد و حسد آن جرأت بر طنیت پاک دست یافت و اقبال رای و تدبیر عالم آرای به خلوت خاطر منیر به معنی این بیت:

شکسته دلتر از آن حقه بلورینم      که در میانه خار کنی به سنگ رها

جلوه نمود و ضمیر منیرش مفسر آیه «فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» شد و به مضمون «أَيَّتِمَّا كُفِّمُوا أَخَذُوا وَ قَتَلُوا اقْتِمِلَاءً» اشارت عالی شرف نماذ یافت که قصر همت سدید به عین رذیلت و نقصان است و علاج رادر مرض مزمن و علت متمکن او جز هدم بنیان تأثیری صورت نمی بندد و ناسازگاری

و فتنه‌انگیزی به حد کمال و ماهیت او مستلزم شر عظیم است و دفعش از لوازم امور.

حضرت سراجا که هنگام قتل ملازمان در دیلمان به رخصت قتل سدید ممتاز گشته و تا آن غایت فرصت نیافته، مجدداً که مخصوص التفات این اشارت گشت و الماس خدنگ قهر شدید بر سینه دوختن سدید تیز یافت، حلقه چاکری و فرمان‌بری در گوش جان کرد و بر تجدید مراسم انقیاد و لوازم طاعات همت مقصور گردانید و در اشتها آثار نیکو خدمتی و انتشار صیت بندگی و نیک‌نامی و نمک بحلالی کوشید و ذکر صالح و ثنای فائز بر رخسار روزگار گذاشتن لازم شمرد. و چون کسوت طهارت این دودمان سیادت که از هار شجره رسالت و ولایت اند به طراز «لِيُنْذِرَ عَنِ الْبَيْتِ وَ يُظَهِّرَكُمْ قَطِيبًا» مطراً بود، و جوب این خدمت را حق‌الیقین دانست و سبیل استحالت و فنای سدید پیش گرفت و این مهم را شعار روزگار خود ساخت و جمعی از ملازمان صادق و مخلصان دل با زبان موافق که قاعده بندگی ایشان رسوخ یافته و به سوابق حقوق نعم آباء بزرگوار اختصاص گرفته، از اشارت قتل سدید، درجه التفات یافتند. اما با وجود ضبط سدید قدم در دایره مبارزت این امر نهادن حد خود ندانستند و مرتکب اسعاف امنیت نشدند.

حضرت سراجا که از حظ این مشاورت مأیوس گشت، مستغرق بحر فکر شد. از هاتف غیبی ندای «لِاصْوَابٍ مَعَ قَرْنِكَ الْمَشُورَةِ» به گوش رسید و از بحر غم خلاصی یافت و مضمون شریف «لَنْ فِيهِ لِكَ أَمْرٌ يُجْعَلُ مَشُورَةً» را وسیله حصول مراد ساخت و حکمت عملی به کار در آورد و صورت صداقت مستعمله به رنگ «قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» مناسب حال. به یعقوب غلام بنمود و سلسله حقوق سوابق محبت به خاطر آورد.

چون دولت ابدی اعلائی خانی در همه باب با تقدیر ازلی موافقت

می‌نمود، در آن وقت سدید نیز غلام خود یعقوب را به‌ناو‌اجب بغایت آزرده بود حضرت سراجا این حدث را مغتنم شمرد و به‌معنی این بیت متوسل گشت:

مرهم کجدم زده کشته کجدم بود می زده را هم به‌می دارو و مرهم بود  
میامن‌رای منیر حضرت سراجی عقده‌گشای مشکل گشت و این مشورت  
[را] باغلام یعقوب در میان نهادن صواب شمرد. چون این مشورت با او مطارحه  
کرد. آتشی دید افروخته و بدان خرمن حیات سدید سوخته. صبح صادق  
دولت سرمدی از حل مشکل این مسئله صریحتر از روز که به حضرت سراجی  
روشن شد و فکر صواب انجام مطابق رقم تقدیر یافت. در ساعت به استحکام  
[بنای] اخلاص یعقوب غلام اشتغال نمود و به قواعد عهد استوار گردانید.

یعقوب که رتبه قورچی باشی سدید داشت و محمد سوره‌چان و موالی  
لشتنشائی و سفندیار تنکابنی که قورچی سدید بودند و در حجره انیس و  
جلیس یکدیگر بر مصداق آیه کریمه «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ  
أَدْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ فَحَنَ آدْصَارُ اللَّهِ» مذکورین را بدین معنی  
صلایی زدند. ایشان چون نوکرزاده اعلائی خانی بودند و ملازمت عارضی  
سدید را داخل خدمتگاری اعلائی می‌شمردند و این خدمت از خدا  
می‌خواستند، اطاعت نمودند و بنیان این مهم را به قواعد تحلیف درست گردانیدند.  
حضرت سراجا که این مهم کلی را به‌ایادی خود متمشی دید، دمی  
بر آورد و آرامی گرفت و با ایشان مواضعه بدان قرار داد که چون نوبت پاس  
به‌شما برسد می‌باید که به‌خنجر کین مهبای قصد سدید باشید.

یعقوب را چون اساس و داد بامولانا یحیی کشلی که در آن وقت ملازم  
شیخ صفی بود سمت استحکام داشت، با این راز همراز گردانید و در حفظ

سر همعهد شدند.

چون قوتها به اتفاق، امثال قوت ممیزه نمودند، حضرت سراجا به مضمون این بیت:

با تو کسی که يك سر مو آورد خلاف

مو برتن از نهیب تو چون اجدها شود

صورت احوال به عرض نواب متعال رسانید. از صحت تدبیر، خفقان واضطراب و قلق و ارباب که اعلای خانگی از غصه سدید داشت، به داروی عنبر رای رزین و مقرح تدبیر حضرت سراجا تسکین یافت.

اتفاقاً درست قصد سدید، تا وقت نقاره سحر با برادران در صحبت وداع و فراق «هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنِكَ» بود. وقت نقاره به خلوت خاصه همایون آمده، به خواب رفت. بیت:

خصم بالین سلامت را کجا بیند به خواب

زانکه آن سرکش زیادت می کشد پا از گلیم

حضرت سراجا چون بخت خود در بیداری و شب زنده داری بود، تحقیق خواب سدید که نمود، نرم نرم و آهسته آهسته درگشود. یاران کار را که مهبای آن کار دید، یعقوب غلام را بیرون در به پاس داشت و به معنی این ابیات به ذکر مزید دولت اعلای خانگی مترنم شد. بیت:

شب به پاس تو هندوئی است سیاه	بسته برگرد خود جلاجل ماه
خاتم نصرت الهی را	ختم برتست پادشاهی را
لعل با تیغ تو خرف رنگی	کوه با حلم تو سبک سنگی
فتح برفرق و پای تو زده فرق	فتنه در آب تیغ تو شده غرق
روقی کز تو دیده دولت و دین	باغ نادیده ز ابر فروردین
وسوره چان محمد و موالی و سفندیار را بدرون خلوت همایون آورد	

و اشارت « هَدَمُوا بُنْيَانَكُمْ بِمَا لَسَيْفٍ » کرد و ایشان با تیرو شمشیر و تبر<sup>۱</sup> به سدید حمله آوردند و در ساعت کارش آخر کردند. بیت:

آن کار که ایام همی خواست بر آمد

آن وعده که تقدیر همی داد وفا شد

تبعه شروفساد و شومی بغی و عناد سدید بدو بازگشت و چون حباب و

شرار زودمیر و اندک بقا شد و سد شرک، رخنه عظیم و نلمه قوی یافت.

بیت:

سدی شکسته گشت که تا دور روزگار

در گوش طاس چرخ بماند از آن طنین

مساعی جمیله حضرت سراجاً وهاجا در بساط مجلس دولت قاهره به موضع لطیف و محل شریف قبول پیوست و آثار فرزاندگی او بر چهره روزگار تخلید پذیرفت و عنوان نامه پادشاهی و صدر تاریخ جهانداری به ذکر جمیلش بهجت و بها یافت و این سعادت را اشرف اسلاف و سرمایه فخر اولاد و اخلاف خود ساخت و بر اندازه اقدام سعی، سزوار عواطف و اکرام و فراخور مآثر و انعام پادشاهانه به رفیع تر درجتی و شریف تر منزلتی رسید. و در آن وقت به منصب مهتری خدام زیر و بالا و درون و بیرون، شرف اختصاص التفات یافت. بیت:

به رنج اندر است ای خردمند گنج نیابد کسی گنج نابرده رنج

و مشارع و مناهل اعلاى خانى از شوائب خادعان اعدا مصون ماند و

از تجلی نور عدل و تباشیر صبح انصاف، دور فتنه انطفا پذیرفت و ظلمت

عدوان از عرصه ممالک منتفی گشت.

بعد از فراغ قتل سدید، به قید برادران سدید شروع نمود. بیت:

۱- بعد از تبر کلمه «تیر» دوباره تکرار شده است.

که هر چه در حق این خاندان عزت کرد

جزاش بر زن و فرزند و خانمان گیرد  
 و به هم بلند اعلای خانی، در ضبط ممالک و رعیت پروری، منطقه جد  
 و جهد بر میان جان بست و چهره امید کافه خلق را از خلق کریم اعلای خانی  
 بسان گل، احمر گردانید. با وجود توافق که میان علی جان دیکنی و سدید بود،  
 در سزا و جزای او خدام عالی مهلت مصلحت دید و علی جان را به عنایت کامله  
 مستمال ساخت و منصب امیر الامرائی سدید [را] به علی جان تفویض فرمود  
 و منصب سپه سالاری سپاه دیلمان همچنان به او مسلم داشت. دو منصب در گه-  
 سالاری که در دست مخلصان سدید بود، به محمد سورچان و موالی رجوع  
 نمودند و قامت احوال ایشان را به خلعت‌های لایقه طراوت دادند و مرسوم و  
 مواجب به قدر کفاف عطیه فرمودند و برادران سدید از اهل مناصب و غیر  
 مناصب را مقید گردانیدند و [در] عوض، ملازمان مخلص خیر منم رانایب مناب  
 ساختند. و علاء الدین تولم جلال الدین رانکوئی را به سپه سالاری لاهجان  
 نصب کردند و علی حسام الدین که سالار سپاه لشتن شاه بود، سپه سالاری رانکوه  
 بدو تفویض نمودند و بعد از ضبط و نسق و قانون ممالک، کتابتی بنا بر تذکره  
 قتل سدید به ملازمان حضرت امیره حسام الدین رفع فرمودند و در عقب، ایلچی  
 جهت تشریح غرور و شقاوت سدید و عرض اخلاص و استمداد همم نزد امیره  
 فرستادند و استدعای ارجاع و اعواد اولاد کارگیا یحیی مرحوم- کارگیا علی- و  
 امیره رستم و فرزندان کارگیا امیر کیا- گو کی- میر حسن- و کارگیا ناصر کیا  
 نمودند.

حضرت امیره باز فرستادن اولاد کارگیا یحیی مصلحت ندید. حال آنکه  
 نزد امیره پیغام داده بودند که سپه سالاری دو الکه موقوف تشریف فرزندان  
 کارگیا یحیی است. فرزند صغیر کارگیا امیر کیا- کارگیا ناصر کیا- را حضرت

امیره عاید گردانید و به التفات عواطف پادشاهانه سرافراز و به فرمصاهرت عز امتیاز یافت و در جتی عظیم و سعادت‌ی جلیل حاصل کرد و تا انقراض زمان رتبهٔ عاطفت بر اولاد و اعقاب سمت ازدیاد و رقم تابید و تخلید خو اهد یافت ان شاء الله.

### فصل [هفتم]

در تمهید مقدمات تشریف آوردن ملك اشرف اعظم ملوك رستم‌دار به آستانهٔ  
اعلای خانی کامتار جهت استمداد چند و عسکر و شرح قتل ملك بیستون  
حاکم نور در دست حرم در تاریخ سنهٔ ثلث عشر و تسعمائة

چون اقبال دولت روزافزون، استقبال آمال انام ایام می کرد و کوب سعادت مشحون سلطنت، در موافقت مقیم و بخت ابد مقرون مساعد حکومت هفت اقلیم و روزگار صورت حسن خلق در آینهٔ عدل و احسان به اصناف خلق می نمود و صیقل عنایتش زنگ کدورت از مرآت خواطر می زدود، ملك اشرف حاکم رستم‌دار که حقوق يك جهتی و متابعت و موافقت و دوستی قدیم با خاندان کریم سلطنت نصب العین ضمیر آفتاب تأثیر گشته بود، به جهت دفع تعدی و تسلط ملك بیستون و قطع محاصرهٔ قلعهٔ کجو که مدتی در ضیق ضبط مبارزان ملك بیستون محصور مانده بود و ملك کاوس - فرزند ملك اشرف - در آن قلعه متحصن، دولت ملازمت و سعادت خدمت دریافت و به رسم خدمت گلهای نیاز و نوباوه‌های اخلاص، تحفهٔ مجلس سامی آورد و به لشکر و عسکر مستمد و به عنایت کامله مستند گشت و صورت امانات حد نبودهٔ ملك بیستون به نسبت سلطان هاشم، حكاك خرد بر نگین حافظهٔ اعلای خانی نقش کنده و اشکال آن ثبت دفتر ضمیر شده و از عدوان ملك بیستون با ملوك طوایف رستم‌دار که انجام مهام کلیه و جزویهٔ ایشان بر ذمت همت و عهدهٔ رای صواب نمای نواب حضرت اعلائی مقرر و در ایادی طالمان خدمت متمشی بود و ملك مذکور تنگ بخی به مرکب تعدی تنگ کشیده، در همه حال چهرهٔ آمال



به صورت تفوق به آینه تسلط به ایشان می نمود. چون خطایا و قضایا جمع آمد و به کرامت اطلاع همایون پیوست و ماده کدورت ازدیاد یافت و اضافه علت و جوب انتقام ملك بیستون گشت. و اوقات مبارکات مستغرق استیفاء ابواب انجام مهام و اسعاف مقاصد و مرام ملوک خصوصاً ملك اشرف شد و به احیاء آثار کریمه، مساعی جمیله واجب دانستند و موازی شش هزار مرد از بلوکات سپاه ممالک محروسه به سرداری کیا براهیم کیای حاجی محمد شکوری و شجاعت و شهامت او رجوع گشت که جهت دفع و رفع فتنه و ظلم و تعدی ملك بیستون بروند و در آن مجال دو نفر ایلچی ملك بیستون که شرف ملازمت دریافته بودند، هر دو را مضبوط به ملك اشرف سپرده، روانه معسکر رستم دار گردانیدند.

هوای گیلان که رو به گرمی آورد، مزاج مبارک همایون را میل دریافت مذاق نشاط ییلاق دیلمان شد. عنان جهان گشای از رانکوه بر سمت لاهجان انعطاف یافت و یک شب تخت لاهجان به عز قدوم زینت گرفت و از آنجا کوکبه حشم و نجوم خدم در قدم فلك جلالیت رکاب همایون از راه شیمه رود در مسایرت روان شدند و به طالع سعد به منزل مراد دیلمان رسیدند و آنچه به دریافت هوای<sup>۱</sup> و هوس بود یافتند.

و همچنان که مذکور گشت که انتقام حرکات علی جان دیکنی به مرافقت سدید خیرجی، ثبت دفتر ضمیر اعلای خانی بود و با وجود مسرت قتل سدید، در آن حال ارتکاب شغل حبس و کینه گزاری علی جان خالی از حزن و ملالی نبود، از آن جهت دفع الوقتی واجب شمرده بودند. آنچه در باب انتقام و حبس علی جان ضبط ضابطه و حفظ حافظه اعلای خانی بود، مجدداً حضرت سراج الانام وسیله استخراج ارقام جداول زیج ضمیر شد و به اصطراب رأی

رزین، ارتفاع شمس مقاصد گرفت و به افاق مشرق حاجات طالع مطلوب و مرام جست و به کمند تدبیر علی جان و ملا علی دیکنی و هدایت لمسری که در ایفاظ فتنه شریک یکدیگر بودند، به حیطة قید آورد و قبایل علی جان که منصب سالاری سپاه و کوتوالی قلاع داشتند، همبند و شریک قید ایشان ساخت.

و بر موجهی که قصه روانه ساختن سپاه همراه ملک اشرف، جهت دفع ملک بیستون ایراد رفت. چون ملک بالشکر، الکه کلاره دشت را قدمگاه و محل نزول سپاه گردانیدند، با مقیمان قلعه هرسی جنگ در پیوستند و محاربه بنیاد نهادند. و از مردم قلعه هر که ماتحت قلعه به مقابله در آمدند، جنود نصرت شعار به ضرب شمشیر و تیر بعضی را به بالا و بعضی را به زیر زیر کردند و به مقام معهود چون عزم معاودت نمودند، سردار سپاه محافظت عقب لشکر واجب شمرد و بعضی جنود را در پی داشت که اگر اهل قلعه خدعتی به کار دارند، سواران عقب تیغ نگاه داشته، آگاهی دهند. گویا زن پسر میر حسین طالغان در عقب می آمده است، اهل قلعه شکاری از جرگه جدا مانده یافتند. بر او تاخت آورده، به قتل آوردند. میر حسین که از خبر قتل آگاهی یافت، سر اسیمه بی لشکر به یک استر سواره در پی رفت. او را نیز که اهالی قلعه تنها یافتند، فرصت غنیمت شمرده، به قتل آوردند و تالشکر از این صورت خبر یافتن، اهل قلعه متحصن گشته بودند و شب هنگام محل بازگشتن لشکر نبود. در آن حوالی صحرائی بود، فرود آمدن مصلحت دانستند.

چون حیف و تأسف قتل سپه سالار طالغان در دل سرداران جا کرده و جز به تلافی و تدارک آن قراری نداشتند، علی الصباح جنگ را آماده گشته، با قافل- تره و چپر با اهل قلعه جنگ در پیوستند و آثار مردانگی و جلادت به ایشان نمودند. اهل قلعه که آهنگ حرب سپاه را به مقام بلند دریافتند، فروتنی و کوتاه دستی شعار ساختند و زبان زینهار به امان برگشودند و سه روز مهلت طلبیدند.

در این اثنا ملك زاده محصنه كه شوهر و كسان او را ملك بيستون به ناوجب به تيغ سياست استيصال کرده بود و ملكه را در حباله در آورده و از اين جهت شقاوت ملك در دل عورت جا گرفته، منتزه فرصت بود و فرجه انتقام می جست .

شمشير دولت اعلاى خانى كه در قضا و مضا، بر مفارق اعدا يد بيضا داشت و در دست نامحرمى كارگر نبود، قضا به حصول اين مدعا موافقت كرد و امضای آن در دست حرم ملك بيستون مقدر گردانيد و ملكة محصنه در محل خواب به جامه خواب فرصت يافت و به شمشير غدر دغدغه ملك و ملك آخر كرد و عورت مستمند صيت مكرمت و ندای اين حركت به آواز بلند به گوش اهل قلعه رسانيد.

چون اعقاب و اولاد ملك در قلعه نور كه مقام قبل اوست بودند ، بالضروره اهل قلعه به خون خواهى مشغول شدند و حرم ملك را به قصاص رسانيدند و فرزند ملك بيستون - ملك بهمن - را به سلطنت قائم مقام گردانيدند. از ذمائم خصال و قبائح افعال و اعمال ملك بيستون اولاً آنكه آنچه به شرع و عقل محذور بود، اجتناب نمى نمود و بر نص صريح «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اُمَّهَاتِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ» مخالفت می كرد و كنيز كى كه در حباله پدر او - ملك جهانگير - بود، بوجه زنا و مصافحه به زنى استماع می يافت و از او دو فرزند در وجود آمد و شرارت خلقى او به مرتبه اى استيلا گرفته كه سى چهل ملك و ملك زاده، از سر جهل به ناوجب به درجه شهادت رسانيده و با خدام و عبید و قريب و بعيد ناسازگارى و بد معاشى به آنخس رتبه شعار [خود] گردانيده كه همه از او متنفر و متوحش بودند و صفات ذميمه فعال و قبيحه خصال به نوشتن راست نمى آيد.

چون مقيمان قلعه هر سى قتل ملك بيستون را تحقيق كردند و دولت

اعلای خانی غالب و قوی و حرکت کوکب اوج سعادت را سریع دریافتند، بلندی قلعه هستی را پست گردانیدند و بجز قلعه سپردن چاره‌ای ندانستند. به حسیض مرتبه، قلعه را به نواب اعلای خانی تسلیم نمودند. و اهل قلعه برار هم تتبع خطوات طاعت داری مقیمان قلعه هرسی [را] واجب شمردند و قلعه برار را هم به معتمدان اعلای جهانبانی سپردند.

خدام عالیہ را که عنایت و مرحمت با عموم بر ایا خصوصاً با حضرت ملک اشرف و برادرش ملک سلطان بوسعید بی نهایت بود، دست طمع از قلعه باز داشت و در استرضای خاطر ایشان همت عالی [را] معطوف فرمود. قلعه برار را به ملک اشرف و قلعه هرسی را به ملک سلطان بوسعید که به شرف مصاهرت عز اختصاص یافته بود، رجوع فرمود و لشکر از رستمدار عاید و راجع گشت.

### فصل [هشتم]

درفرستان ایلچی به رسم پیش کشی و اخلاص به اردوی همایون شاهی و تشریف آوردن ملک کاوس به خدمت اعلای پادشاهی خانی در تاریخ سنه [ثلث عشر] و تسعمائنه

چون بر رای آفتاب اشراق اعلای خانی جهانبانی صورت اتحاد و معاهده شیخ نجم باسدید سمت وضوح داشت و نواب همایون شاهی پادشاهی خلیفه الهی اختیار کلی و عنان مهمات جزوی ولایات دارالمرز [را] به کف اقتدار اوداده و از قتل سدید و قید علی جان با وجود رسوخ بنیان عهد ایشان با شیخ، امکان فتنه و مظنه حدئی از جانب شیخ متصور بود، از این جهت خدام اعلای خانی جهت رفع محذور و دفع مکروه و استشمام نسیم خیال شیخ، ایلچی فرستان، واجب دانستند. و جناب قاضی محمد را که متحلی به صفات ذکاء بود و صورت رشد او بر آئینه خاطر مجلای اعلائی جلوه یافته،

با علی بیک محمد علی لمسری الاصل مع پیش کشی، روانه اردوی شاهی گردانیدند.

قاضی محمد که سعادت آستان بوسی نواب شاهی را حاصل کرد و خبر قتل سدید که به گوش حضرت شیخ رسانید، در مقام اعتراض درآمد و بی-التفاتی را به ظهور رسانید و در انجام مهام و حصول مرام مساعدت و مرافقت نمود و قاضی محمد را مایوس عاید گردانید.

در این هنگام نواب اعلائی خانی به سما نزل جلال داشتند. چند روزی که تخت سما از بخت همایون چون ازهار بهار و خنده نهار شکوه گرفت، از سرحد خیرت شریف شریف ملک ملوک عظام، ملک کاوس بن ملک اشرف، به دریافت سعادت ملاقات و ملازمت رسید. حضرت اعلائی خانی مخصوصان متعین را به رسم استقبال و تعظیم تعیین فرمود و به لمسر فرستاد. خسرو ملک سیرت فلک رفعت عالی همت والی مملکت، اختر برج سلطنت و حکومت ملک کاوس که به لمسر رسید، معتمدان حضرت اعلائی و ظایف خدمت به جای آوردند. روز دیگر حضرت ممالک دستگاه، از لمسر به مرکب سرعت سوار گشته به ملازمت شتافت و از دریافت آثار و اطوار تعظیم و تکریم و التفات استقبال نواب عالی خانی حصول مقاصد دریافت. چون طلوع ایات عالی به محاذات بصر ملک رسید، چشم دولت را روشنائی افزود و صبح مراد، از مطلع امید تبسم آغاز نهاد و از شرف کرامت معانقت و مقارنت درجه عز و بختیاری و شرف رتبه جهاننداری و سرفرازی حاصل کرد. بعد از حفظ نتایج استقبال و شرف نزل، از اختراع ضیافات و لذت چاشنی بلند اطعمه گوناگون همچنان جاذبه مذاق و غلیان ماده اشتیاق به نفعات عنایات از منهج تصور زیاده آمد، حضرت ملک عالی مقدار، ملک اشرف از کمال دانستگی به رهنمونی سعادت خواجه میر حسن کاردرگرا که از خاصان و محرمان و معتمدان بود،

همراه ملک کاوس فرستاد. و به ملازمان همایون عرضه داشت که همچنانچه آباء بزرگوار و عم غفران شعارحلقه بنده نوازی و مخلص پروری در گوش اهل این خاندان کرده اند، توقع است که حضرت ملک کاوس را از زمره سرحد نشینان و فرمان بران و مطیعان شمرند و تاج افتخار التفات عنایات بفرق او نهند و از مخلصان حقیقی صمیمی فرق نکنند و سلطنت و حکومت رستمدار که در تحت تصرف و فرمان من است، نامزد استعداد و استحقاق او گردانند که درخت بردار عمر به برگریز خزان رسیده است. بیت:

پیر دو موئی که شب و روز تست روز جوانی ادب آموز تست  
شاهد باغ است درخت جوان پیر شود بر کندش باغبان  
امیدواری از فیض عمیم چنان است که حدیقه این مقصود را به پیوند  
عنایت معمور سازند تا از نخل آرزو بر مطلوب [و] نتیجه برخوردار  
حاصل گردد.

خواجه میرحسن که تمهید مقالات نمود، عرضه داشت مقبول افتاد و این مقدمات معقول نمود و در چمن سلطنت سروجلالت و نهال قد سعادت ملک کاوس را خدام اعلای خانی به ترشیح میاه الطاف رجوع مسند حکومت تازه ساخت و از شجر آمال انوار و ازهار نجح مراد روی نمود و بروجنات ملک و ملت نور بهجت ظاهر شد و روزگار به تمتع دولت روزافزون همایون و مزید عنایات گوناگون نوید داد و ملک کاوس به شرف معاهده و تأکید تحلیف مستسعد و مستبشر گشت و قامت سعادتش به خلعت فاخر و عنایات متکاثرو کمر-شمشیر طلای پادشاهانه زیب و زینت یافت و اسپ مراد در زیر ران رام آمد و مقربان و ملازمان علی مراتب درجاتهم ارمغان یافتند و حضرت ملک کاوس را مقضی المرام روانه گردانیدند.

چون آوازه شهریت لاهجان به گوش ملک رسیده، جهت احتیاط تفرج

آن میلان خاطر به حرکت در آمد. خدام عالی معتمدان و مخلصان را به جهت رعایت ضیافت همراه ساختند و به لاهجان فرستادند. بعد از حفظ وافر از آنجا متوجه رستم‌دار شدند.

### [فصل نهم]

شرح وقوع واقعات و سوانح حالات در ایام خلافت اعلای

سلطانی خلیفه الرحمانی در تاریخ سنه ۱۰۰۰... و تسماویه

مقدمه وقایع به اظهار عداوت شیخ نجم که اعدا عدو خاندان سلطنت بود، ایراد آمد. فوجی از نجوم سپاه و گروهی از جنود ظفر پناه نواب حضرت اعلای شاهی، فلک بارگامی، به سرداری حسین بیک‌الله که جهت دفع یا جوج فتن ذوالقدر مقرر بود و از تمادی مقابله و محاربه اتفاقاً اضاءت برق محاربه ذوالقدر مانع رشحات سحاب فتح جنود همایون شاهی شده. عساکر منصوره از رزم متقاعد گشته، چشم زخمی بر وجه رجا رسیده بود و از این تقصیر سبوم قهر پادشاهی از مهب انتقام وزید و بر لباس فاخر رتبه عالی امارت لله بیک دمیده، جامه این سعادت از قامت بخت او منخرف و منخرف گشته، جناح همای التفات، سایه گستر دولت شیخ نجم شده، قامت سعادتش به کسوت لطیف امیر-الامرائی و صاحب اختیاری زینت یافت.

شیخ که قصر منصب خود را به حصن حصین عنایات عالییه مرتفع دریافت، از بیخ بغی و عناد نواب عالی خانی که در ساحت ضمیر او راسخ و راسی بود، نهال عداوت سر برزد و غصون آن بلند و قوی گشت و به ثمر تلخ، مقدمه بردادن کرد بر مصداق «وَيُضِلُّ اللَّهُ الْظَّالِمِينَ» از غایت عناد چنان گمراه شده بود که در آینه انصاف حسن صورت طالع مبارک و هیأت اعتلای کو کب سعادت اعلای خانی را مشاهده نمی کرد و نتیجه مکر و خدیعت

سدید و در ساختن با همدیگر بر فحوای بشارت مؤدای «أَلَمْ تَرَ لِي آلِ بْنِ  
بَدَلُوا ذِمَّةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْلَ مَنِيمٍ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ وَتَبَتُّ لَوْ كُنَّا  
أَلْقَرَارَ» در نمی یافت و با وجود عهد و میثاقی که با سدید داشت بر مصداق  
«وَمَا آتَا بِمُصْرِحِكُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِحِي» در ساختن و یک جهتی او برای سدید  
فایده ندادن و موافقت او فریادرس نبودن را هم در نمی یافت و در آینه خیال  
صورت معنی این بیت:

بزرگ کرده او را فلک نیند خرد

عزیز کرده او را جهان ندارد خوار

هم مرتسم نبود و سبل تقلید، غشاوه بصر بصیرت او شده، شب و روز  
در صدد آن شده که ابواب راحت به ملازمان عالیات مسدود گرداند و به احداث  
صورتی که موجب تواتر فقره و توالی حرکات رسل و رسایل و قلت سکنت  
و اتلاف مال و قطع اقبال اولیای حضرت باشد، به ظهور رساند، تا به استعمال  
این صفات به تحاشی و تنافر و به جنایتی فاحش و کنایتی زشت که ابقاء آن  
مذموم و انتفاء آن متعذر و قابل اصلاح نباشد منجر گردد. و لطف و مواسا که  
از شیمه کریمه پادشاهی شاهی به نسبت اعلائی خانانی مرتبه عالی داشت، به  
حضیض مرتبه رسد و بدین وسیله نواب عالی را از سعادت مطاع مطلق و  
مقتدای نوعی محروم و به صورت جراثیم موسوم گرداند، تا سلسله عهد با امیره  
استحکام یابد و در نور معنی «وَجِبَالُهُمْ يَهْتَئِمُونَ» ظلمت قصور متصور  
نگردد. بیت:

حریر مجلس ما خود همیشه دل می برد

علی الخصوص که پیرایه ای بدو بستند

در حینی که نجم صاحب اختیار نبود، در اظهار عناد تقصیری نداشت  
خصوصاً در این اوان که مسند صاحب اختیاری یافت، مقدمه عمارت امارت



به بنای عداوت نواب عالی سلطانی نهاده، فرزند بو بکر طهرانی - خلیفه شاه محمود - را جهت طلب مال به ملازمت نواب متعال فرستاد و ایشان دولت فرصت صحبت و فرجه تبلیغ رسالت به مقام سام در یافتند.

چون لطافت طبیعت هوای ییلاق از مزاج اعتدال فصلی مرتفع شده بود و روبه کثافت آورده، نشاط هوای قشلاق گیلان از خاطر اشرف سر برزد و کواکب مواکب دولت روز افزون، به منطقه ظهور سعادت در مسایرت سریع شد و به برج سلطنت مقیم گشت.

در این اثنا جمعی سفهای مخاذیل، از کم رائی و گم راهی، پی روی شیطان طبیعت و مکر و حیلت یک نفر درویش کرده، به مجرد مشابعت و مشاکلت سلطان حمزه، از راه فریبندگی به مقام مریدان، با مرتدان چند بنیاد بیعت کرده بودند. پرتو خیر این جسارت که بر ساحت ضمیر حضرت اعلای گردون سریر افتاد، بنابر انتشار صیبت سیاست و رفع شرارت سفها، عزائم پادشاهانه بر مجازات و مکافات آن جمع گمراه مقصور گشت. و ساعیان و ظایف خدمت و جاهلدان مزید دولت کمر جد و جهد به دستگیر [ ی ] آن جماعت بستند. و از یمن نشو و نمای سعادت ابد پیوند اعلای کامگاری، سه چهار نفر بد اختر از فریق خلایران که متابعت درویش بی طریق کرده بودند، دستگیر شدند. زبان شمشیر قهر به فیصل قصه خلایران گمراه گماشته، کار آخر کردند و به سزا رسانیدند.

قرین نزول رکاب همایون به رانکوه، طبیعت علی حسام الدین که حیثیت علو مرتبه و سمو منصب او محرز شده است، به بیماری صعب اسهال منفضی گشت و بعد از پانزده روز رشته عمر در دست اجل منفصل و منقضی شد و به شربت ممانت علاج پذیر آمد.

خدام عالی خانی منصب سپه سالاری رانکوه رجوع به امیر ه ساسان - فرزند

کارگیا احمد ابن کارگیا یحی - فرمود و منصب امارت و صاحب اختیاری قلمرو معموره ، نامزد استحقاق کیا بر اهیم کیای کیا حاجی محمد شکوری گردانید .

بعد از کفاف مهام رانکوه، رایات عدالت آیات بر سمت لاهجان منصوب گشت .

همچنانکه ذکر رفت چون وضع بیوت امارت شیخ نجم به طبقات خدیعت و خصوصت اعلائی محکم بود، از ثغور اسلام نسیم خبر تازه ای رسید که بر مؤدای « أَلْفِتْنَةُ نَادِمَةٌ لَعَنَ اللَّهُ عَلَى مَنْ أَحْقَطَهَا » شیخ نجم محرك ایقاظ فتنه و باعث اشتعال آتش شرارت گشته ، شیخ کبیر را به طلب اعلائی خانی فرستاده است که رکاب فلك قدر متوجه اردوی شاهی گردد.

چون این خبر به صحت مقرون شد ، شیخ کبیر دولت ملازمان عالی دریافت مثال متحتم الامثال شاهی که متضمن معنی طلب بود، به مطالعه نواب خانی جهانبانی منفتح گردانید. از معراج سلم سطور و منطق زبان گویای هندوان الفاظ و حروف، توفیق رفیع این معنی مستفاد بود که منصب امارت و اختیار-الملکی به شیخ رجوع رفته باید که فی کل الابواب مهمات به ید اختیار و کف اقتدار ایشان متمشی دانند و رأی او را شایسته کف و منح و امر ونهی شناسند و در جمیع امور از صلاح و صواب او بیرون نشوند.

در این محل امیره حسام الدین به پشت گرمی مخالطت و معاهدت شیخ نجم، هوای مخالفت را به آتش نبرد گرم گردانیده، داو نرد دولت نجم را که به ششدر آمد محکم بود، مغتنم می دانست و مدعای لشتنشاه که در ضمن ضمیر امیره بود، متضمن استخراج آن گشت و بدین مهم ایلچی را نزد شیخ فرستاد و به جهت حکم لشتنشاه مبلغی تقبل کرد.

و در آن وقت آقا رستم حاکم مازندران و ملوک رستم دار غیر از ملک

کاوس که مخلص حقیقی اعلای سلطانی بود، دیگر ملوک همعهد نبودند و منتظر فرجه‌ای که مخالفت به‌ظهور رسانند.

از تفرس علامات و امارات و ایقاظ فتن‌شیخ، حضرت اعلی متفکر شدند. چون سهام افهام را متفاوت می‌دانستند، مصلحت به مشورت قرار گرفت. با اصحاب خلوت، گرمی مشورت در گرفت و صلاح امور در پیوست بواسطه تباین و تخالفی که در طباع مستودع است، هر یک به‌رأی راهی پیش گرفتند. شهباز رای اعلای خانی که محدد جهات و مفتاح ابواب مشکلات بود، در صحرای طبیعت فلك وسعت و فضای خاطر جنات نزهت طیران کرد و بر شجر طوبی نطق نشیمن نمود و طوطی شکرستان مقال را به‌منتار گرفت و این مضمون را که ضابطه اظفار رویت بود به‌مخلب بیان ربابنده دلها و به جناح عیان گشاینده عقده‌های مجلسیان خلوت مشورت شد و به‌ادله عقلیه و نقلیه خبثات باطن شیخ نجم روشن ساخت که چون اصل در طهارت طینت و صفای جوهر فطری است و عداوت و محبت جبلی و با کثافت ذاتی و خساست اصلی سعی در تکمیل، از آن قبیل است که کسی به‌تجلیه زجاجه را به‌درجه لعل و یاقوت رساند یا به‌تصقیل آهن را به‌مرتبه فضه و ذهب آورد. این خیال محال است که با وجود توافق و یک‌جهتی و وثوق عهد و دوستی نجم با امیره، به‌وسیله خدمتی یا به‌سبب تحفه و رسالتی خبث عقیدت نجم را پاک توانیم ساخت. بیت:

جوهر جام جم از طینت کانی دگر است

تو توقع ز گل کوزه‌گران می‌داری

حالی‌ا صلاح در آن است که پیش‌کشی لایق مرتب ساخته، رسماً للمعذره، در دست مخلص خاصی، همراه ایلچیان شاهی به‌اردو فرستیم که مذلت از شاهان کشیدن بهتر از آن است که کسی بر در دونان گردن کج و سخن

ضایع و خود را بی مقدار کند. ایبات:

دهان را به خاک ره انباشتن	بسه از گفتن و پس طمع داشتن
متاع سخن گوهر بی بهاست	چو پیش خسانش بری کهر باست
چه ریزم سخن در کنار کسی	که قیمت کند گوهری را خسی
من امید بخشش ندارم به کس	مرا بخشش از طبع بخشنده بس

اما بنا بر صلاح دولت ، دهن نجم به لقمه دوختن بهتر است . شاید که در این مابین ، حضرت عزت شیخ را از نشأة بی خودی آگاهی دهد و سببی که باعث ازالهٔ مکروه و رفع این محذور باشد مهیا گرداند.

چون در عبارت اعلای سلطانی خانی ، ادای معنی تمام مقصود و زیور و زینت عروس همهٔ مطلوب بود ، اصحاب مشورت اتباع لازم شمردند و صدف دهان را از گوهر ثنا پر کردند و به الماس معنی این بیت:

چراغ رای تو ارایش برد اسکندر صد آفتاب زدی سر ز مطلع ظلمات  
سفتند و نثار بساط صحبت گردانیدند و اطاعت امر جهان مطاع به

مهیا ساختن نقد و جنس اردو واجب دانستند و بواسطهٔ قلت خزینه که جمع مال به سبب ملاحظه و بال که دأب سلاطین ذی اقبال حمیده خصال سابقه نبود ، دست دین دراز و کیسهٔ قرض فراخ گردانیدند و به حسن خلق از خلق آنچه ممکن بود ، بی توهم اکراهی و مظنهٔ اجباری قرض کردن فرض شمردند و ادای آنرا از نقد ممرات به احسن وجوه بر ذمت همت واجب گردانیدند ، چنانچه تجار متسالی بودند . اما حوصلهٔ امنیت به تدارك مصالح اردوئی به بدین قدر پر نبود .

چون ادوار فلکی و اوضاع طباع عنصری ، در همه حال پیرو اقبال دولت سرمدی اعلای خانی جهانبانی بود و پرتو نیر ارادت که از روزن رضا و رحمت به ساحت حال حضرت فلك اقتداری سراجی تافته بود .

حضرت سراجاً قاسماً للامارة مكارم و الثقات خسر و انه را سفینه نجات خود شناخت و در بحر طاعت داری و نهر خدمتگاری جاری ساخت و از آن حیثیت که مؤدی به اختراع سره زر و آزر دگی و ضرر غریب و اهل شهر می گشت و باوجود خرابی الکه و دست انداز مکرر، صلاح دولت قاهره در طرح نو نبود بی امر آمری و بی باعشی بر ادرار خدمتی قدم صدق در شارع بندگی و نیکو خدمتی نهاد و معنی «أَلْعَبْدُ وَمَا يَمْلِكُهُ كَانَ لِمَوْلَاهُ» پیش نظر آورد و مبلغ چهل هزار تنگه را نقد و جنس و مواشی تحفه مجلس عالی ساخت. گفته اند که اصدقائی که بر محك امتحان به عیار و ثوق باز آیند متعذر و قلیل باشند و اگر اتفاق افتد دنیا و مافیها در جنب مخلص معتمدی که در مهمات مساعدت کند یا در اتمام سعادت عاجل معاونت دهد، وقتی ندارد.

به خاطر خطیر حضرت اعلای خانی حسن این خدمت بغایت پسندیده افتاد و در مواد عنایت و اخلاص و از دیاد مرتبه اختصاص بمراتب افزود. در این هنگام حضرت افسادت پناه، افاضت دستگاه قاضی عبدالله فرزند حضرت ارشاد پناه، مهبط انوار الهی قاضی یحیی تیمجانی که نفس نفیسیش قیمت از گوهر دانش آورده و شخص شریفش فضیلت از علم و عرفان گرفته پایه قدرش منزل «لِي مَعَ اللَّهِ» و مرتبه سیرش مقام «لَيْسَ فِي جَبْتِي سِوَى اللَّهِ» بود از شیراز فراغت از تحصیل کمالات ظاهر و باطن یافته، معنی «أَدْنَا عَبْدُ لِلَّهِ مَخْلُصِينَ» شعار خود ساخته، شرف ملازمت دریافته بود و سابقه باشیخ نجم رشتی داشت، خدام علیه مواد قابلیت و استعدادات که در قاضی عبدالله جمع دید، ایشان را به اردو فرستادن مصلحت تمام دانست، بر موجب صلاح همراه ایلچیان ساخت و عذر تقصیر دریافت خدمت پیغام داد. قاضی عبدالله که شرف بساط بوسی نواب شاهی و صحبت شیخ را دریافت و تمهید اعتذار تقصیر سعادت ملازمت اعلای سلطانی نمود، شیخ بهانه ای که باعث عدم

اطاعت و قدح امور نواب عالی، خلایق ملاذی باشد، از خدا می‌خواست. سررشته تمهید عذر تقصیر خدمت را «كَشَبَاتِ ذَسَائِجِ الْعَنْجَبُوتِ عَلَيَّ مَا يَهْوَاهُ» به‌تاروپود افکار باطله ترتیب داد و حریر نسیج عبارت مخترعه به‌نظر کامل اعلای شاهی آورد که باوجود عدم اطاعت نواب خانسی تدبیر در آن است که الکه لشتن‌شاه به‌امیره رجوع فرمایند و الکه‌های پشت کوه را نامزد غازیان کنند تا خدام علیه‌عالیه رقبه رقیب در رقبه انقیاد در آرد، و‌گرنه مقدمه‌عذری که نواب خانسی سلطانی نهاده است، مصدر افعال واقوال حکام و صحاح اصطلاح تمام سلاطین دارالمرز خواهد بود و همه تتبع خطوات افکار ایشان خواهند نمود و در امور سلطنت فتور و قصور تمام ملحوظ خواهد‌گشت. بدین تلبیس جهت امیره حکم لشتن‌شاه حاصل کرد و پشت کوه را نامزد غازیان ساخت.

با وجود افتان شیخ، اصول ضمیر منیر حضرت پادشاهی شاهی که به‌اساس عنایت شامله حضرت‌علیه‌عالیه مستحکم بود و به فروعات مکر و تزویر شیخ خلل پذیر نمی‌شد و مواد بی‌عنایتی پیرامون خاطر اشرف نمی‌گشت و بعد از اطلاع به حقیقت احوال در استرضای خاطر انور خدام علیه می‌کوشید و در تطیب خلوت دل و حصول مراد و کشف مشکل تهاونی نمی‌فرمود، اخبار تلبیس مفهوم نجمیه که به مسامح جلال خانسی رسید کتابتی به‌حضرت قاضی عبدالله انشاء فرمود که خبر موحشی چنین‌رسیده چون در کلیات امور مشکوة ضمیر و مصباح تدبیر منور حصول امانی است، به‌هیچ حال تقاعد از انتقال طبیعت خاصه نفرموده، در احضار انوار افکار صائبه، مصالح امور را زینتی دهند و به‌هر نوعی که باشد حکمی به‌نقیض حکم امیره در باب لشتن‌شاه حاصل فرمایند که شیخ نجم با امیره حسام‌الدین در باب لشتن‌شاه مزاج العله شده است و لشتن‌شاه الکه قدیم ماست و چهره اخلاص

به نسبت نواب همایون پادشاهی شاهی در هیچ باب به اظفار خلاف اطاعت خراشیده نشده که موجب بی عنایتی طالعان در گاه شاهی باشد.

این کتابت به دست پیک سرعت داد و روانه اردو ساخت چون نوروز سلطانی نزدیک بود، به هوای رانکوه خاطر همایون مایل گشت و به مراد دل متوجه صوب رانکوه شد.

در این اثنا ایلچی امیره با حکم لشتن شاه شرف ملازمت دریافت و پیغام گزارد که بر موجب حکم شاهی الکة لشتن شاه را بما رجوع باید کرد تا قواعد محبت و صداقت فیما بین استحکام پذیرد و به ثبوت پیوندد.

در همین حال دوسه نفر ایلچی از جانب امرای شاهی رسید که الکه های پشت کوه به ایشان رجوع شده است. از این جهت آتش غضب اعلائی خانی زبانه کشید، اما چشم خرد آتش حدت را به زلال صبر و آلات اعتدال حکمت حلم تسکین داد و حشر سپاه مکر و مراء و حیل شیخ نجم را صف غازیان تدبیر احاطه نمودن، مصلحت تمام دانست.

به هر حال با ایلچیان امرای شاهی گفت و شنید کرده، در باب استحصال حکم پشت کوه، به ابطال حکم ایشان یک ماه مهلت طلبیده، ایلچیان را روانه ساخت و در جواب امیره پیغام فرستاد که بیت:

از برت شب زنده داری من امروزینه نیست

در وفای تو مرا دیرینه حق خدمت است

مخالفت میان شیعه و سنی قدیمی است و مبنای این مخالفت فیما بین جد ما و معاویه هم بسوده است. لشتن شاه ملك قدیم ماست و غیرى را ممتلك شدن، امر محال خواهد بود و تعصب از دین بودن مسأله ای است مشهور. بدین حکایت ایلچی امیره را هم روانه ساختند.

بعد از چند روز حضرت قاضی هم از اردو معاودت نمود و حکم لشتن شاه

به نقیض حکم امیره آورد. سواد حکم را که به مطالعه امیره رسانیدند، در معرض قبول نیفتاد و به استظهار عهد شیخ، در صدد قائم گردانیدن فتنه و محاربه شد و بنیاد مخالفت نهاد.

خدام اعلاى خانی احوال رعایا و رعیت و لشکری را بغایت بی برقی و ضعیف دریافته بود و طغیان رودخانه سفیدرود هم به اعلی مراتب رسیده، به آن طرف پل بنه بر کردن مصلحت دیدند، تا اگر بیه پسیان به لشتن شاه در آیند و استقامت نمایند، لشکری شبخون برده، مزاحمت و ممانعت ورزند و به مخالفان، قرار و آسایش حرام گردانند. بسموجب مقرر بنه بر ساختند و آن مقام را استحکام دادند.

امیره که مطلع این احوال شد، از لشکر کشتی متقاعد گشت. خدام علیه که امیره را از آن عزم متقاعد دریافت، لشکر را از بنه بر بیرون آورد. چون وقت ییلاق رسیده بود، رکاب همایون از راه شیمه رود متوجه دیلمان شد و اعلام سلطنت به دیلمان افراشتند.

### [فصل دهم]

در شرح ظهور عداوت امیره حسام الدین و محاربه و مقابله در نوکورا  
به تاریخ سنه اربع عشر و تسعمائه

امیره حسام الدین که حکم لشتن شاه را به درجه امتناع دریافت، ماهیت خلاف در طبیعت او راسخ شد و در تجدید نظام عادات عناد و ملکات نسا - محمود و خصوصیات و بغی ساعی گشت و از استاد طبیعت به استفادات سعایت و تحصیل خدیعت مشغول و مشغوف شد و به ترتیب بعضی مقدمات شغل جنگ و جدل با حضرت خان احمد پیش گرفت و بر عادت معهود متمسک به اذیال عهد و میثاق شیخ نجم شد و مضمونی انشاء کرد که نواب خان احمد حکم شاهی



را در باب لشتنشاه قبول ندارند و اطاعت امر نمی نمایند و بی رخصت همایون شاهی تأدیب ایشان خالی از سوء ادبی نیست ، و به جلیسی و خلیطی و ملاطفت و ملایمت، ضبط مردم بیه پیش به امر و نهی و اطاعت و عدم اطاعت امری است محال و به مجرد اندک مجمع و محضر و توجه يك معرکه لشکر، تسخیر لاهیجان به سهوات میسر است و با وجود عجز و قصور مردم بیه پیش، به تطویل نمی انجامد و به صعوبت احتیاج نمی افتد . و تخت لاهیجان ، داروغه نشان<sup>۱</sup> شیخ شدن در عهده من است . مشروط بر آنکه بعد از فتح لاهیجان، حکومت لشتنشاه بی اکراه نامزد من یعنی امیره سازند . چه مادامی که حکام بیه پیش به نسیب مفرط و حسرات مهلك که مستدعی قطع امانی باشد، گرفتار نشوند و خائب و خاسر نگردند اطاعت نخواهند نمود . بدین نیات و این کلمات ایلچی نزد شیخ نجم فرستاد .

چون به مواظبت و وظیفه عهد امیره و ثوق تمام داشت، متقبل و متعهد رخصت لشکر کشی امیره گشت و بر وفق مدعا، از نواب عالی شاهی پادشاهی رخصت لشکر کشی و حکم لشتنشاه حاصل کرد و دواعی نفس او را بر طبق ارادت در وجود آورد . چشم امید امیره که به کحل این رخصت روشنی یافت ، به جمعیت لشکر و حصانت چند و عسکر استظهار افزود و ترك تاز طغیان و اندیشه رجحان ، بر صحن ضمیر تاخت آورد و ماده غرور جباری ، در دماغ او جا گرفت و مراکب تدبیر و رواکب رای در فضای ضمیر به تسخیر دیلمان که پای تخت و محل مقیمان درگاه جلال خان احمد بود، جولان داد و گوی این مرام باختن، داعیه تمام شد . تیر تدبیر نواب خان احمد که پیوسته در خانه کمان اختیار و احتیاط مرتب بود، تا به موقع و محل به مصرف سرخیل اهل جدل خرج کند، از اهل خدام امیره که اطلاع یافت، در حفظ ثغور احتیاط

دست اجتهاد در نطاق اختیار استوار ساخت و به قصد آنکه رخسار امید مخالفان تیره و چشم املشان خیره گرداند، به جمع آوردن لشکر پشت کوه، شهسوار عقل را به تیز تک سعی، سریع رو و مرغ اهتمام را بدین هوا تیز- پرگردانید و ناوک رای که نشانهٔ راست روان است، از ترکش فهم دورین بدر آورد و به اشارت جمع آوردن سپاه در دست پیک فرمان داد و به سوی سپهداران ممالک روان ساخت.

سرداران سپاه را که قاعدهٔ بندگی و فرمان بری چون اساس دولت قاهرهٔ سلاطین رسوخ یافته و طاق اخلاص و رواق اعتقاد به بنیان طاعت- داری اختصاص گرفته و عمارت انقیاد بسان قصر رفیع سلطنت مرتفع و بلند بود، بمجرد ایماو اشارت، سر بر آستان طاعت آوردند و به اتفاق جنود به- دیلمان معسکر نمودند.

جو اسپس امیره حسام الدین که قواعد استحکام اساس سپاه پشت کوه و آمادگی عسکر پرشکوه را دریافتند و به گوش امیره رسانیدند، خیال بلند امیره به عزیمت محاربهٔ اهل جبال میل نمود و اوج خیال نبرد به حضيض مرتبهٔ ممالک روه پیش گیلان مبدل گشت و پیش برد ظفر، طریق نبرد با اهل گیلان بیه پیش شناخت و این راه پیش گرفت و تمام لشکری را به کوچسپهان و رشت معد ساخت.

چون صورت این خیال بر مرآت خواطر خان احمد معاینه گشت، از دیلمان عزیمت کوچ به صوب صواب انجام را نكوه تصمیم پذیرفت و رکاب جلال از پشتتاراه به رانکوه شرف نزول یافت و فی الفور به جمع امرا و سرداران صاحب لوا و ترتیب سپاه، سعی جزیل واجب شمرد و نزد علاء الدین تولم جلال الدین حسام الدین که در آن حین سپهسالار لاهجان بود و نزد کارگیا امیر کیای گو که و سپهسالار لشتنشاہ فرستاد و به اشارت جمع-

آوردن لشکر سر اقتدار ایشان را به فلك دوار افراخت که همه معد بوده ، منتظر باشند که شرار تهور و آتش تفکر سپاه ظفر دستگاه بیه پس از جهات معینه به کدام جهت زبانه خواهد کشید تا به زلال تدبیر شعله آتش ایشان را دفع نمایند.

در این اثنا مستخبران که به تحقیق، داعیه جنگ و جدل رسانیدند ، حضرت خان احمد به معنی «وَحَصَلَ مَا فِي الصُّدُورِ» متمسک شد و به جهت تیقن عزیمت امیره ، به صلح و جنگ و استماع صدای اصول و آهنگ و حرکات و سکانات و صریح و کنایات ، مولانا نصرالله - فرزند مولانا علی نصرالله رانکوئی - را به خدمت امیره رفتن مقرر فرمود و از درج در ، درر معنی در سلك لآلی الفاظ و عبارت لطیف درج فرمود و از کان یاقوت گهر - های شب افروز مستخلص و مستخرج گردانیده نامه نوشت که از لشکر کشی حضرت امیره تعجب دست داده و حل این مسأله مشکل و کشف این معمای معضل ، به نور نطق مبین است . توقع آنکه از ذوق معانی شریفه استفاضه و استفاده حاصل آید ، چه گاهی به شکر خنده التفات ، ملایمت در وظایف مودت و محبت و لطایف موافق عهد و مکرمت ، فرح فزای دل های مخلصان اند و گاهی بی واسطه ای و حدوث حدثی به صرصر قهر ، زلال روان بر کاروان روان می بندند .

در این اوقات که حضرت خالق مخلوقات از دریای جود و نهر موهبات ، حکومت ممالک بیه پیش بدین جانب عطیت فرموده است ، به غدر و مکر و به لطف و قهر صورتی صادر و سانس ننگشته و هفتوی به ظهور نرسیده و هرگز به هیچ بیش و کمی شکایتی به کسی نبرده و به هیچ باب از رهگذر مودت و محبت تقصیری نرفته و در هیچ امری به وظایف متابعت و موافقت تأخیری جایز نشمرده که از رهگذر تقصیرات باعث بر تحریک فتن و ایقاف

محزن باشد. ابیات:

هرگز دلم به درد تو از کس دوا نخواست  
 کام توجست و حاجت خود را روا نخواست  
 مشتاق تو به هیچ لقائی نظر نکرد  
 بیمار تو ز هیچ طبیبی دوا نخواست  
 دل را غم تو سوخت ندانم که بر چه سوخت  
 ما را دلت نخو است ندانم چرا نخواست  
 هر چند در انتقال ذهن و قیاد و ایراد شبهات و تشکیکات خاطر نقاد  
 نواب امیره شکمی و شبهه‌ای نیست که به ترتیب مقدمات غیر واقعه تقصیری  
 ندارند، اما اگر در اثر این تقریر خطلی ملاحظه فرمایند و یا خلافی احساس  
 کنند که مبطل ادای کلام بوده، اعلام فرمایند.  
 رشته این درهای سفته در گوش مولانا نصرالله کرد و نزد امیره فرستاد  
 چون به رشت خدمت امیره دریافت و تمهید کلام مالا کلام نمود، امیره او را  
 همراه به کرجسفهان آورد و نزد خان احمد به عبارت اسبج پیغام باز فرستاد  
 که وقوع مصالحه بر وجه حسن اگر مقصود و مطلوب باشد، لشتن شاه را به  
 من رجوع باید نمود و الا صورت مصالحه در آینه خیال مرتسم شدن محال  
 دانند.

مولانا نصرالله چون ملازمت حضرت خان بهرانکوه دریافت و ادای  
 مقالات مرجوعه نمود، علامات نفاق امیره که بر رای عالی روشن شد، بی  
 لعل و عسی با لشکری که جمع شده بود، متوجه لادبجان شد و به زیارت  
 مقابر ملاط و خیرات و صدقات مشغول گردید و به رأی رزین استقبال تدابیر  
 امور واجب دید و از کسانانی که تفرس قابلیت، به شجاعت و کاردانی کرده  
 بود، مثل کیا بر اهییم کیای حاجی محمد شکوری و علاءالدین تولم حسام-

الدین را مقرر گردانیدند که به باوسودان استحکام کرده، جنگ را معدباشند و خود از زیارت نهضت فرمود و لاهجان را مکان ساخت .

عصریه خبری رسید که بعضی مردم صاحب وقوف مثل شاه سوار فرزند کاوس سلار لشتنشاهی ، از طایفه اژدها او بند و فرخزاد خویش<sup>۱</sup> شاهسوار ، امیره حسام الدین را دلیل و هادی گشته، منع راه باوسودان کرده اند که به آن راه لشکر بردن خارج مصلحت است .

امیره سخن ایشان را موجه دانسته ، از آن راه عنان باز گردانیده، به ویرخوشاه ، از آب سفید رود گذشته، به گو که رسیده اند. از وصول این خبر صلاح بر جمع آوردن لشکر به لاهجان قرار گرفت . سپه سالار لشتنشاه حاجی اسوار - برادر عالی حسام الدین چپک - را با لشکر به لاهجان آوردند و فرمودند که به کنار رودخانه سیمه رود بنه بر سازند و بعضی از سرداران منتخب مثل حضرت وورستر قاسم با طایفه خدام و حاجی اسوار باجنود لشتنشاه و جناب کیا رضی کیا سپه سالار بسا سپاه لسر و کیا هند سپهدار طالغان بسا عساکر طالغان و میر حسین درگه سلار با پیاده های شکور و رضی کیای درگه سلار با پیاده های سمام، به نوکورا و طایف عسکر [ی] به جای آرند و به دخالغان دستبرد نمایند و اگر فرصت مقاومت از دست رود ، مقر حرب بنه بر را سازند .

حسب الاشاره ، سرداران فاخته وار ، گردن به طوق عبودیت و طاعت بیاراستند و به کنار سیمه رود بنه بر ساختند. کیا براهیم کیای سپهید بالشکری و علاء الدین سپهید با سپاه لاهجان و امیره ساسان باجنود رانکوه و سوره - چان محمد با طایفه خود و سپه سالار سمام و گرجیان و تنکابن ، از مسجد پهلوان تا گمج کنان ، به پشت بنه بر اقامت نموده، جنگ را مهیا گشتند.

در این مابین خبر رسید که امیره از گو که به کوله رودبار آمده، متوجه لاهجان است. خان احمد فرمود که بیست سی نفر قورچی در سلك خدمتگاران به در هشت پرمرب باشند و باقی ملازمان، در ازاله شرور مخالفان کمر انقیاد بندند و با سپاه ظفر پناه موافقت نمایند و شجاعت و مردانگی به جای آرند. سحاب آسا لشکری فراهم آمدند. بیت:

پیاده چسو دیوار بر پای پیش      سواران در آمد شد از جای خویش  
گروهی به کوشش میان بسته تنگ      گروهی در آسایش از بهر جنگ  
به نشاط هر چه تمامتر و رغبت هر چه صادقتر، در نو کورا جنگ را ساخته و آماده گشتند.

امیره حسام الدین چون بالشکر به مقام ماره بیچار رسید، در ظن سپاه شجاعت دستگاه بیه پسی این بود که لشکر لاهجان بمجرد آواز تنکیسار آتش حرب باز دارند و پای از مقام کارزار باز پس نهند. حال آنکه سپاه خان احمد چشم انتظار به راه حرب و کارزار گشاده و عزم جزم کرده بودند. افواج سپاه بیه پس و بیه پیش، بسان امواج دریا بایکدیگر می جوشیدند و زبان شمشیر و سر خنجر می بوسیدند، بیت:

به جای دل به شکم اندرون همه پیکان

به جای موی بر اندامها همه سوفار

پیاده های بیه پس که در مقابله به جنگ، چنگ در دامن فتح می زدند اندکی زخم دار شدند. در این حال حضرت امیره قشون سواران منتخب را عقب گیری فرمود. فی الحال پای ثبات لشکر بیه پیش از جاده نبرد منحرف و متفرق شد و از ضرب زد و گیر و گرفت و دار، چنان مخلوط و ممزوج گشتند که فرجه حفظ بنه بر نبود و بدان حصن حصین متحصن شدن را فرصت از دست سرداران حضرت خان رفته بود.

حاجی اسوار سپهسالار و میرحسین درگه سلار شکوری و رضی کیای درگه سلار لاهیجی، شجاعت و مردانگی را ناموس دارین وسعدت کونین دانسته، پای ثبات در دامن کوه وقار مردی زده، به محاربه کوشش بلیغ نموده، شمشیر را از خون مخالفان آبدار می گردانیدند. بعد از شرط شجاعت به قتل رسیدند و سرداران که به پشت بنه برمقیم بودند، از ملاحظه احوال، هراس بدیشان مستولی شد و سواد خط نو میدی بر عارض روز مقصود دمید و مرغ صفت پای بست دام اضطراب گشتند و خطرات اخطار بر وجنات روی و هم و چهره ضمایر ایشان ظاهر شد و فرار شعار ساختند و هزیمت تمام یافته جمعیت به رانکوه قرار دادند... ۱. داده بود که لشکر بیه پس به طرف دست چپ به نخجیر کلایه و دست راست به کوهستانکی، در زد و گیر بودند و هنوز نواب خان احمد، به در هشت برمقیم بود، چنانچه پبله فقیه و چندین ملازمان که در خدمت اشتغال داشتند، دستگیر گشتند. اما بعون الله تعالی، دامن دولت خان از آسیب تند باد وقایع و گرد حوادث محفوظ ماند و به سلامت بیرون رفتند و به رانکوه ساعتی توقف فرمودند. بیت:

یکی را که دیدی تو در جنگ پشت      بکش گر عدو در مصافش نکشت  
چو بسد دل بود پیشوای سپاه      شود کسار لشکر سراسر تباه  
سپهدار بسد زهره هرگز میاد      که ناموس لشکر رود زو به باد  
سپاه امیره آن روز تا پای قلعه دزدبن در پی عساکر آمدند. و باز به لاهیجان معاودت نمودند. از تقصیر سرداران و تعلق جنگ آزمایان گرد کدورت، پیرامون ضمیر حضرت خان احمد گشت و بواسطه عدم اطلاع احوال سرداران، ساعتی در منزل تفکر و مضیق تحیر ماندند. این ابیات

۱- مطالبی در حاشیه سمت راست صفحه است که روی آن کاغذ چسبانیده‌اند و

خوانده نمی‌شود.

مناسب این سیاق آمد:

این کهن باغ که گل پهلوی خار است در او  
 نیست يك دل که نه زان خار فگار است در او  
 برگ راحت مطلب میوه مقصود مجوی  
 برگ بی برگی و میوه همه خار است در او  
 چون جهان در خم چو گان قضاگوی صفت

بی قرار است چه امکان قرار است در او  
 حضرت و رستر قاسم که چون آب به طلب مرکز دوان و چون آتش  
 سوزان در میان دود غم و خون و الم بود، نور توفیق رفیق و بدرقه راه طلب  
 او شد و شرف ملازمت خان به رانکوه حاصل کرد و نائره آتش فراق به  
 شربت زلال پای بوسی تسکین یافت و از شکستگی به دلدهی مشغول گشت.  
 دیگر سرداران يك شرف خدمت حاصل کردند.

چون توجه امیره به عزیمت رانکوه گرم بود، نواب خانی لشکری را  
 که پراکنده دید، متوجه سیجران شدن واجب شمرد و سرداران و درگه-  
 سلاران را به زرکاءلات جمعیت نمودن، در آینه خرد مرئی گشت و نقد این  
 تدبیر بر محك ضمیر، تمام عیار نمود.

بر موجب صلاح بعضی لشکری به زرکاءلات جمعیت کردند. چون  
 برای خان واضح بود که امیره سوانح حالات به عرض نواب شاهی خواهد  
 رسانید، معتمد مخلص را بسا تحفه روانه اردوی همایون که به بغداد نزول  
 داشت، گردانیدند تا امیره شرح احوال در صورت تلسون و صنعت صباغت  
 نتواند رسانید.

امیره نیز در لاهجان، چند سر تمیین کرد و همراه ایلچی روانه اردوی  
 شاهی ساخت و از لاهجان به رانکوه آمد. بواسطه آنکه از ممر جنگ این



نوبت لشکری بسیار زخمی گشته وفوت شده بود و نیز اطلاع یافته که اکثر سرداران و سپاه جنگ نکرده به سلامت اند ، به خلاف نوبتهای دیگر که تا پلورود تاخت کرده بودند ، این بار از رودخانه کویا رود تجاوز ننموده ، بعد از سه روز از رانکوه متوجه لاهجان گشت . امرای خان احمد فکر دستبرد و عقب گیری کردند که شاید تلافی و تدارک مافات نمایند و آبی به روی کار آرند. سوره چان محمد با پیاده های دسته خود و چومادر بهادر با طایفه خود و ملاجان در گه سلار دیلمانی با پیاده ها به عقب گیری کمر جد و جهد بستند .

لشکر امیره که از رودخانه شلمان گذشت و به خروشم رسید ، پی بردند که حریفان را داعیه چیست. بعضی سپاهیان منتخب را کمین فرمودند. محمد سوره چان غافل از اینکه قضا به قبض جان او کمین کرده است ، بلامحاجبا در عقب ایشان می آمد. سپاه امیره حسام الدین از دو طرف بر او حمله آوردند. محمد سوره چان و چومادر بهادر چون بی اختیار در افتاده بودند ، جز هزیمت چار دای ندانستند. مخالفان به او رسیده ، روز اقبال را به شام زوال رسانیدند و سر محمد سوره چان را از تن جدا گردانیدند و ملاجان در گه سلار هم شریک علت او شد و هر دو مقتول شدند و چومادر بهادر به سلامت بدر رفت .

چون حضرت خان احمد توجه امیره به لاهجان تحقیق فرمود ، از سیجران ریایات خود را به رانکوه منصوب گردانید .

امیره يك شب به لاهجان مكث فرمود و داعیه بدان مصروف می داشت که مردم لشتن شاه را کوچمال بهرشت ببرد. از آنجا که کمال خداوند دوستی و نمک بحلالی مردم لشتن شاه بود ، از این انگیز که آگاهی یافتند ، خرد<sup>۲</sup> و

بزرگی از راه دریا بار با کوچ و عیال از سفید رود گذشته ، به رودسر رفتند. حضرت امیره حسام‌الدین با فتح و فیروزی به کوچسفهان رفت و سه هزار مرد به کوچسفهان نگاهداشت و خود بهرشت اقامت نمود.

رحم و شفقتی که نواب سلطانی را به نسبت مردم لشتن‌شاه ، خصوصاً در باب خویش<sup>۱</sup> و تبار حاجی اسوار مرحوم مکنوز ضمیر بود ، نتایج آثار کریمه آن بر صفحات روزگار ظاهر خواهد شد. منصب سپه‌سالاری لشتن‌شاه را نواب همایون به ساسان‌بن محمد ساسان که مرد اصیل [بود] و حیثیت جلادت و بطالت [او] بر ضمائر علیه علویه وضوح تمام داشت ، رجوع فرموده ، ضبط بلده مبارکه لشتن‌شاه به‌ید اختیار او منوط گردانید و قامت بخت او را به سعادت کرامت خلعت پادشاهانه زیب و زینت بخشید و روانه لشتن‌شاه ساخت و جهت تمام مرد و زن لشتن‌شاه مآکل و مساکن تعیین فرمود و ظل همای عنایت برعموم برابرا گسترده گردانید و امیدواران آفتاب جود و کرم و تشنگان باران افضال و نعم از عواید و فواید بخشش و بخشایش، در سایه ابر بر و احسان پرورش یافتند و غبار حزن و ملال از صفحات خواطر به حسن اشفاق زدوده گشت و از نور عنایات دیده‌های امیدواران روشنی یافت.

### [فصل یازدهم]

[در] کیفیت رجوع حکومت‌الموت به کارگیا هادی‌کیا و حالاتی چند که در آن او ان سمت وقوع یافته بود و به تاریخ سنه [اربع‌عشرو] تسعمایه

از جمله خللی که در قواعد رأی و تدبیر معتمدان دولت و مقربان سلطنت

حضرت میرزا علی مغفور مبرور، سمت وقوع یافته، قصه عزل کارگیا هادی کیای الموتی بود که آباء ایشان رتبه حکومت و درجه اختیار مملکت الموت از یمن عاطفت و فیض مرحمت حضرت جد بزرگوار مغفرت شعار کارگیا ناصر کیا تغمده الله بغفرانه یافته اند و حضرت اب مخدوم شهید سعید مرحوم با وجود ضیق مجال در زمان سلطنت و اقبال احیاء سنن آباء کرام را از فرایض دانسته، پرتوالتفات در رجوع حکومت پاشجا به احوال کارگیا هادی کیا انداخته تا در مضیق حزن عزل، افسرده نگردد و گسرد کدورت و نومیدی و زنگ ملال از چهره آمال او برخیزد.

حضرت اعلای خانی که از هاتف غیبی و محرمان خلوت سرای لاریبی صدای «إِنِّي جَاعِلُكَ لِدُنْيَا إِسْمَاءَ» به گوش شنید، رای مبارک را پیر طریق و عقل کامل را مرشد بتحقیق دانست و به نوک الماس فکر درهای شاهوار مکررات که مخزون خیال وسیع المجال بود سفت و در رشته صلاح و صواب امور ممالک انتظام داد و به تتبع خطوات اقدام سلاطین و خواقین ایام سابقه و ماضیه زینت جهاننداری و آئین مملکت آرائی گردانید و ابواب احسان بر روی آمال سالکان مناهج عبودیت و طسویف مخصوصان بریت گشاده ساخت و مقدمه رسوم حسنه به نصرت نهال بخت کارگیا هادی کیانهاد و از آن حیثیت که ایشان کوه پرورد و تاب آب و هوای گیلان نداشتند و اولاد صغار و کبار همه زرد و ضعیف و بیمار و علیل شده، از دریافت خستگی مزاج و بستگی بخت ایشان، لطف عمیم و سحاب کریم اعلای خانی مزرع رجاء ایشان را دریافت و هبوب آمال که از حمای هوای نامساعدی

روزگار آرزومند غم احسان بود ، سبزه امید دمید و بستان سعادت مخضر  
گردید و نهال قامتش به خلعت ازهار حکومت الموت زینت یافت. [مصراع]  
چون بپوشید به بالاش نه کم بود و نه بیش . و نخل آرزوی او را به بر مراد  
رسانیده ؛ روانه الموت گردانید .

از وقوع اطوار پسندیده و وصول حق به مستحقان حرمان کشیده  
ملك و ملت را به متکای سلطنت و رحم و شفقت اعلاى سلطانی استظهار و  
هم دین و دولت را به دوران خلافت و عدالت ، افتخار افزود و سبب نظم  
امور و حصول مقاصد جمهورگشت و ذرات عقول در هوای خورشید احسان  
به جلوه درآمدند و سوسن آسا زبان عبید و آزاد به دعوی بندگیش رطب اللسان  
گشتند .

چون از کارگیا<sup>۱</sup> امیر کیای گوکی اولاد ذکور دو نفر مانده بود .  
بزرگتر کارگیا میرحسن و کوچکتر کارگیا ناصر کیا . میرحسن به سبب  
انقلابات در آن محل به بیه پس اقامت داشت و کارگیا ناصر کیا در خدمت  
پدر بود و نواب سلطانی را صلیبی و رحمی اخوات حسنه محسنه منحدر  
به ثلاثه اشخاص بودند . بواسطه دثور قرابت و خویشی<sup>۲</sup> کارگیا امیر کیا  
نواب اعلاى خانی به تجدید مودت و تأکید وصلت بنیان مخالفت را رسوخ  
دادن واجب دانستند و اول و اقدم همشیره را نامزد کارگیا ناصر کیا گردانید  
و ایشان از فر مصاهرت نجیب و حبیب واعز و امجد و اکبر اولاد کارگیا  
امیر کیا گشتند و انوار مکارم و احسان خسروانه تا انقراض زمان برصحنه  
احوال ایشان متواتر و متوالی خواهد ماند .

و در آن اوقات خواجه زین العابدین جهت تحصیل بقیه تقبلی اردوئیه  
به خدمت اعلاى پادشاهی تشریف داشت، و باوجود تهی بودن خزینه نواب

۱- در اصل: کاریکیا . ۲- در اصل: خیشی .

عالی، دست‌عطا گشاده ساخت و عنان همم به کف کریم داد و هر قدر کارد طلا که زینت ملازمان خاص و اساس ایستادگان کسریاس جلال بود در وجه ادای تقبلی صرف فرمود . و خواهی زین العابدین را نیز روانه گردانیدند . چون از وقوع حوادث روزگسار و فتنه و فساد بیه‌پسیان بد کردار امور ملک و ملت و رعایا و رعیت از نسق و نظام در افتاده و از دستور و قانون دور افتاده ، نفس نفیس و شخص شریف حضرت اعلائی که مشابه نفوس فلکی و رای منیرش مشکوة عقول ملکی و خالق کریمش معدل النهار عدالت و طبع لطیفش منطقة شرف سعدین سعادت بود و از حسن خلاق و اقتضای طبیعت ، نخل همت به نخل ثمار ملاطفت و نخلت ازهار مکرمت دائماً پر بار و به يك قرار و نهال صداقت را در همه وقت شکوفه محبت شعار و بر کرامت دثار و با وجود ناسازی بیه‌پسیان و ناموافقی مخالفان ، ساز دوستی و قانون يك جهتی طرفین را به نغمات مسایمه و داد و اتحاد و قوام مرافقت و نظام موافقت مرتب گردانیدن بر ذمت همت واجب نمود تا صدای آوای ولا وصیت و زون يك جهتی بلاریا ، مقبول آذان و اسماع گردد ، و مترصدان مقامات و داد و اخلاص را بدین بشارات گوش هوش پر شود و کدورت حزن و ملال و ظلمت تفرقه و خیال از صفحات خواطر دور گردد و به ترفیه احوال خلاق انجامد و صرصر مخالفت به نسیم موافقت مبدل شود .

خورشید رای عالی از افق ضمیر منیر بدین معانی طلوع کرد و مولانا سپاوه سمامی [را] که از اقوام کستامیران و جهان‌دیده و عالم‌گردیده و اهل فضل بود ، به اتفاق فریدون بهادر تولا که خدمتگار قدیم و درجاده اخلاص مستقیم و از راست روان صادق و دل با زبان مطابق داشت ، به دریافت خدمت امیره مقرر فرمودند و مقالات و حکایات بدین نمط از ذهن وقاد

مخترع شد که چون در این ولا از عالم پدر فرزندی انوار اخلاص از بطنان اعتقاد در مواد مودت و اتحاد لامع گشته و این معانی مهیج و ظایف یکجهتی و دوستی و رفع کسدرت عداوت و دفع آتش پرستی کبر و کینه بود، از این جهت آینه جلا یافته اخلاص را منظور نظر گردانیدن لازم شمرد تا به سعادت و سلامت از چهره ضمیر مبارک زنگ مغایرت دور کرده، به جمال موافقت نظر فرماید تا صورت بهی معاینه گردد، چه بسد عناد را که تاغایت، گوهر تاج مخالفت و سرمایه افتخار مابین دانسته اند، به بازار کاسد روزگار چه بهاو بهی یافته اند. محقق است که هرگز حکومت بیه پیش، حکام بیه پس را میسر نشده و بعون الله تعالی مادامی که اثری از این خاندان خلافت باقی باشد، تخیل و تصور براهل روزگار محال، و بالعکس با وجود تحقق این ماهیت، از مورد تعاندو تقابل چه فایده ای مترتب گردد که کسی مرتکب زحمات بلا فایده شود. چون طلب مجهول مطلق را امری محال می دانست، متمسک به عروءه محبت سابقه شده توقع که مجدداً اساس دوستی را به قواعد عهد قدیم و روابط میثاق مستقیم استحکام دهند و پدران راه عاطفت در نظر آرند که فیما یستقبل الزمان در وظایف خدمت و موافقت تقصیری نخواهد رفت و بعون الله تعالی دست ائتلاف بهم داده شود که در جمیع ابواب صورت خلاف از جانبین محسوس نشود.

در این معانی، ترصیع نگین حافظه ملاسپاوه فرمود تا تحفه مجلس امیره سازد چون ایشان شرف صحبت امیره دریافتند و مقالات معقوله موجه به حسن تقریر ادا نمودند، امیره در جواب سخنی که صلاح پذیر و صواب انجام باشد، ظاهر نگردانید و ایشان را عاید ساخت و با وجود اختلاف اقوال حضرت خلیفه اللهی از کمال علم و حلم، باز در هیچ باب با امیره به زیان نمی داد.

بعد از فراغ گفت و شنید بیه‌پسیه ، نشاط‌گشت و شکار گرجیان و تنکابن ، از خاطر عاطر سر برزد که از زمان شهادت سلطان هاشم تا این زمان ، دولت زمین آن ولایت از نور نعل بدر و هلال آسای توسن همایون روشنی نیافته بود . بدین عزم لوای نصرت به تنکابن مرفوع و منصوب گردانیدند و اختر سعد فلک کامگاری به برج سلطنت تابنده شد .

رای ممالک آرای اقتضای آن کرد که خلل و فساد و ظلم و عناد که به امور اهل ملک راه یافته باشد ، تدارک و تلافی نماید و مهماتی که پوشیده باشد ، استطلاع واجب دارد و فراخور اندازه هر یک لطف کرامت و حسن رعایت لازم شمرد و در رسوم ولایت‌داری عادت کریمه را دستور و مقتدی سازد . بدین نیت چند وقتی اوقات و ساعات به تنکابن گذرانیدند .

چون امنیت زیارت متبرکه که کیا ابو الحسن علیه السلام تصمیم خاطر انور بود ، احرام آن حریم بست و شرف سرور زیارت مرقد مطهره دریافت و نهاد بنیاد رسوم بدعت زنه زر که اهل اسلام را اجحاف تمام و ظلم صریح جمله انام بود ، از بنیاد برانداخت و بکلی مندرس ساخت و به لعنت نامه مؤکد گردانید و انواع خیرات و صدقات بدان بقعه مبارکه واجب شمرد و ثمره عدل که معمار عالم و ناظم احوال بنی آدم است ، به دور و نزدیک و قریب و بعید آن دیار اسلام رسانید و اخبار مآثر مآثور و مفاخر مشهور به اقصای جهان و مسامع جهانیان رسید . [شعر] :

بهر بلاد علامات عدل تو پیدا      بهر دیار مقامات رفیق تو مشهور  
 مَجِدُّ جِهٍ بَعْدَ إِذْ نَاسِ رُسُومِهَا      وَقَامَ جِهٍ بَعْدَ اِذْ تَحَاسِ لُؤَائِهَا  
 نواب اعلای خانی که از نور مرقد منور بهجت یافت ، عنان صواب به صوب تخت تنکابن تافت و بدان موضع لطیف نزول جلال ارزانی یافت ، چون الکای تنکابن قرب جوار مازندران بود و فیما بین حکسام مازندران و

خدام علیه عهد مجدد و موثیق مؤکد به ثبوت نرسیده ، صفای ذهن مستقیم پادشاهی نور صلاح و صواب به ایلچی روانه صوب مازندران گردانیدن دریافت و سید شریف رودسری را تعیین فرمود و بعضی سخنان مصالح- شعار نزد آقا رستم پیغام داد .

چون خاطر خطیر از ترتیب مهمات و نظم امور ولایات تنکابن و گرجیان فارغ آمد و احوال ممالک به صلاح مقرون و آمال و امانی به نجاج موصول گشت ، روی رایت خورشید پیکر به ولایات لاهجان آورد و اهل مملکت را از شرف قدوم مواکب همایون حضور و سرور زیاده گشت .

### [فصل دوازدهم]

تمهید مقدمات آمدن سید شریف از مازندران و فرستادن ملک بهمن  
فرزند ملک بیستون ایلچی خود را همراه اسید مذکور جهت اتماس  
عهد و میثاق و استدعای قلعه هرسی و رجوع قلعه به ملک بهمن  
و شرح آن به تاریخ سنه [خمس عشر] و تسعمايه

چند وقتی که نواب اعلائی خانی اوقات مبارکات به نشاط و شادگامی به لاهجان گذرانیدند ، سید شریف که از تنکابن نزد آقا- رستم رفته بود ، بعد از تمهید مقالات مرجوعه به سبب عنادی که در دل آقا رستم راسخ بود ، جوابی که از موضوع مقصود مستبعد و از صلاح و صواب دور باشد گفته ، سید را عاید و راجع ساخت . سید که از مازندران به نائل رسید ، اتفاقاً ملک بهمن نیز همین جا تشریف داشته است . حضور شریف سید شریف را هدیه بی بدل دانسته ، تعظیم و تکریم فوق تصور به جای آورد و با اوصحبت خلوت کرد و صورت اخلاص و اطوار اختصاص به نسبت ملازمان عالی ظاهر گردانید و در اعتذار حرکات و سکنتات بی اختیار و افعال نامحمود ناپایدار پدر خود ملک بیستون لطف ادا و اعتذار